





# الارواح الخبيثة

الحمد لله والمنة كدرين زمان فرخی اقتران بترقیق البی و فیوض ناشناهی اعنی مجبور



تصحیح چارلس می فخر و فضل الرحمن صاحب القلم الی و حسن استقامت چاپری حافی حشر عبد السلام صاحب دکان

## دربار مجتبا واقع در طبع

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4648

الحمد لله الذي يتجسد به يستغفر كل كتاب يدركه يصل كل خطابه فينتهي ان لا اله الا الله تعالى  
 لا تقربك له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة بينا لها الشاهد دار الرضوان  
 بلا ارتبابك فضيلة على محمدا واله صلوة تقفد تامن هو المطلب يوم الحساب غصدا لنا عنه  
 الله زلفي وحسن المنابها بعد ما يكون في غير صفه عباد الله الواحد الاحد الواحد الخیر محمد بن احمد  
 مراد آبادی سوطنا فاروقی نسباً نقشبندی مجددی مشرباً که از بدو شعور داعیه طلب طریقت در سر پرور  
 و بعد از تحصیل علوم شریف باطنی افزوده و مگر بضمون ساسی بسا ابلیس آدم روست هست و پس  
 بهرستی نباید داد دست به بسته صوفین خرقه پوش گندم نمایی جو فروش که بهل مرکب گرفتارند و از کتاب  
 و سنت بهره ندارند و برتری علما و فقرا برآمده و چیز باور دین متین اعدا شاکر و طریقت را غیر شریعت  
 گویند و دینی آوردند و مستر فضل صافی و موهبت سجانی بودند تا آنکه قانده خیرم به بندگی خدمت فرمود و لا فخر  
 قطب الاقطاب سلطان المشایخ فی الآفاق وارث معارف الاولیا بالاستحقاق حجة الله علی عباده حجة الله  
 انصافته فی بلاد قطب فلک الهدایة مرکز دائرة اندراج النهایة فی البدایة سیدی و سندی و ذخیره پوی  
 او غنی و مکان الروح من جسدی ظل الله للسان مرشدنا و طوبیاد استاذنا و ملاونا مولانا

محمد **فصل الرحمن** متع الله المسلمين بطول بقائه ونواله والحمد لله ونور الله رسائده فآيت ما لا عين  
 رأت وسمعت الا اذن سمعت هو خير من يدعي لكل عظيتمه واكرم من يطوي اليه المراحل ومن بعد  
 بطلان الكتب قوم قد يروى ما فوق شدم واخر كتابي كرمطالعه در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بابا  
 باوی الی الله حائل اسرار الطریقه والشریقه موضع وقائق السور حقیقه حضرت شمس الدین حبیب بل الرحمن هراسا  
 مظهر جانجانان شهید بود و قدس سره که کشف بسیاری از مضملات شریعت و طریقت میکند  
 وحل اکثری از وقائقی که به سبب ملت و دنیا یاد و چون این جوامع الکلم بسوی بحسب آمد باستقصائش کوشیدم و  
 وجاها تملاشیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت ایشان قدس سره ملاحظه آن یافتم و هنگام تالیف  
 مکتب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام و الدین محی الدین ابو محمد عبد القادر  
 احسنی کحسبی اجمالی و حضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی و حضرت محی الدین  
 قاضی شمس الله بانی دینی رحمته الله علیهم جمعین نیز بدست آمد پس خواستم که آنهاستلذذنا بشم بل را در  
 عزیزان سازم و باین فرض آن تفریق را که آمد و دانسته را باقی نگذاشتم و با آنکه کتاب سالار الحافین  
 و ابوالبیین شیخ شهاب الدین سهروردی رحمته الله علیه که مختصر است مضبوط  
 در سبب سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه با هر کس که واجب است برین فرمان برداشتار و می تواند بود  
 در وی تا آنکه ستم سخن از پیش خود و مجموعه را به کلمات طیبات موسوم کردم و برباب متبوعم  
**باب اول** در مکتب ابان باب شمل است بر چهار **فصل اول** در مکتب حضرت غوث الثقلین  
**فصل دوم** در مکتب حضرت زاهدان باب شهید **فصل سوم** در مکتب قاضی شمس الله بانی دینی  
**فصل چهارم** در مکتب مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی **باب دوم** در ترجمه سالار الحافین  
 و سیر الطالبین شیخ سهروردی رحمته الله علیه که عزیزان متع بر دارند فقیر را بدعای حسن خائمت یا دارند و سا  
 مقیقه الا بالله علیه توکل و هو لب العرش العظيم **باب اول** از کتاب کلمات طیبات و مکتب  
 و این باب شمل است بر چهار **فصل اول** در مکتب حضرت غوث الثقلین رحمته الله علیه  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 مکتوب اول ایضا رسیده مکتوب بود و برونه والذین جاها و افینا و آتش میزند که در آن





میرقوم گردانی و مرغ دل از خطا تر قدس قدیم یا آورود و فضایی سلوک فاسلکه سبیل ملک ذللا بجای  
پیشاق در پرواز آید و از شمار انس در بساتین کلان کل الثمرات مخطوط گردد و آئینه سر از لوح انوار  
تجلیات هم صفت نور گردد که سر نقیچ اللیل فی النهار کشف شود و در روضه یخسیر تو از اسطوار سرانجام  
و انزلنا من السماء ماء فابنتنا به جنات و حبلى حصید سر نیز همچو باغ ارم گردد و در سوز و اجینا به  
میتا مترافتم شود و هم سار فشکفنا عنک عطا لک فبصرک الیوم حدید از پیش تو بردار و تو در  
مشاهده کمال او فرومانی گاه یزدیانی بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فروشوی و از مسموم مسموم  
افا ملوما ملک الله و گرداب سرگردانی فرومانی و گاه یزدیانی از نسیم طیف و لا تیشعوا من روم الله و گلشن  
تجدید چون غنایب از شوق و زرنیم آئی و از غلبات و جهنمه انی لاجل دیر یوسف بر کشتی حسا و زبان  
لما ست پیش آیند و گویند تالله انک لے ضلالتا القدییم و چون تاثیر و الفقه علی وجهه دارند  
بصیرا ظاهرا گرد و جمله خوان با هزاران نیاز و عجز و درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا  
خاطئين و از سر صدق بر خوانند که لقد اترك الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و زبان  
حال گویی که رب قد ایتیت من الملک و علمت من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض  
انت یقین فی الدنیا و الآخرة توفی مسلما و الحقین بالصالحین و السلام مکتوب سوم  
اسے عزیز پیش ازین تغافل کردن و بحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب از ضیعت  
بالحیوة الدنیا من الآخرة بگوش جان تو ز سیده هست و از وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی  
الآخرة اعمی و اضل سبیلا هیچ خوف نداری و از تهدید اقتراب للناس حسابهم و هم فی غفلة  
معرضونی هیچ اندیشه نمیکنی و از توبیح من کان یرید حسرت الدنیا نوقه منها و اقاله فی الآخرة  
من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغى و انزل الحیوة الدنیا فان الحییم هی الماوی  
هیچ انتباه نیگیری تا چند و ترس غفلت سرگردان و در سبای شهوت بی سامان باشی یک در صومعه  
نق بوا الی الله و شورو و محراب و انیب و لاریکھ توجیه بر و بیان صدق و اخلاص بر خوان انی  
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً ما نفاکس سر و هو الذی یقبل التوبة عن  
عباده و یعفو عن السيئات انظر ان الطاف ان الله غفور رحیم بر تو کشف شود و یک عنایت

بشارت چنین رساند ان الله يحب المتقین وحب المتقین سین وپنج معارج نقص من نشاء عروج  
 بخش و سادوی اقبال زبان حال نماند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون  
 والسلام مکتوب چهارم اسے عزیز چون شمس معارف از مطلع سموات سر طالع کند و اراضی  
 قلوب بنور ابد منور گردد که اشرف الارض بنور جفا و غطای ظلام خیالینز پیش بصائر عقول  
 ترفع شود که فکشفنا عنک عظامک فواظرا فہام از مشاہدہ لامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر  
 افکار انکاشفہ عجب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و بیجان عشق او را در لجاوی طلب سرگردان کند و قلب  
 شوق در میوطن قرب انس بخش و سادوی ان الله لذ فضل علی الناس نماند و هو معکم انما کنتم  
 چون برکتہ سرعت مطلع گردستی خود را گم کند و لا یجعل مع الله احدا اخر و در و پای نیستی لیلی  
 الہی شمع فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کن را  
 آید و گزاف حیرت افتد و بگوید ربانی ظلمت نفسہ فاعفر لی مرا که با ادا از اسراف و حطامه و لا یحکم  
 و رسید و او را با صلح طیف نصیب بر حمتنا من نشاء فرو و آرد و متاع خزان اسرار و الله بکل شیء عظیم  
 سپارند و بر سوز و اشارات وان الی ربک المنفقہ اطلع بخشنہ پس فاحی الی عبدہ ما اوحی چه باشد و  
 لاند رای من آیاتہ الکبریٰ چه معنی دارد مکتوب پنجم اسے عزیز یکے از عالم غرور فلا یغترکھ الخبیثۃ  
 الدنیا ولا یغترکھ بالله الغرور و عبور کن و از منازل اہل حضور که تصرف و جہم نصرۃ النعیم یاد  
 تا آری بی از نعمات بوستان فردم و ریختن و جنت نصیب بمشام جان تو رسد و جبرئیل از جام جهان نمانی  
 و یسقون من ریح حق فحقم ختامہ مسلک در کام تو زیند و قاتی اسرار و تعلق جلال الحق من ربک کشوف  
 بر تو شود و تو بر ساطت فری و لا تدع من دون الله مالا یبقعک ولا یضربک از مسافرانش  
 سخن نقص علیک نبأهم بالحق فسانہ و شہاد و مشہود استماع کنی گاہی با ما و نعمات خطاب  
 فیشرعہادی الذین یستحقون القی فی تبہون الحسنہ از غایت شوق و طریقی و گاہی از صدقات سقوط  
 فاستقم كما امرت من تأب علیک سرور مراقبہ عزت و کنی و گاہی بحمل الملتین و اعنتہم و اجعل لہ جمیعاً  
 بچنگ در زنی و گاہی در قرآک و ما النصر الا من عند الله در آویزی و گاہی در وریای سنستد بجمہ من  
 حدیث لا یعلمون فرو شوی و گاہی بر سائل طیف ان الله بکم رؤوف رحیم گد کنی و از حدائق فہم

کان یرحم القادر فلیعمل عملا صالحا انما برحمتی واز انهار لکل درجات مما عملوا یا مدی اخلاص اعترف  
 نمانی دور طلب صدر ان صلوئی و نیکه و عیای و مانی لله در بلعلین لاشربک له قرار گیری و از  
 مانده نعیم و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بر خوری و از منادی ندا شنوی یا عبادی الخوف  
 علیکم الیوم و لا انتم تخرنون مکتوب ششم <sup>عزیز چون</sup> آهنگ مرا میرانس بسامع قلوب و در  
 و از سماع نعمات خطاب الهیت بر یکدیگر بیاور و و کلمات قالوا ای علی راته کردند و عند یسبان اخرا  
 با و قاصرت نفه یا الله فی علی یوسف بر کشند و بر یکدیگر و بسیار نه انکسار و ابیضت عیناه من الحزن فخرج  
 کظلمه نور فتن گیر و وطنی و نومی مینوایی انما الشکوا فی و حزنی الی الله یا هنگ فصدید جمیل  
 فرو داشت کند و بر قات جذبات شوق در فضای سموات سر سر و لوحان آید و انما جنون دل را منظر گردان  
 یکاد سنا بر قین هبل لا بصمار و قطرات غیبت از سحاب عین رواح چندان ستفاظر گرد و کراخی مرز زمین  
 کان یرید حوث الاخره زده فی حرته از نباتات و عد که الله مغام کثیره جمله مصدر گرد و حدیث  
 آمل و من یتوکل علی الله فهو حسبه شفا شرواح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سریر  
 سطر و مرج شود و اعصاب نهال صبر شمار اغایق فی الصلبدون اجرم بغیر حساب بحکایت رسد  
 و مترج عنایت هذا عطایا فامتن ادا مسک و در بهتر آید و منادی هو الغفور ذو الرحمة  
 ند و و در ان هذا لریقنا ما لید من فقاد و السلام علم بالصواب مکتوب هفتم <sup>عزیز</sup> عزیز تاجع به اضطراب  
 برخاک نیاز نمی و از سحاب عین باران حسرت تباری بوستان عیش تو بر گز از نباتات طرب سر سبز نشو و نشو  
 اسید بر جرمین در او بارور نگردد و اعضان صبر باد راق رضا و ریا عین انس و ثمرات قرب و ان له عندنا  
 لرف و حسن طالب سر سبز نشو و نباتیه زرد و عند لیب قلب بنم شوق در ترنم نیاید و جمای فواو با جهم  
 انی اذ اهل الی بی سیهلین از نفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا اقدن عینیک الی ما  
 متعنا به از اوجا منهم زهره الحیوة الدنیا لفتنهم فیه عبور کنند و هرگز بسده مقعد صدق  
 عند علیک مقتدر زرد و از شامال شجار طم بایشان عند ربهم هیچ بر خور و از بوستان و الله عند حشر  
 المالب بوی بشام جهان وی زرد و از گلزار نیم و لهد از السلام عند ربهم و هو بهم با کافرا یعلمون  
 هیچ بر خور داری نیابد و السلام مکتوب هشتم <sup>عزیز چون</sup> عزیز چون فروغ نور صبح لوحه از اخفی مشارق قلوب

ظهور یابد که والصبح اذا تنفس وشموس عین الیقین بر افلاک سرسبز رخ استوار شود که والشمس تخرج  
 المستقرها ظلمات وجود بشریه ورضوانا لمعات نورهم یسبح بین ایدیه متواری شود و سر تزلزل  
 اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی لذلین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور رقاب  
 از پیش بر دارد و بر شکر شیطان که ان الشیطان لکفر صلب و مبین فی ورائی و او و معرکه فاتح فی عدو  
 با سپاه خویش که ذین للناس عیال الشهوات من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق  
 حال بسان ضطرار بر خوانند که یضیق صدک ولا یبطلق لسانی و با هزاران عجز و خواست گفت که  
 واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین یوما تصعد عند مفاتیح الغیب لا  
 یعلمها الا هو <sup>نما کند که</sup> ولا تخفوا ولا تحزنوا و انتم الاعوان <sup>مادر عساکر و ان جند الهما الغالبون</sup>  
 را تا اعلام اذ اجله نصر الله والفتح و در رسد و طلیعه انا فتننا تیغ انا لنصلی سلنا و الذین امنوا از نیام  
 نرفع درجات من نشاء و در کشد و بر شکر صاعدا کرد و احبا رخص من الله و فتح قریب استوار شود و منادی  
 حال نداد و هر که قل اللهم مالک الملك تقوی الملك من تشاء و تنزع الملك عن تشاء و تعز من  
 تشاء و تدل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر <sup>کتابت بهم</sup> <sup>عزیز از کاخانه المال و البنین زینة</sup>  
 الحقیق الدنیایا برون آئی و دوست از شغلنا بملونا و اهلونا نایر و در از حسیض صحبت فروماندگان تیره  
 غفلت که نسوا الله فانهم انفسهم پائی همت را سخت برون بر ورستم و از رخ طلب در میدان عشق  
 و رتاز گوئی سبقت و السابقون السابقون اولئک المقربون <sup>بچوگان استعانت و استعینوا بالله</sup>  
 بجایگاه اولئک علی حدک من ربهم و اولئک هم المفلحون در رسان شاید که یک دولت و بشر الذین  
 امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم در رسد و بشارت چنین وارساند که ان الله بالناس لکفیم و اسرار نامه  
 قد جاء کهم بصائر من ربهم و هرست تو و نبند چون بر موز و اشارات آن اطلاع یابی و در حال از شوق  
 سرا قدم سازی سبیل لسلام و هذا صراط ربک مستقیما پیش گیری و قصد ترشگاه هم جنات تجری  
 من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و صفقره و رزق کسیم خرمای  
 تر جینی و بشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنة در رسد و از ملکوت هم دار السلام رضی الله  
 عنهم و رضوا عنه داعی شود و باز گوید که و من لا فی بلایه علیه الله فسیقی <sup>بوعظیه</sup> <sup>کتابت بهم</sup> <sup>عزیز</sup>

چون لامع انوار الله نور السموات والارض به نترنگاه منظر لایع شود و در جاج قلب تا شیرین نوازی گردد  
 المصباح فی زجاجة الزجاجة کاخا کو کب دری بوارق کشوف یوقد من شجره مبارکه زیتونه از  
 شرفات غمام لاشرقیه ولا غریبه در معان آید و قنادیل فکرت یکا دزیتها یضغ و لو لم تمسسه نار  
 ففرزان گرد و آسمان سر برنجوم حکمت و بالجمله هو یعتد و انت سر بر سر جمله نرین گرد که انا زینا السیام  
 الدنيا بزینة الکواکب واقفا رضوا زانق نور علی نور و برامج شعلای روح نماید که والفقر قفاه مناول  
 حتی عاد کالهرجون القدیم وغشا الیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت والنهار اذا تجلی  
 بنشد و یاصین گلزار نیمک و المستغفرین بالاسحار تافه بر کشد و بلابل سهار کا نوا قلبیلا من اللیل الی یجی  
 بنمات اخزان آهنگ عشق بر کشد و صبح دولت یکتا الله لنوره من یشاء و درود و شمسو معارف و طالع  
 من یهتک الله ففی المهند طلع کند اسرار لا الشمس یبغی لها ان تذک القمقم لا اللیل سابق النهار  
 وکل فی فکک یسبحون بظهور انجاد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس الله بكل  
 شیء علیم و انضامی اشکال کشوف شود و الشد علم بالصواب مکتوب یا نور و حکم و عزیز چون  
 در سپهر معرفت بارون کمال ایوم اکلت لکم دینکم و اقمتم علیکم نعمتی و عوج کن بوارق انوار  
 و رضیت لکم الاسلام دینا در معان آید و شواهد آثار افمن شرح الله صله للاسلام فهو علی  
 نور من ربه و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود و بر دقایق نفاس املر  
 و لله خزائن السموات والارض و یهدو بر دقایق و قاتق فی الارض آیات اللطیفین و فی انفسکم  
 افلا تبصرون مطلق گردند و بر سر و اشارات فایما تو لیا فتم وجه الله محرمت کند ریح فیض  
 و ارسلنا الریح لواقع بار و اخی فصل یضیب بر حمتنا من نشاء از مسبب عما یت الله لطیف بعباده  
 و ربساتین انا لا نضیع احسن عملا و روزین آید و شجار ریاضان الله مع الذین  
 اتقوا و الذین هم محسنون و ارق شود و شمار تجلی همه سر سبز و بار و در و دنیا میج و حصول ک فضل الله  
 یومئذیه من یشاء از شول من حیال والله ذو الفضل العظیم در نسل او و یقارب مبارکی شود  
 منجز احوال چنین بشارت رساند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیمجعل لهم الرحمن ودا  
 بشارت بشارت چنین رساند یا عبادک لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تخفون فی رضوان و یارب بلدة



طبیعة و رب غفوا رب احسن تحیات سلام قول من رب حقیر و رسید و ابواب جنت هست حصول  
 باز کند و ماده نعیم رضی الله عنهم در پیش کشد و بگوید دلکهر فیما تشکله انفسکم و دلکهر فیما مانتد عون  
 نزل من غفور رحیم مکتوب و از واکم اسعزیز چون بروق شهود از خرق غام فیض عیدی الله  
 لم یولد من پیشاء در نشین گیر و در وایح حصول از سب عنایت یختص بر حننه من پیشاء در وزین  
 آید و ریاضین انس در ریاض قلوب بشکفته و بلبل شوق در سباطین ارجح نبغات یا اسفیه علی یوسف  
 چون هزار داستان در ترنم آید و نهران شتیاق در کواکین سر رشته بزند و اطمینان فکار در فضا غنیمت از  
 طیران پی پشود و فحول و روانی معرفت پی گم کند و قواعدا نشان افهام از صد دست هبیت در ترنزل آید و  
 سفن عزائم در بارجا باذن و الله حق قد رده بریاح و هی تجری بهم فی موج کالجبال و کج حیرت فروماند  
 امواج دریای عشق پیچهم و میجونه در تلاطم آید هر یک زبان حال نکند رب نزلی منزل مبارک ان  
 خیر المذللین سابقه عنایت ان الذین سبقتم منا الحسنه در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی  
 مقعدی سدق فرو و در مجلس مستان باد است رساند ماده نعیم للذین احسنوا الحسنه و زیاده  
 را در پیش کشد و کوس حصول از جام قرب یابیدی سفره و سقا هم دهم شل با طهورا گزین شود و ملک  
 ابدی و دولت سرمدی و اذ را بیت نم را بیت نیا و ملک کبیرا مشا هه گردد مکتوب سین و بهم  
 ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر موز فاعتبار و ایا اذلی الابداد اطلاع یابد و عقلی کامل باید اذوق فی  
 سنن بهم ایا تنافی لا فاق و فی انفسهم را واک کند و یقینی صادق آشوا به معرفت و ان من یقی الا  
 یسبح بحمده و لکن لا یفقهون تسبیحهم البعین قلب مشا هه پند و باغی حصول اذ اسألك حبیبک عنی فانی  
 قریب حبیب عقی الدام اذ اذعان استقبال شود و از رواج بر بنیه الحسبتم انما خلقنکم عبثا و انکم الینا  
 لا ترجعون از خواب غفلت یلهیهم الامل فستق یعلمون سید اگر و در و بمره الوثقی و مالک من دون  
 الله من ولی لا نصیر چنگ در زند و بر سفینه فقره الی الله سوا گرو و در دریای معرفت و ما خلقت الجن  
 و الانس الا لعبدن مرغان و اربوا صی فرو و آید اگر گوهر مقصود چنگ افتد فقد فاز فی اعطیا و اگر  
 جان طلب و در فقد و فم احسن علی الله مکتوب چهارم و بهم ای عزیز چون عساکر جذبات الله یجئ الیه  
 من پیشاء بر ولایت قلوب در تاز و طواف نفوس باره را بهجام ریاضت و جاهل فی الله حق جهاده

مکتوبات حضرت پیران بیار

مرا نس و نذل گردانند و جبار بر فراغند و او مجلس تقوی بسلاسل مجاهده و کشتن غیر با غلای و طبعی الله  
 و اطمینان رسول بیرون گردانند و اعمال ارادات و اختیارات را بتاویزین من یعمل مثقال ذرة خیر لیر  
 سزاوارده و انبیه رسوم و عادات و قواعد را کان تمسک و طامات را بجلی از میان بردارد و منادی حال بزبان  
 صدق مقال مذکور که ان الملک اذا دخلوا قرية افسدوها و جعلوا اعزاهلها ذلة و چون اراضی  
 صفائی قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از زنا  
 الطاف من یحک الله فحق المهدی سراسر معطر و مروح شود و صفحات او را ق سراسر از نفاس رقوم نظر  
 اولئك کتب فی قلبهم الایمان مرقوم گردد و شهر و یوم تبدیل الارض غیر الارض صفت حال گردد  
 و روایی اشواق چون هباء مشتول و در هوا شود و بزبان حال صدا بازگوید و ترای الجبال تخصبها جامدا  
 و هی غمر السحاب اسرافیل عشق صبور دردد و نفخ فی الصور تاثیر صاعقه فضعف من فی  
 السموات و من فی الارض یظنوا یجاءو بمسیر قبال لا یخینهم الفرج الا کذب و در رسد و ایشان را  
 تمکین و یطیبن فی مقعد صدق عند ملک مقتدر داعی شود و ضوان بشارت بشیر که الیوم  
 پیش آید و ابواب جنات نعیم بکشاید و گوید سلام علیکم طیبتم فادخلوا جنة الخلد بن و ایشان بگویند الحمد لله  
 الذی هدانا لهذا و اوشنا الارض نتوکل من الجنة حيث نشاء فقم اجزاء العالمین مکتوب پاتر و هم اے  
 عزیز کی از و ایشیه شہوات و لا تتبع الحق فیض ملک عن سبیل الله اعراض کن و از مواضع غفلت و لا تقم  
 من احقق قلبه عن ذکرنا برون آی و صحبت اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله  
 پرستیز و انساوی استیجاب الی کجمن قبل ان یاتی یوم الامم له من الله ناسی الم یان للذین امنوا ان  
 تخشع قلوبهم لذلک الله بگوش و گوش استماع کن و تبشیر ایحسب الانسان ان یتزلزل سدی شمی از خواب  
 غرور و لا یقر که با الله انضر قد سیدار شود و از مقامات اهل حضور رجال لا یلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله  
 پس و از برای کعبه متصور و پای از سه ساز و پای سه ساق طلع کن و قیبل الیه تبتیل با نرا و تجرید قل الله  
 انتم و هم و لا تأتوا فیض افوض امری الی الله با قافل اهل صدق کونوا مع الله و لا یخلف الله شیئا  
 از مسکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبیل مساوات و لا یخلف الله شیئا  
 و اولی الامر فتنه بسلاست بگذرد و از سبیل مساوات می ان هذه تغلک فی فتن شیء ان یخلف الله

ربه سبیل را همی پیش گیر و باسان حضرت ارمن مجیب المصداق ۱۱ ماهه با تضرع و زاری برخوان  
 اهل ناصراط المستقیم تا بمشرفانیت قدیم الا ان اولیاء الله لا یحزنون با بشارت  
 تحیت سلام قول امن رب رحیم پیش برو و بر جنبیه نصر من الله وفتح قریب و بشر المومنین سوار  
 شو و نجات خطه فاقبلوا بینه من الله وفضل داعی شود نسیم عز وصال از هر طرف درو زمین آید  
 و اقدار شراب محبت بایستی سقا غیب گردان مشاهد شود و آنگاه آن هلاکان کفر جزاء و کان سعیکم  
 مشکو بر کشد و بمقام انس فسانه و کلام الله موسی تکلیما آغاز کند و در بیاض فلک علی ربه للجبل اطنا  
 و هو نواظر عیون بصائر از سکرات و خرمی صیغقا خبر باز دهد و بیعت یومئذ ناضیه الی رجا  
 ناظره اسمائیکه و معجز معرفت آید و زبان حال باز گوید لا تدرک الا بصار و هی یلک الا بصار

### فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در کاتب مرزا صاحب شهید قدس سره الشید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بر غرور و اگر التماس تحریر حسب نسب از فقیر کرده اند چون فائده مقدمات بران مترتب  
 بنود و تافیل مینویم اکنون که سماجت از حد گذشت مجلی محرر میگردد و در بیانند که در حقیقت سراینه وجود  
 فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاک است و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار بربست و هشت و طم  
 توسط محمد بن حنفیه بشیر بنیه کبریا علی رضی علیه التحیته و التناسیه سید امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر  
 و هشت صد هجری تقویمی از بلده طائف در ملک ترکستان افتاد و با صیغه یکی از حکامان آن حدود و شش  
 که سرور الواس قافشالان بود و حملت دست واد چون او را پسری بنود و حکومت آن ناحیه تعلق با ولاد  
 ایشان گرفت و قلیکه بایون با و شاه مملکت هندوستان را از دست افغانه شور مستخلص گردانید از ان  
 فغانان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه بامیر نکور میر سید همراهِ آور و احوال این هم  
 در تاریخ کبری مطبوع است و نسب درسی این بزرگان بنوا داده امیر صاحبقران میر سید و نسب فقیر بچهار  
 واسطه ببابان نه میگرد و پدرم بحیرم خان مذکور که در عهد کبری مصدق شده بود و بعد از کم نهی گرفتار  
 بود و عمری و خدمت او رنگ زیب با و شاه گدازنده آخر بدولت ترک دنیا سفر و فرخ و دید و بخداست بزرگی

از خلفای طریقه قادریه پنداشته نموده در سال هزار و صد و سی و هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار  
و صد و سی و نه ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر شانزده سالگی گردنمی برداشت و در بیت کمر بست  
و دست از دنیا برداشت و پایی سبی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خواند و کتب  
حدیث و حدیث حاجی محمد فضل سیالکوئی تلمیذ شیخ الحدیث شیخ عبدالعزیز بن سالمی که گزیده و قرآن مجید را  
از حافظ عبدالرسول و بلوی تلمیذ شیخ القزازی عبدالخالق شونی سند کرد و در طریقه نقشبندی به باخره و اجازت  
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد یزدانی رضی الله تعالی عنه که پدر واسطه بحضرت قیوم ربانی  
محمد و الفشانی رضی الله تعالی عنه میرسد گرفت و عمری و خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از  
مشایخ متعدده این طریقه پیافاده نموده و آخر باستان فیض آشیانه حضرت شیخ الشیخ شیخ محمد عابد سامی رضی الله  
تعالی عنه که ایشان نیز پدر واسطه بحضرت محمد و رضی الله تعالی عنه میرسد جبهه نیاز سود مدتی خدمت ایشان  
کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد و شصت و پنج هجری است  
بحکم این حضرات از سی سال تبریت طالبان خدا مشغول است خداوند بزرگتر کند برکت حبیبی صلی الله علیه و سلم  
**مکتوب دوم** بخود و ما این بار و شبیه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات  
بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بطور غیر سدید و آنگاه مریدان خود را بشمارتهای عاقل  
میدهند و حالات آنها دلالت بر آن بشمارتهای نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه افضل  
بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد بنماید **جواب شبه اول** بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق  
قنا و عوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایب مافی الباب جماعه از آن طائفه  
بانظار این امور باصور بوده اند و فقر بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی  
را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالا صلاحتهم نگزیده و در مبدأ فیاض نخل درج ممکن نیست پس  
در حق بزرگان حسن ظن را چه مانعت آخر از صلهای سلیمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است  
که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقبای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعف را اعتباری نیست  
و اگر مقصود از آثار صد و خرق عادات و مگاشفت است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع  
صوفیه نازشرط ولایت اند و از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد است مرحومانند

اکثر مصداقین امور گشته و چون مجامعات و ریاضات این طریق بطور صحیح بکرام و تابعین با تباع کتاب و  
 سنت است از ذوق و سوا حید اهل این طریق نیز مشابه از ذوق همان جماعت است فلا تکن من المعتبرین  
 چو اب تشبیه و هم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص در آن نسبت بی کیف  
 این طریق کار هر عمر و زنده اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و بنیانه و در آثار ظاهر هر که کثرت طاعت  
 و ریاضت و افراط از ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص و ریاء و اباح و باطل شریک  
 اند و از حد و معاصی احیاناً غیر محصوین بچکس محفوظ نیست و حق نیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب  
 قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت های حقیقی نیست و مقصود این  
 شایخ از بشارت آنست که مریدان از آن مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و قوت در آن  
 مقام هم رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مدخوش استعداد عمری درین کار جد و جهد بکار برود و شریک  
 دولت آن بزرگان شود احتمال ندارد فیض روح القدس از باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میکردند  
 بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در آینه و فرصتی ستونی میباشد که انوار باطن  
 نیز لازم مرآت گردد و انعکاس سبب تحقیق شود و مرید بر تبه کمال و تکمیل رسد و بعضی اوقات عکس مقام  
 نیز در آینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیکر شک و قیق و نظر تحقیق را کار نفرموده  
 آن مرید بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیران نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و باستان  
 آرویس آثار آن اگر ظهور نمایند بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران  
 نسبت گشایی کیا بستم و مریدان بنا بر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در خط آن  
 والسلام مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در صطلح صوفیه چه معنی دارد و بدانند که نسبت لغت  
 عرب عبارتست از علاقه بین الطرفين و در صطلح این قوم مرادست از علاقه که میان حق جسته خلق و نسبت  
 که تکلیف تعبیر میکنند از آن بهمانیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و زلفا به کتاب و سنت همین  
 معلوم میشود و صوفی اگر بگوید یا تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آب در موج  
 و حباب میگوند که این کثرت مزاج وحدت حقیقی ما مطلق نیست و اصل این تعبیر ثبات عنایت تعلق است  
 با حق و این معنی ابتادیات و تمثیلات شروع و محلول میسازند و اگر شود و بدانند نسبت اصل باطل چون نسبت

بضوای بنسبت شمس با شمس میفرماید و ظل اینها بعضی تجلی است یعنی خودیست در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت  
 وجودات ظلی محل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را  
 حقیقی و دیگر غیر حقیقی است اصل او نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل او نموده است اما محل سواد  
 یکی بر دیگری بنیاسی نیست و در اسواج و در ریاض است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیرت میکنند بطوریکه  
 در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت آسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت بطور  
 اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقایق ممکنات در مرتبه علم  
 الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبرست بجهل و عدم القدرة که معبرست  
 بمعجز و غیره با که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند و برای صفات تحقیقه که مقابل  
 آن عداست اند که دیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوطها سبب تعیینات عالم  
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتیه فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات تحقیقه و در برای  
 خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصداق آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند  
 نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی تحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه است  
 از وجود و توابع آن ظلاً و انعکاساً مستفاد است از حضرات وجود و جل شان فلما موجود بالوجود و تحقیق فی الخارج  
 تحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم نشاء شمر نقص است و وجود مبدأ خیر و کمال عالم مرکبست  
 از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عاریتی و وجود حق سبط و غیره حسن محض است و عین عالم نمی تواند شد چنانچه عالم مجموع حسن  
 و قبح خواهد بود اما وجه حسن بمرئیت است از حضرت وجود و هر قبحی حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت اتحاد خود و جدا  
 مشایخ که ظل جذبه الهی است بسیر علی از حقیض امکان با وجوب قطع مسافت که عبارتست از خرق حجب ظلماتی  
 و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که  
 در میان ظاهر و منظر تحقق بوده برقع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی و مرآت تعین سالک بودند  
 تمام بظهور رسید و استیلا می آن انوار آن آئینه است و میسر از درجات را به نسبت فناست تعبیر میکنند و بعد  
 فنا لازم است که وجود موجود از جناب قدس مناسب هر مقام عطا میفرماید تا سالک بآن وجوه  
 کارخانه بشیریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت از آن نسبت بقا میگویند پس سالک اگر خرق

نکته

نکته



حجب ظلماتی و نورانی تمام کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته تجلی ذات بخت مشرف شده  
 و زمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدو بر چه عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر پس بدو گرنه  
 بقدری مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرفست و در تری اقتد و لوجود حق که خیر محضست  
 نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلائی انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما  
 با احتمال وقوع شر احیاناً ولی و نائب نبی میگردد و تربیت و صلاح نبی نوع خود میکند اینست معنی آنچه  
 میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و اینست معنی ظهور نسبت که در مصطلح این قوم است بزیل  
 ایچا بر بشر صوفیه سهویدیه مجددیه رحم الله و السلام مکتوب چهارم نموده و سوال شما که بعد  
 حصول فنا که مستلزم دوام حضوریست گاه غفلتی از جناب حق تعالی روید و بسبب چیست پدید آید  
 که بنای این شبهه بر تباهاست بیانش آنکه علم بر دو قسمست حضوری و حصولی حضوری  
 لازم نفس عالمست یا عین اوست چنانچه علم نفس نبود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات  
 در مراتب ذهن بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب عروج نماید  
 این علم از قبیل علم حضوریست نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که  
 نزد صوفیه وجود اشیا ظلیست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج  
 غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و کثر شیونات وجود دست و ظل تا وقتی که از اصل خود غافلست و از  
 طلیقه خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندارتابست میکند و در همین تکلم بلفظنا اشاره بهمان وجود  
 واهی بیناید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلماتی بین الحق  
 و خلق که از حدیث ثابتست میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نه  
 بنیده وجود خود و توالیع آنرا مستعار از اصل میداند و در میاید که ظل حقیقی علیحد نیست بلکه همان اصل  
 و در مرتبه ثانی تبیین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه مرجع انوار نفس الامر اصلست نه ظل آنگاه  
 علم حضوری او که لازم این تبیین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظنا اولاً راجع میشود و اصل  
 و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن امار جمع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد  
 از دوام حضور گویند و این حضور را بعد متحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری در خیالات روید هر

و نه یعنی اولی

یعنی معصومیت  
 بنیاد کون نیست اولیاء

سجده

قدرت و علم و علم واقع می شود در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی می مانند تا  
 حواس باقیست که تشبیه امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس باقیست که  
 حواس را در آن بارگاه دخلی نه نشاء این اشتباهات اینست که در بول علم العلم را فتور علم حضوری دانست  
 منکر و اوم حضور میشود حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است اَصْلُهُ وَاجِبُهُ الْجِبْرِتُ  
 اَشَارَةُ بَابِ هِرْدِوَعْلَمِست که تجزیه جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور و صلوة از قبیل علم حضوریست  
 و ظاهر هر صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جمادی تصور با سبب صورت نیکی پس تلخیص  
 علم جمیع نشوونما این هر دو کار که داخل عبادتینست و یک جزو زمان از نفس امتحانی نمیتواند گشت  
 و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام مکتوب پنجم بر خود دارا از اجوبه  
 شبهاست که بر مقالات کر است آیات قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه بر علم خزان  
 شوند متفلسا کرده اند بطالع در آورید یا نباید که بناسه این اعتراضات بر جعل است یا بر حسد این ستم  
 از کار معمول قدیم است اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمه الله علیه اکابر دیگر رساله با نوشته اند و حضرت مجدد  
 در کتابت خود جوابهاست همه شبهاست بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت  
 شاه یحیی رحمه الله علیه رساله مفصل در میناب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمه الله علیه رساله میسے  
 به کشف الخطا عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی  
 ثم المکی رساله میسے به عطیة الوباب لفصل بین الخطا و الاصول استعمل بر اصول و اجوبه در رساله محمد بزنجی  
 تمییز شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بهر بابی علمای مذاهبل ربیع و یار عربی متجمل و مسلم گردانیده  
 و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارفست از جناب ایشان که در قرون او سید شیع داشته و بعد قرون  
 ثلثه مشهور با نیچر پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت بمقدسه جناب سالست  
 بوده بر دزد نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر تبیح کتاب و منست است  
 و اکثر اعمال و اقوال و اموزون بمیزان شریعت پس تشابهات کلام او را موافق محکات کلام او تا وایل  
 کنند یا بعالم السوء العلانیه و گذارند و او را سعد و در اندر چه اگر این قوم را عذر باری بسیار عارض میشوند  
 نگاه در غلبه حال عبادات ایشان بجزایات ایشان مسامحت نمیکند و نگاه در معلومات کشفی بنا بخواهیم

و خیال و خطا واقع میشود در آن خطا شمل خطای اجتهادی معذورانه و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان بیسر  
 نمی آید پس بر رعایت این امور ترک اعتراض لازمست مخصوصاً اعتراض بر کلامی که است تمام حضرت  
 مجدد و محض فضولیست که بنامی طریقه ایشان بر اتباع سنت و صفات ایشان مشحون به همین نصیبت  
 و معظمتست و بیشتر سبب اینجانب این فتنه انکار توحید و جود است و اثبات توحید شهودی  
 چه که از چهار صد سال یعنی از محمد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا محمد مبارک ایشان اودعیه  
 اجماع و اذیان مردم از مسکه وحدت وجود مملو بوده است و انگاه حضرت مجدد بر توحید و جود بی نه شمل  
 انکار علمای ظاهرست بلکه از مقام میکه وجودی تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن نمی نمایند اینقدر هست که  
 مقصود اصلی رافوق این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق پنجمی که مغل وحدت وجود  
 حقیقی که متحقق در خارج حقیقیست نگر و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق منیت اثبات  
 میکنند و تصور بر سبک وحدت وجود و شهود و رد و مکتوبی دیگر نوشته شده والسلام مکتوب ششم  
 بعد حمد و صلوة از فقیر خا خا خان مولوی صاحب مهربان سید الرحمن بطالع فرماید که انتفات نامطولانی  
 مشتمل بر شهادتیه چند که همه متوجه بهقالاتی که است سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود  
 و رد و فرمود منی و ما این شبهات از عدم اطلاع بر اصطلاحات انجیاب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات  
 نشانه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و خاطر جمع خواهد شد و فقیر تشالا لام حریفی چند می نگار و باید دانست  
 که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق می نمایند یکی وجود یعنی کون و حصول که امر انتزاعی و موقوف  
 ثانویست دوم وجود منبسط که نشاء انتزاع معنی اول و معبر بظاهر وجود و بصدا اولست و بدیسی  
 که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدست متنازاند و ذات باین هر دو وجود و مصدر آثار میگویند  
 شد رسوم وجودیکه اول الاوائل و سبب المبادیست و نیز عم قوم عین ذاتست و ذات بآن وجود و مصدر  
 آثارست و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود و مصدر آثار خودست و هرگاه وجود ذات هر دو حقیقت  
 یکی باشد مصدر آثار را خواهد بود و منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحدست پس اختلاف لایح نزاع  
 لفظیست تسلسل را اینجا چه دخلست تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد  
 و بآن وجود و مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تماشای حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود بذات او تعالیٰ و تجنیب از حمل بالمواطاة یکی بردگیری از راه احتیاط است که در لسان شرع این  
اطلاق وارد نشده و صفات و هموارانی توقیفی اند و دوشبه دیگر که در محبت حقیقت محمدی و فصل حقیقت  
کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد نهم دفع میشود و تحریر بواسطه مناظری دارد  
و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه فذی همدی علی رقبته کل ولی لله  
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین و از چند نقصان عابد بجناب آنحضرت می شود و مستغنا و مقیدین خود  
ازین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از اینها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث (ایدی های اوله  
خیرام اخیه) استثنای تاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر از نبی است و هر تاخری را تاخر است  
پس ممکن است که تاخر آنحضرت آنحضرت فضل باشد و کمالات غیر کمالات نبوت بالا صاله نتم نشده است  
افقیق و رفیق حق و باطل و انتفات نامه مسور بودم و الحمد لله رب العالمین تعالی تعالی ایا طلاله السلام  
مکتوب است بمقام بعد و صلوة از فقیر جانمان مطالعه نمایند که انتفات نامه شتبر فصل یکی بر دیگر  
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجد و الفنا ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله  
تعالی عنهما رسید و ما فضل برد قسم است جزئی و کلی ظاهر است که سوال آن فضل خبری نیست و مناظر  
فضل کلی زیادت قرب است و این یعنی امر باطنی است عقل را باین مقوله کاری نیست مگر آنکه کثرت  
و قلت مناقب مفرغی بمطلب می تواند برد اما افاده قطع غیبه اند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت و جماع  
قرن اول است و بدی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب بحدیث و وقوع اجماع تا تاخر  
و اصول شمشع ازین امر ساکت گشته و تحمل خطاست و بر مخالف محبت نیست و اقوال مریدان که خالی  
از غلو محبت پیران نبی باشد از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکنده حکم  
بجزم فضل کلی طرفی از نظرفین نماید بطرفی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الهی و سکوت ازین فضو لیه است  
و مقرفضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لب راوب نباید که شود و در این سئال از ضروریات  
و مینی نیست که تکلم در آن ضرر باشد از دیوانگیهای عشقی که ما بجناب حضرت مجدد دست و دم زدن مناسب  
نیست که حرف از عالم عقل بیرون و سرگزشت و پیش و کم نباید زده ازده میردن قدم نباید زده عالم  
همه مراتب جمال ازلی است و بیاید و دید و دم نباید زده و اسلام مکتوب است بمقام ششم و نهم و دهم

که مکتوب حضرت مجدد و مسند حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه و رفاذ علم الهی است و در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده و در مقابل صفت علم عدم العلم که معجز محیل است و در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که معجز غیر نیست و قس علی هذا و آن اعدام تمازیه بنا بر مقابل و محاذات مزایا و مجالی التوار و ظلال آن صفات گشته میباشد تعینات عالم حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور حال اند و آن دنیا بر همین اعیان خارجی ممکنات که بر مبطآن حقائق مصدر آثار اند وجود عدم هر دو قبول میکنند و همین وجه مصادیر و شریک دارند و نیز مکتوب حضرت است که مباحی تعینات انبیاء علیهم السلام و الصلوة صفات اند که حصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوی دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بودن تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیداشد و بر طبق چیست محذور و ما چون مقابل و محاذات در میان اعدام تمازیه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز برای آن اعدام گردیده اند اما اینها معالیه بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور حال اند جهت عدم و در صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و همچنین حضرات انبیاء علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نیز نگردد و اما وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و السلام مکتوب نهم بریده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدتر نداند از کافر رنگ بدتر است این سخن چگونه است آید که صوفی البته مؤمن است و گاه عالم متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناسط تفصل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع بعین اوصاف اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر رنگ بکفر و معاصی و علم با تصاف خود با بیان فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از او میتواند دانست و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن رد ائیل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است محذور و ما بنده سبب حضرت مجددیه حقائق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل سماء و صفات در علم الهی

تربیتی پیدا کرده و مرا پایی انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج غایتی که حاصل  
خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر را به شرح و تفسیر رسانده اند  
عدم ذاتی کسب شمری نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و منفی نیست که در عالم حس شخصی و از جهت کسب شمری  
انوار شمس نظر میکند ببلای خطا ولی همان انوار را نمی بیند نه مرآت را چنانکه مرآت در شمع شات انوار و منفی و مستور  
گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآت خود را خواهد دید نه انوار را چنانکه نظر و بظهور نیست  
پس نظر صوفی بر بن ظاهر شریف و خفیه بر جبهت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون  
وجود نظر میکند نگاه او بر جبهت عدم که ذاتی اوست و منشأ شرست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری  
خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت تا چاره خود را از کاف و فریاد دیگر  
اشیای خفیه بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال  
اصلا بخود منسوب ننماید و مستعار رسیده و همین است معنی فنا می نام و صحل مشهور و صحیح و اگر صوفی را نظر  
بر جبهت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جبهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود و از وجودی انوار شمس  
سر بر می آید و همین است سرانجام سخن گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در ردید خود معذره در بود  
اما در این خطا که از غلبه سکر و جبهت وجود و جبهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه  
را اینچنین اخطا واقع میشود الا من عصم الله تعالی سکر حیدیه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب بهم نوشته  
بودند که بزرگی به بلای شدیدی مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بودند و دیگر بیاد است آنوقت  
و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسینه البصیر گفته ام یعنی مثل  
ایوب علیه السلام بسوء نیامده ام و اما در دنیا رنج خواسته و در صورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام  
صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بر رفیع است تفصیل وی بر نبی لازم می آید و انجمنی خلاص  
اجماع است جواب فخر و مادر یادی النظر این شبهه دارد و میشود و اگر تامل کند محل شبه نیست بیانش  
آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسینه البصیر و انی مسینه البصیر و انی مسینه البصیر و انی مسینه البصیر  
الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بطریق ولایت بر وجهی نبی صبری دارد و دیگران او  
سبحانه جل شاناه که عالم السوء الضمیر است میفرماید انا و جدنا ه صابر انعم الله الی اب



پس معلوم شد که این بصیرتی آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و اگر نه حق تعالی با وجود نمودن بصیرتی  
اثبات صبر آنحضرت نمیکرد و سرش انیت که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از بلاک  
اسوال اولاد و شدت مرض و فقر و ایامات و حقارت مردم نسبت بوی و اهل و می صبر نمود چون وقت  
تردد رحمت رسید و دانست که کشف این کرد و البته تضرع و زاری است و ادب آنوقت بصیرتی  
ترقی از مقام صبر کرده به مقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار بصیرتی صبر فرمود  
و تضرع و زاری در آمد و در صله این ادب محمود به لغو العبد گردید و خلعت منصفی از ادب  
پوشید که ادب شتوق از ادب است یعنی رجوع یعنی رجوع به دامن نفس خود که رعایت صبر چندین ساله  
باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی که اظهار بصیرتی در آنوقت مرضی بود و رجوع نمود و الحمد لله که حق تعالی با این  
رسیده و با وجود بصیرتی ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدناه  
صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فیض ایوبی میفرماید اله صبر  
حبس النفس عن الشکوک الی الخیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرد و بجناب خداوندی  
عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبهه نتواند شد چه که چون این ولی بجناب الهی  
نیز در بیاب زاری نگزیده و دم ترده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود  
وقع فضل ولی است بر نبی و آن ولی بپاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال  
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذور بوده و السلام مکتوب یازدهم  
بعد حمد و صلوة مخفی نماید که طائفه از مقامات حقیقه در انکار ذکر جبر غلو نموده فتوی بحرست داده اند و بعضی  
از محدثین اثبات مشروعیست ذکر جبر کرده و بر پی فضل جبر حقیقی افتادند و هر دو فریق بر راه تفریط و افراط  
رفتند و از سبوت انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمی طلبیده باید دانست که معنی لفظ  
ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصرست در سه قسم یکی ذکر سانی پی ضمیمه آگاهی قلب این معنی از اعتبار  
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است چه حرکت سانی و این معنی در اصطلاح معتبرست  
بذکر خفی و بنامی مراقبات این قوم برانست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور  
ذات بحت مذکور است پی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربک

فی نفسک تقهر عا و حقیقه و دون الجهر من القوی بالغفر و الاصل دوم آنحضرت که در است  
 با ملاحظه منسوبات او از آلاء و نعمات و این طریق استدلال است از اثر مبعوث و امتیعی در سان شریع معبر  
 بفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین  
 اقسام ششم ذکر سانی است با ذکر قلبی معا و این اقسام ذکر است و این تیر دو وجه دارد یکی که تقوا  
 ذکر است و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شریع و ما خود است از آیه کریمه  
 ادعوا ربکم تقهر عا و خفیة انه لا یحبب المعتدین و وجه اسماع غیر است که در شریع ستم  
 بهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه افان و اقامه و قراة بهر در  
 صلوة جبریه که ایقانا نمین و تنبیه نافعین از ان تصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت  
 نفس عمل است از فساد سمعه و ریا که مانع است قبول عمل را فضل ذکر خفی بر ذکر جبر بنصوص کتاب و سنت  
 ثابت است مطلقا بلکه از فحای حدیث آنکه لا تدعون اهل اولاد غائبا منع جبر معلوم میشود و  
 ذکر جبر با کیفیات مخصوصه و تیر مراقبات با طوا میم که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت  
 ما خود نیست بلکه حضرت مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبدأ فیاض اخذ نموده اند و شریع از ان است  
 و داخل دائره اباحت و فائده با داران متحقق و انکار آن ضروری و ظاهرا است که آنچه از کتاب سنت ثابت  
 بود و فصل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیب از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 حضرت علی بن ابی طالب راضی الله تعالی عنه بهر که از شد او بن اوس ثابت شده است بهر متوسط خواهد  
 نه بهر که الی چه اگر در اول این حدیث است که آنحضرت بپشتن در امر فرمود و این معنی نیز شریع است  
 با خفای فی الجملة و گفتگو در جواز و عدم جواز جبر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر  
 جبر مطلقا بر ذکر خفی از انکار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جبر نیز همچنین چه که جبر در بعضی مواقع شریع  
 و اثبات مسنونیت ذکر خفی یعنی مراقبات معموله و تیر اثبات مشروعیته ذکر جبری که در متاخرین مروج  
 ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی انبای بشر مکاره می نمایند از طریق قبول نیست و لائق  
 التفات نه و فراط و تفریط در همه امور مستقیم است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ماقبل و دل و السلام علی من  
 اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه التحمید و الثناء - مکتوب دوازدهم محمد و مادر مسئله

سماع و میان اسماء فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیه جمیع اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند  
که سماع مطلقاً حرام است بنا بر مصلحت سداب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است  
باقضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه  
نباشد کلامی موزون با محنی موزون بے مداخلت مخدوش شرعی انشاء نماید و فساد از آن در بیان  
مستمعین نراید بلکه سرور و یا خرنی در قلب پیدا یابد این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر  
سماع که کلام موزون و نشید موزون باشد و چراغ مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشهور  
مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و انقیاد علماء است احیاناً از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب  
احادیث ظاهر میشود اما این عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق الترام - قسم دوم  
آنست که غایبان متأخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشرعه را در آن خلط نموده اند  
این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح اگر گاه است بجزمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرکات مستحق  
عیبا بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی  
است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل فقیل شیرین نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل  
تنگین نمی نمایند یا آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها  
بر نشاء خمر شباهت است از شور نعمات مستلذذ میشوند بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت  
بر بودگی بافیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس نشاء این خلاف  
ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت  
و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است  
و تفصیل این مسئله از کتب بسوط محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیره  
باید طلبید و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تأنب و سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیر  
اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین خرد نیست از کتب قوم  
ظاهر است که ارباب احوال صحیح و مقامات مینه در سماع مباح جاها داده اند و هر که از مذاق علماء خصوصاً  
واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و در این تحریر میداند و بس خیر الکلام باقل و دل و السلام

بمکتوب سیر و با هم نمزد و ما در سلمه حیر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا  
که عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در صلاح امور عباد حاجت بنسول و وحی  
نخیه افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است  
زیر که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نفس جلی مخلوق است سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا  
و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل شرع مملو است از جناب او تعالی شأنه پس  
جبر محض چرا بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مترتبه نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است  
و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار مانیت هر گاه بخواهند  
از سبب رافض میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد  
پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امامین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال  
حسن بصری رحمه الله فرموده است تفا و میگردد لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و همین  
امر متوسط بسان شرع معبرست بلفظ کسب این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکند پس معلوم  
شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است و بس ظاهر  
بر رعایت ضعف اختیار عباد بنانها ده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی  
از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت  
و علما قه مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد و شایستی من وجه بافعال او تعالی دارند و بجز کما  
مترتبه که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست  
و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات  
کائنات تمام است با کمالات مندمجه اوند ظهور جزو است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی  
متجزی نمیکرد ازین راه میفرمایند کل مثنی فیه کل مثنی و چون اختیار نیز صفتی و شالی است  
از صفات و شئون حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصاً و انسان که مشرف است  
بمنصب خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن بود و السلام  
علی من اتبع الهدی و بالصلوة علی خیر الوری مکتوب چهارم و هفتم پر سیده بودند که گفتار بنده

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصل بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد  
 باید کرد و مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود  
 نیست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاشات  
 کتابی مسجیه بید که چهار فرقه و در شملیه احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل متوسط ملکی بر همانام  
 که آله و جارج ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از ان کتاب شنش مذاهب استخراج نموده بنا  
 حصول عقاید بران گذاشته این فن را در هر شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد  
 و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از ان کتاب بر آورده برای هر فرقه مسلک قرار داده  
 بنای فرقه اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون  
 نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرور است عمر  
 طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور علی ازان هر چهار فرقه اخذ  
 نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید با اشتیاق  
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار ببقای عالم و حشر جهانی و جزای اعمال  
 نیک و بد بینانید و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را بد  
 ملوی است و کتاب خانه پاناما موجود در رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت است بلکه  
 حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب  
 و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در شوق انقطاع و تجرد  
 که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از اینها مملکت میگویند بران موقوف است صرف  
 بینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است  
 و نسخ نشده از ادیان منسوخ نموده و دین پیروان پیروان پیروان پیروان پیروان پیروان پیروان پیروان  
 نسخ بیهیاسی از ادیان واقع شده و دین با سبب بیار در معرض محو و اثبات آمده و باید  
 که بحکم یک کرمیه و ان من افلا فیها من ذلیر و کرمیه و لکل افلا رسول و آیات دیگر  
 در ممالک بتنا نیز پشت اندیا و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضمیم است و از آثار

آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد و دین  
 مملکت وسیع فرنگ داشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری  
 مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور  
 پیغمبر مکه خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافران و دین او ناسخ او بیان است  
 شرعاً و غیراً احدی را تا انقضای زمان مجال عدم انقیاد و سئ نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که  
 دو هزار و صد و هشتاد سال است هر که با دمی نگریده کافرست نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیه کریمه  
 منهم من قضی ذنبه علیک و منهم من لم یقض ذنبه علیک از بیان احوال اکثر انبیاء ساکت است و نشان  
 آنها سکوت اولست نه ما از هر مکه و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب  
 و ماده جن جن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که  
 پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است و کافر  
 گفتن کسی را بلبه دلیل قطعی آسان نباید دانست و تحقیق بت پستی اینها آنست که بعضی ملائکه که  
 با مرآت الهی در عالم کون و فضا و تصرف دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین  
 نشاء تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیاء که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند و صواب  
 آنها ساخته متوجریان میشوند و سبب این توجیه بعد مدتی مناسبه بصاحب آن صورت بهم میرسانند  
 و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را و او میسازند و این عمل مشابیهی مذکور رابطه دارد که  
 معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که  
 در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را تصرف و موش  
 بالذات میگفتند نه آنکه تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدادند و خدای تعالی را خدای آسمان و این  
 است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت است نه سجده عبودیت که در آئین اینها باور و پدرو پیر و استاد  
 بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که از آئین دوت میگویند و اعتقاد تا نسخ مستلزم کفر نیست  
 و السلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی  
 از مکتوبات خود منع رفع سبایه کرده اند و توباد و محبت بجناب ایشان رفع سبایه میکنی موجب راتباع



محبوب لازم است محمد و ما او بجهان جلشنا تباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید و ما کان  
 ملو من و لا مومن اذا قطع الله و رسوله امان ان یكون لهم الخیفة من احد هم  
 و رسول علیه السلام سیفر باید لا یؤمن من احد کما حق یكون هواه تبع لما جئت به و حضرت مجدد  
 الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنکے طریقہ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند  
 و علماء و انبیا رفیع سابع رساله با شتمل بر احادیث صحیحہ و روایات تقصیه خفیه تصنیف کرده اند تا بجا نیکی  
 حضرت شاه یحیی رحمۃ الله علیہ فرزند اصغر حضرت مجدد نیرورین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک  
 حدیث بر ثبوت زبیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد و اذعان شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتناب  
 مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین جهت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست  
 و حضرت مجدد ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد ہم نہ سب حنفی داشتند و امام ابو حنیفہ  
 رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و ان کولوا قولی بقولی رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی و اخذ با حدیث صحیح  
 متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد بان علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سابع مگر آگاه نبودند گوئیم بآنان  
 مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل و رویارند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشت  
 که ترک نموده اند و اگر نہ هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان خالص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت  
 بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه تجتہ را باین عمل از کشف و ریافتہ ترک نموده باشند  
 اگر گوئیم که کشف ورامو طریقت معتبرست و در احکام شریعت حجت نیست مع هذا و ان مکتوب احتجاج  
 بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر عایت قاعده کلی ایشان که سید تمام ترغیب بر  
 اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نتایج گردد و والسلام مکتوب شایسته و احکم پرسیده بودند که سید  
 عمل بحدیث و انتقال از مذہبی بحدیثی چومی فرمایند محمد و ما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی  
 رساله نوشته شخص آن بفارسی محرز میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی  
 یحبکم الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن من احد کما حق یكون هواه تبع لما  
 جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی و

کتاب کچه و ذکر کرده و در فقهه العلماء که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده ان ترکوا قولی بخبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و قول الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهور است از امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کیسه مهارتی و فرقی حدیث دارد و مانع از فسوح و قوی از ضعیف می باشد اگر حدیث ثابت عمل نماید از مذاهب امام بر نمی آید چه که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی نص است در زیبات اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکنند این قول امام را ترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علماء اهل بیت جمیع احادیث را حاطه نگرفته چنانچه قول ان ترکوا قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث با امام رسیده بلکه بعضی از آنها فوت شده و چرا فوت نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب سالت صلی الله علیه و سلم بودند بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند بمعنی راه که معرفی بعضی حدیث دارد و ظاهر است که بر فراد است اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ یکی از این ائمه واجب نیست و اهل امت مختار اند مذاهب هر کدام را بپذیرند خواهند اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحدیث از مذاهب امام بر می آرد اگر بر بانی برین دعوی دارد و بیار و اما انتقال از مذاهبی بذهبی است ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله اسمی بخبر اهل المواسفیه انتقال از مذاهب تا لیف کرده خلاصه آن اینست که انتقال از مذاهبی بذهبی جائز است و جزم کرده بر آن امام را نصی و در پی او فقه است امام نووی و در روضه گفته که بعدند وین مذاهب آیا جائز است مقلد را که انتقال از مذاهب بذهبی دیگر کند - گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غایب شدن او که طرف ثانی اعلم است جائز است و در بلکه واجب و اگر نمیکنیم نیز جائز است و مقلد را حالات اند و بصیر عقل انچه حال خالی نمیچرا که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی است یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقه و از مذاهب خود جز اسم نمیداند و انتقال باراده حصول مال و جاه کرده پس امر و انفس است که تحقیق انتقال و استنیاف است و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیای انتقال میکند پس امر و اشد است زیرا که تلاعب مذاهب میکند بر آن غرض دنیوی و اینم نیز غیر جائز است و اگر در مذاهب خود فقیه است و باعث انتقال و سبب دینی است و مذاهب دیگر تر و اتر جمیع یافته است بقوت اول پس برین چنین کس انتقال واجب است و بر وایتی جائز و اگر عاری از فقه است و در مذاهب

خودت فقه مشغول شده و جاهل مانده و مذہب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک دانسته و ادراک تفقه درین مذہب  
 سرچشمه برین چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذہبی بهتر است از جهل در جمیع مذہب  
 که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد مجرد  
 عمل بود پس جائز است عامی را در ممنوع است فقیه را زیرا که او در مدتی فقه این مذہب حاصل کرده چون  
 به مذہب دیگر انتقال کند غمخیز دیگر باید برے تفقه در آن مذہب و از عمل که مقصود دست باز ماند پس او را  
 ترک انتقال او معنی است و آنکه گویند که اگر غیر حقیقی مذہب حقیقی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نیست  
 حکم و تعصب است دلیل ندارد زیرا که اسم کلمه در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حقیقی یا مذہب دیگر  
 بر مذہبی نصی آتیه و حدیث وارد بود و تقلید آن مذہب بر هر فرد است واجب شدی و تقلید دیگری جائز  
 نبود و این معنی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی که حقیقی مذہب است گفته که جائز است مرد  
 یا زن را انتقال از مذہب شافعی به مذہب حنفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذہب اختیار کنند و در بعض  
 مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبود می نکردند و هر کس برخلاف آن گوید  
 قول بے دلیل است و غیر معقول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هفتاد و یکم نوشته بودند که در حق  
 معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و تابع و اعوان او عفا الله عنهم چه اعتقاد باید کرد - بدانند  
 که علما از مذہب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است  
 تا وایل می کنند و اگر قابل تا وایل نباشد تفویض بجناب لای می نمایند و جزای بدم وطن ممنوع میدانند  
 چرا که در قرون ثلثه شهود با تحریف و بیکی از علما و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال  
 ایشان و با وجود قرآن سبب خطاب مخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام همچو طعن بر ایشان نکرده و اگر  
 چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده اند شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده  
 کفر بلکه بر مذهب و مذهب و کتب معتبره مذکور است و مبدأ این فتنه شهادت امیر المومنین عثمان  
 رضی الله عنه و طریق اسلام همین است زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرت صحابه سه فرقه شده بودند  
 جماعه جانب جناب خلیفه بر حق علی بن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر شام  
 رفتند و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مردانیت

بر سه فرقه و توفیق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ملته مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول رد آید  
ازان فرقه نمیکردند و بنا بر اجتماع و استنباط بران نمیکذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین  
اسلام برانم بخور و پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلو  
و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورت قبول است  
لیکن از اهل قرابت تفریق بکنیم ساز عان ثابت نیست و دشت و لغت خود لازم نزاع است مع هذا  
صد و این چنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد است که اگر چه آن خطا خطای اجتماع دای باشد  
که مروت فدوی القربا آنحضرت واجب است بر جمیع اعدا است و اگر اشکراه نیز در میان نباشد رضا  
بذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت  
یا افسوس تمام دین مقام اولی است و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و عقاید  
بر اخباری بیجصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس جنینه خو قیاس نمودند رفته رفته بتکلیف صحاب که مبدا  
تواتر خبر نبوت و ما قلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت برو  
ختم کرده و بکافران نام مبعوث ساخته و دین او مانع ادیان و باقی تا انقضای زمان است و ما  
اوبسلك الذرعة للعالمین نازل در شان او جماعت که در طول عهد نبوت او صحبت با و داشته  
باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تاحیات او و در ترجیح شریعت او بعد ممات  
او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر غم نرستند و بسا حل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا  
در رسول دارند خدا نخواست اگر حقیقت کار اینچنین باشد که از عوامی شان السابقین پس لاحقین  
را از چنین خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق  
و اعم النیان پوشیده نیست و اوقات اولیا این امت تیر نهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد  
از انحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مترد و منکر گردیده و با و لا و قال او عداوت ورزیده  
باشند در صورت بر جشت پیغمبر که مقصود از ان اصلاح امت است کدام فایده مترتب شد تیر  
باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و نه لازم شر لازم میشود خدا انصاف نصیب کند اسلام  
علی بن ابی طالب الهدی مکتوب همیروا حکم حاد او مصلیا نوشته بودند که از اختلاف شیعه

و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چنانکه بنا بر اعتقاد اهل ملت  
بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواتر که افاده یقین نمایند و این قسم خبرها درین باب  
کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این سلسله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست  
توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیهست و ایمان مجمل منجی و مضمون کلیه کتب تصدیق و اقرار آن  
آدمی مسلمان میشود و همین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن مجمل و محبت بر عایت  
شرف صحبت چون خدمت آنها و قرب قرابت آنها با جناب رسالت علیه الصلوٰه و التحیات پس است و  
مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب بهیجان فتنه است چه اگر منصب عصمت بحدس  
اهل سنت مخصوص و مسلم جناب حضرات انبیاست علیهم التحیه و الثناء و ممنوع است از غیر آنها اگر چه بعضی  
و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالقات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین خود مقرون  
بعفو میگردد و از غایت صفای باطن به تصفیه می انجامد و اینکار با باب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات  
کینه و عداوت بالاتمرار و میان آن کار میکنند و بر آن تفریحات کرده نقطه را و آره می نمایند از اعتبار  
ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب نفی فائده بعثت  
معتمد فقیر روزی درین مسئله متامل بودم و از سبب فیاض سلسله طریق نجات از مملکت این شکوک  
می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل امنت بالله کما هو عند نفسه و بر رسول  
الله کما هو عند الله و باله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بهیبت که این مطالب  
علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است و تفویض امر بجناب الهیت جلشانه که مرتبه نفس الامر است و هیچ  
فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوٰه و السلام علی رسول محمد و آله  
مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام فرموده  
که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود و اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی  
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و چهار کفار و اعلا  
کلمه الحق کرده اند و می دانند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و معتقد حق و درین مسئله  
که اسم جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه

ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلایقین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را  
 متمشی سازد و تمثیلت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و هندطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نفاذ  
 حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه  
 از حضرت ائمه اطهار پیچ یکی و هر پنج وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام که خلفا از  
 قریش باشند نیز شش بر همین است و اگر نه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمود و در جمیع بین المذاهبین باین  
 وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر سباب ظاهر است و بسجای قالب اسلام است از آنها و قوی  
 یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس منزهه حضرت ائمه  
 علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت و وارده امام صلوات الله علیه متفق  
 اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی صحیح بود  
 و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت  
 باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت  
 ظاهری بخلفای دیگر اما تعین عداوت با عشر و نیز صورت تکلفی میجوهد و السلام مکتوب است  
 بودند که با حدیث هجده ملالت حضرت صدیق رضی الله عنهما از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک  
 بنوی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است و نمایی  
 خالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعید است بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند  
 با آنکه حضرت صدیق خود روایت میکند که حضرت مرتضی وفاطه زهرا و دست ترین مردم بودند پیش آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و ما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میداشت  
 چنانچه در نیکام است شخصی نماند که در قضیه آنک حضرت مرتضی چون مضطرب جناب رسالت آب علیه الصلوٰه  
 و التسلیات احساس نمود با قضای استیلای محبت و بقتل و اسی مصلحت وقت بنا بر تسکین و تسلیه آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بعض الفاظ که باعث دلی سرودی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد و سر عرض  
 داشت و جماع این خبر حضرت صدیق را بوشت آورد و چون نیاز بود که تکلم مقربان بارگاه بانچنین کلمات  
 در چنین اوقات موجب سقوط محبت از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیت نمیداشت

پس از آنکه حضرت صدیقه از حضرت تفری رضی الله عنها حکم غیرت محبت و اقصای بشریت است که از آن چاره نیست نه از راه دیگر و اما محبت با قیست این وحشت با قیست و تکلم حضرت تفری باین کلمات نیز نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بلکه محبت محبت پیغمبر بوده است صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گزیر نبوده پس در صورت بهر دو طرفی ثابت است و هر دو معذورند بلکه ما جو که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوٰه والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیه السلام و الشنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحیه به ثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت بتول با وجود قتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود تمایع جواب معقول از حضرت صدیق چنانچه اراکار فرمودند و دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی در عالم نیست باشد سنائی ترک دنیا و بعد از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال راستی بیشتر شناسد و اما بشریت با قیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بخت حدیث شریف است سخن محاشرا الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان مبارک بنی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی است و مسامحت و چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا با نیت خواهد بود که ثبوت ارث یا نه تفسیر واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر باشد شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه تازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحب مزاجی است و بحکم لا یتبدیل الخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغییر نمی تواند داد و شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم و البسین زائل نشد و قصه طایفه زدن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در صورت بهر دو معذورند و بهر دو طرف حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن و دشمنان طرفین واجب است - والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب است و یکم مخد و آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالاة به نسبت اهل قرن اول نوشته اند معلوم شد چنانکه گفته شد مثل مشایخ و دیگر مدبران فتن چهره درست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور نه کوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او همانند اهل شانه که حکیم حقیقی است منطبق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

بجیب کماله بنای حب رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر  
علیه السلام و الصلوة نهاده و آن لطیف حاذق را با امور اتی و منشیاتی چند که بجای دوا و پیرایه برای  
اصلاح است در عرصه که بعلمت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست و صحبت و شفا بر او  
خود کشود و آنکه با کار خود در اضلاع و تلف نمود این نسخه را صورتی است و تحقیقی صورتش نصیب عوام ملایم است  
و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب سنت استعمال جوارح است و مانند مثال امرونی و جزا این عقاید  
و اعمال تنجیحات حس است و پس که صورت نجات است و تحقیق این نسخه حصه خواص است و آن تنویر قلوب  
و تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاہدات بار هایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و محاشفات  
است صورت پیغمبر یا بیان و اسلام است و تحقیق عبارت از احسان آنکه در حدیث آمده آن تقدیر است  
کانت کذا و صورتها به تحقیق در مرتبه دوا و امراض ظاهر و پدید است از قبیل دوا و جروح  
در بطا و وضو و از آن آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور تحقیق به صورتها که غیر مفید است بلکه  
تحقیق نیست استدر کج و مکرر است اعادنا الله منهنها و تحقیق بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسد  
بر آن موقوف است تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود و بجز اجتماع این هر دو نیست  
ازین بیان باید دریافت که از مساجد آنجناب علیه الصلوة و السلام در طبائع صحاب کرام چه آثار صحت و شفا  
بنظور رسیدنی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل محمود و در اتباع و استرضای رسول علیه السلام نشنا  
و لذت از طاعت و نفرت از معصیت باطن و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام  
خود قلبی تهذیب نفس بوده است که از برکت محبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود  
و از اوقات و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و تحقیق که زیاده بر آن  
تصور نیست بیشتر اہتمام بحفظ آن صورت که محافظت تحقیق است و فایده آن شامل خواص و عوام است  
برده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هرگز  
در طایف محبت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبوی را بهتر از جمیع مجاہدات و ریاضات  
شناسد و انوار و برکاتی که بر آن مترتب گردد و فصل از همه فیوضات و نذ و به او اوقات و مواجید متعارفات  
در جنبه تنقیه باطن و دوام حضور و اعتباری نهند و در صحبت عزیزانی که ازین امور شری دریابد او را

استخراج آنکه در نزدیکی  
روان بنابر این قوانین است  
نفس و حال صحبت  
حکایت بر حکایتی بنظر





انبیاست علیه الصلوٰۃ و برکت اربع آنحضرت خواص است را نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک رکعات است  
 اسما و صفات که تعلق با اسم هو الظاهر دارند واقع است و فوق آن دلالت و ولایت ملائکه است که مبرور است  
 علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعاقبه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی  
 ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز  
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا  
 سرور کار بعناصرا ربه که حصول لطیفه نفس اندمی اقل یعنی در ولایت علیا بعناصرا ثلثه سوامی خاک در کمالات  
 نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبارات و شیوئات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز شایسته  
 ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و قنای نفس است و ملتزم بیک  
 بنی برین هر دو قناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و ترویجی است و فنا و بقا انچه محرر  
 گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسبت مذاق اکابر متقدمین است اما  
 مثلث و دیگر احتمالات در نیاب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است  
 و هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید بدین تمام است متعدد و مستفید نیز شرط است و آرزوی  
 صحبت های بسیارست قداباد ما و شمار بسد و السلام

**مکتوبات سوم** بر خورار تصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد  
 بدانند که در شرح کتاب مراتب منه مینویسد که حقیقی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئی را میدانست و علم  
 بشی مستلزم وجود آن شی است در علم پس باید که اشیا بنماها موجود بود و علمی ازلی باشند و ازین راه است  
 که صوفیه با عیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم سنیست باطن  
 وجود تقدیم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدیم و تاخر و زمان بدیهی است باید که وجود علمی غیر وجود  
 خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی غل بر غل و کیفیت صدور وجود  
 خارجی اشیا از وجود علمی آنهاست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت است  
 از وجود مبسوط و بسی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را از آن صورت  
 بظهور آورد و در میان آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الایضیه محمول الکیفیته پیدا میکند و مرتبه وجود

وینو در اینجا سیر سالک رکعات است  
 اسما و صفات که تعلق با اسم هو الظاهر دارند واقع است و فوق آن دلالت و ولایت ملائکه است که مبرور است  
 علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعاقبه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی  
 ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز  
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا  
 سرور کار بعناصرا ربه که حصول لطیفه نفس اندمی اقل یعنی در ولایت علیا بعناصرا ثلثه سوامی خاک در کمالات  
 نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبارات و شیوئات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز شایسته  
 ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و قنای نفس است و ملتزم بیک  
 بنی برین هر دو قناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و ترویجی است و فنا و بقا انچه محرر  
 گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسبت مذاق اکابر متقدمین است اما  
 مثلث و دیگر احتمالات در نیاب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است  
 و هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید بدین تمام است متعدد و مستفید نیز شرط است و آرزوی  
 صحبت های بسیارست قداباد ما و شمار بسد و السلام

















شهرت از نورانی شود و در طریقت وقتی بالغ شود که وی از منی برآید فقیر و سرسخت است که در این پیر  
 بنود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او غیر از خدای تعالی هیچ چیز نبود این فقر است که  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدو فخر کرده است فقر فخری و السلام مکتوب سی و چهارم  
 حال مردم این شهر از روی یک نجف خان آمده است از شاه تاجداتجاه است و ذکر خلاص مجدالدوله بزرگان  
 خاص عام است خدای تعالی زود ظهور آورد و در خط شما رسید بسیار شوش گردانید فقیر هم دعا میکند  
 و بیاران حلقه و بمیان محمد مراد حبیب و تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید تو نیست که با جابت برسد  
 و اثر بخشند خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که با قای خود در بر و شویید یا مقلب  
 القلوب والا بصبارا و آخر در و یک بار خوانده بر هر دو کف دست و میده بر روی خود گردانیده  
 رو برو و میشد و سوره لایلاف را یک صد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر در و پنج بار به نیت  
 دفع شر از هیچ ضرر شما نخواهد رسید انشاء الله و چاقوی خور و تری که لعب طفل است رسید بطفلی داده شد  
 بعد از این در پنج باب برای مافکار سال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب هوای آنجا هوش شما بجای می  
 خود نمانده است فقیر از همه نا امیدم میدانم اما امید داران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر  
 و راز تحفه ها که باقر با فرستاده اید همه بدریگ و بد قماش نرودادن و جنس بد خریدن از شما عجب است و ملال  
 فقر مثل مشت خاشاکی است بر روی دریا حالا اثر از و نمانده و معذرت که شما درین خط از حد گذرانیده اید  
 خیلی شست و شوی آن غبار نمود و خاطر جمع دارید در رمضان مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان  
 قرآن مجید این بار در پنج بسیار فراهم آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک را جمعیت و برکات گذرانیده بعد  
 عید میرسم - و السلام - مکتوب سی و پنجم خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید - برادر من مکرر نوشته ام  
 که فقیر در دمای خیر شما تقصیری نمیکنم تا شرمه و توفیق بروقت است اینهمه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط  
 شما مرقوم میگردد و مرا شوش بسیار که تصحان شدید و ارم سوره لایلاف که برای دفع شر به از و نشسته است  
 و دعای حزب البحر مجین بخوانند و مولوی نعیم الله صاحب فقیر دعا مقید ایم تا حال که از شرمه و مکتوب نمانده  
 اثر بهین سبب است و بعد از این هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک  
 بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرر دست و تحریر جواب خطوط از ضعف نمی توانم نمود حالا بدو ستان نوشته ام

عشر که در زبانی  
 مکتوب بخت از آن غنی  
 طریقه طبعی که در زبانی  
 نفس تحفه که در زبانی  
 سبب این بود و طریقه طایفه  
 عالم سر از زبانی  
 و خروج و صدور و اصول خود  
 حاصل شد و در کمال  
 خود بهر دو نفس در کمال  
 ذات سمیع و بخت ایشان  
 و معمول صاحب ایشان نیست  
 حرکت قای چنان فقر و نیست  
 مقصود و بخت  
 معادلت بنده ای  
 حالت شسته فقر که ام  
 فخر قدوة الابرار حضرت  
 و هم عید مبارک از در رساله  
 و ادب بهر زبان که سعادت  
 یاداران و من دست و مبارک  
 و روح و بوی که از زبان بیان  
 و طبع اندام بهر فواید صفات  
 علی تحفه می سعادت و کمالشان  
 و از آن بوی نیکی باشد  
 و از آن بوی نیکی باشد  
 و از آن بوی نیکی باشد

که امیدوارم متوجه او باشد که معذورم و مرده ام و مرا طاقت رفتن بسجده جامع بر دوش جمع نموده است  
و بخانه میروم قوت آن کجاست که متوجه علم الهی شوم و دریا بکم که در حق فلان کس چه مناسب است  
شما اگر درین ایام حاضر میبودید حال مرا در یافتن متصدع نمی شدید فرا پس فردا خبر رحلت فقیر خواستید  
هر چه بنظر شما برسد بعمل آرید اما اول تنهاری که در حدیث است بکنید بعد هر چه پیش خواهد آمد و ان خیر نیست  
ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدد مستولی شده نماز فرض ایستاده میخوانم و پس هر حلقه  
هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشود حیرانم که قوت تو چه از کجای آید خدا بقدر چهارم باقیست و رفتن  
تا بیت النجف حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده مرا از جد خود این توقع نبود و در خدمت مولی  
نعیم الله صاحب بگویند که خطوط طولانی ایشان رسید و مطالب معلوم گردید بسیار آن حلقه سلامها رسانید  
و طاقت تحریر جواب نیست و عای خیر خاتمه نمایند و السلام **مکتوب سی و هشتم** باعث تحریر این  
که لاله برج لال نام جوانی از دوستان مقبری که در حین سلیقه تصدیگری و صحبت داری بزرگم فقیر نظیر ندارد  
و عده زاده و عده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اگر با دوست بتلاش معاش و دنیا وارد  
شده است منظر بودیم که زود بیایند تا این نسخه صحیح آویست را با قای خود بر خوانیده احسان دست بسته  
در حق آقا که مودتیده و دولت خواه با او رفیق شود و هم در حق خود که انجین زور بازوی شما باشد و هم  
در حق فقیر که مخلص مستعد کذانی بتقریب روزگار از مادر ترز و و کرده باشید و باید که پیش از رسیدن  
بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و از بعضی ما را اطلاع دهید تا مسرور باشم معلوم  
شماست که ذکر کسی یابین اتهام باشا کرده ایم و عادت بمبالت نداریم الله تعالی خاطر شما را در همه امور  
دینی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر کرد و فقیر را از خود غافل  
نماند هر روز هر وقت دل متوجه شماست حاجت تا که نوشتن نیست کس از جان خود غافل نمی باشد  
من شما را بر ابر جان دوست میدارم انشاء الله تعالی مخطوط و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوب است  
خدا تکیه بخیر کند و کوزه های پیرمای تهر که از کبیر فرستاده بودند سر به سر سید نوزده دانه بر آید بسیار بزرگ الله  
راست آمد خدای تعالی جزای خیر بدو هر دو همان سفیدی لک دودی تنگ هر دو در عالم خود خوب اند فقیر  
حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن بر عایت خاطر شما که سماجت بسیار نوشته اید و در صورت عدم قبول

برای بخت خود  
میدارد که بخت از او دست  
تو بختی پادشاه از او دست  
حال بدش از او دست از او دست  
تو بختی پادشاه از او دست  
و پس از او دست از او دست  
ایشان به او دست از او دست  
شده آن در حق از او دست  
عادت از او دست از او دست  
تو بختی آن در حق از او دست  
ایشان به او دست از او دست  
ایشان به او دست از او دست  
جان خود را در حق از او دست  
شده آن در حق از او دست  
عادت از او دست از او دست  
تو بختی آن در حق از او دست  
ایشان به او دست از او دست  
ایشان به او دست از او دست

از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه وارسیه در نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته این خبر نیست  
 و در خانه شما خیرست والسلام مکتوب سی و هشتم ظهور اثر توجیه بر قلب مستوره شما در اوایل که مکتوب  
 بود معلوم شد بعد از این اتفاق توجیه نیفتاد که فقیر بسیار سفر دارد کسی یا دمی دهد بهر حال نمی پاکد  
 خاک آن عقیقه کاشته ایم بر وقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن بر خور دار بظاہر مقید بشروع و در باطن  
 مشغول بکار طریقہ باشد که فلاح و دهمان درین کار منحصرست و ایشان تیر باید که بذکر قلبی مقید باشند  
 و التزم شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن واجب است و از صحبت مردم نا اهل اشغال مناسب  
 احترام لازم شناسند و خدمت علما و مشایخ متدین و متشرع عقیدت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه  
 بجانب شما بجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و ما رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز  
 یکد و گفتم روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و  
 متوقع فیض ربوبانظر طرف کرده بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عقیقه که فرزند است در دل فقیر تاثیر  
 کرده است و استعداد خوب دارد و هرگاه توجیه میشود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و  
 محفوظ دارد و اخلاص شما بر من ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام سحبی مرهم ندارد والسلام -

**مکتوب سی و هشتم** فقیر در معامله معلوم کردم که والد شما در باطن ناخوش اند ناخوشی او  
 موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً والد شفقته انیمعنی را استفسار نموده اگر اصلی داشته  
 باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عواقب امورشان مقرون بخیر گرداند و از دعا غافل نام  
 اما ملاقاتها موقوف بر وقت مقدر است و عمر خیر است اگر در زندگی میسر نشد انشاء الله تعالی بشرط سلامت  
 ایمان و بر پشت بر خور دایم خاطر خواه خواهم کرد بدعای خیر خاتمه یارند و با وجود بی سامانی در حال  
 بر شغال بر آمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود انچه غیر از ریج فائده ندارد با امید رحمت الهی منتظر  
 باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شباب می آیند - والسلام - **مکتوب سی و نهم** او سباجل شانه  
 مهربان صاحب ما را از کمروها و دین محفوظ و از مرغوبات کونین محفوظ دارد و اخلاق کریمه ایشان  
 بر فقیر فسونی و میدهد است که دل از استیلا شوق بجان رسیده کردی نگوییم حیران تو  
 اگر دیدیم های کاش نمیدیدی ای کاش نمیدیدم به شکل اینگونه طریقین را موانع حرکت بسیار است

از آن طرف شغل ملک واری و ازین سو غلبه ناتوانی و تزاری خدا بدو و لها برسد تا بر خود یار میسر شود اگر  
 رسم مراسلات که نیمه ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و مزه عمر از زانی با و مکتوب  
 چهلیم بجنب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دلی بسپارید و امر و بهر و مراد با در احم وید تا با تحاک و از و  
 که رخت آقا است در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاهدارد که از تشویشات هر روز و دلی تنگ آمده ام  
 و دلی و شا بهما پوز خود و دست آخر اینجا رسیدم مردم بهنسل مراد با و امر و بهر که سه بلاد سماعت نمود  
 که اینجا باید بود جاذبه و حقوق نواب را شاد و خان بهادریه به نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان  
 طریقه نیز درین شهر بسیار اند غرضم اقامت نموده آمدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرهای سموع  
 نوشتند تا چار بکرجعت دلی اتفاق اقامت می باقی مایهتاب باقی بهار تا بصد حساب باقی به  
 وقت کشف کرب و قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود اجازت است برای حل مشکلات  
 بخواند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب ند کنند اگر این دعا آنجا نباشد نبیند که آن نوشته  
 سه طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسبت از محمد علی سلیم آمد **منصوبه** وصال میسر نشد درین  
 به شرط پنج عشق بازی ما فانیانه ماند و السلام **مکتوب چهل و یکم** الحمد لله علی نواله و سجاد و  
 تعالی شمار از مملکتیسلامت آورد و توسل بیاد شاه حال که نموده مال آن خوب نیست و احوال این  
 دنیا داران ماکور باطن را کی مفصل معلوم میشود اگر شود و تحریک آن موجب فساد است اینقدر هم برت  
 خاطر شما گاه می نویسم و خوبی میان عظیم الدین زیاده تر است که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر را و را  
 شناخته آشنا گرفته ام که مر دیت مرفاهه در هر سیدان معالیه دینی باشد یا دنیوی خدا و را زنده دارد  
 و بمقصودش برساند پس آمدن مادران حد و اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر دین  
 نمانده و آنجا بسیارند و مهماندار و غمگسار شما ند اگر شما در آنجا نباشید و دشت نخواهم کرد و بهر چند فرزندان  
 و رفقای شما خدمت مینمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عتقا  
 دارد درین شهر قرض حکم کیما بهر حال هر چه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد  
 که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلی حضرت مولوی شتار الله صاحب که یادگار فقیرانه ضرور  
 دانید و السلام **مکتوب چهل و دوم** جان من سلامت باشی و درین مدت سفارت و در وقت و در وقت

رسید و جز جهان گزیده روح تازه در تن ناتوان و مسیّر بهر حال با همه بد معالیمگی با فقیر با آن همه حقوق و  
 خصوصیت و تخیل و ادب و شمایا فقیر و اوضاع قدیم که میان آن طول دار و مناسب حال فقیر غیر از او عفو و دعا هیچ  
 باید دید که انتظار با ما چه میکند شمارا با خدا سپردیم و ما را بخدا سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبه  
 و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان  
 بنویسد و هر صبح بعد نماز مشوجه بفقیر نشینید بجهت ناله توجیه میدهم از کسی توجیه نگیرد و اطاعت والدین واجب اند  
 و کیفیت معالیه با بزرگان و حال معیشت خود بر نگارید و اشتیاق بفرصت فانی دل مخفی نیست و خدا حافظ و این  
 و نیای شماست زیاده عمر و فرزند عمر با و مکتوب چهل و سوم مخدوم و با فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود  
 و مرده بر سلام بوقت نمی تواند کرد و اگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مرامات  
 تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی با مقصود خواهد داشت و حقوق صحتهما فرو نخواهد گذاشت و این بانی  
 و بستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب و اهل  
 کرده اند بطور کاتبی مرقوم شده عزیزان آنها را فراموش کرده اند بعضی اجزای آن متعاقب مرسل میشود  
 خدا کند بقبول رسد و بنهر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده  
 متحلی اند بقرری قصد پیلی بهیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رتبه فقیر اگر خدمت برسد  
 سور و مرهم خواهند شد و اشتیاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عائد بفقیر خواهد گشت ملاقات  
 که نظر با اسباب جنلی معذری نماید خدا آسان فرماید و الله الرحمن الطاف خفیه به مستفیدان مجلس شریف  
 سلام قبول نمایند مکتوب چهل و چهارم باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نوابه تفصلاً  
 ارشاد خان بهادر نسیره نوابا مین الدوله مغفور است انا و اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ انصاری  
 رضی اللہ تعالی عنہ و ترسیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سلمه پای او صورته و معنی بصحت رسیده  
 موافق و عده حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتبی الخالی نصیبه دوزخیان در باب بافت  
 و روزگار این خان بر نور دارد داده بودند قصد پیلی بهیت کرده بنا برین خدمت تصدیع میدهم که بحق  
 دوستی های قدیم و الفتائی که بر فقیر مبذول است شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این  
 جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان است بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمه انجیر باشد مرتبه خود را بی منظور داشته

بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد و در گزند خود یا معذور دارند که سپاسهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت ایشان کافیست و فیقر را در دو دریایی بجهت گاهی بخیاں نگذاشته به قریب بودن این نوشتم در آن محرم و سه احتمال صورت نمیشد قویست والسلام مکتوب چهل و پنجم شدتیاق و شفقت با بحال شما همانست که بود و خاطر جمع دارید میرسد الشد صاحب پیرزاده ما و شما و عیال مندرج به معاش در آن شهر واقع شده اند بشر مقدمه و بر تطلعات و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الشد تعالی شما را بر اعدا و منصور و بر احباب مسرور دارد و نیاز شمارسید و بوقت رسید خانه آباد و خدا قبول کند و از ارسال بر قائم که حکم نصف الملاقات دارد و در بیغ نیاید و هر جا که باشد با خدا باشد ضعف مستولیست خدا خانه بخیر کند والسلام مکتوب چهل و ششم اسجد الشد حمد آگشته امید قویست که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد تلاوت سوره لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب هنگامه که درین حدود بسبب غلبه فوج جنوبی و فرار قوم رومیله واقع شده و قصبات و دیورات سالیج رفته چه نویزند فصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد للہ که از اولیای خان صاحب ازین مملکت نجات یافته تا اینجا رسیده اند انشاء اللہ تعالی بوطن و نجد متبیر میرسد و التقات نامہ رسید و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهر سید اللہ تعالی همه را سلامت دارد و سر داران از خود و توفیق نیک که امت فرماید و اشتیاق از دل صفا منترل خود در یابند و خبر جانگاہ واقعه حضرت مولوی غلام یحیی صاحب رسیدند آتش زده هر بابی گردانیده اند انشاء اللہ و انالیه را چون و سر مایه تسلی اینست که فردا ما هم میرسیم والسلام مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خود و عزیز اللہ مع والدہ خود در قید فرنگ است و از دست و پند این وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز بطی مانده و از مدتی بجانب جازاد خود رفته اثری و خبری از او اینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والدہ آن بر خود و بر بلی معذور است اگر چه حاصل این شکل شود و از دادرش نخواهم نمود و آن ستوره در مصیبتی بتلاست که تحریر راست نمی آید اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرسانید - والسلام - مکتوب چهل و هشتم معلوم است که برادر بدخط و غوطه نمونی نویسنده که مینویسد بگویند که لقب بتدل تحاق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت ما و شما این نقطه گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بجزه را دخیل ندهند

لا صاحبان را بر سر  
بیمار در سالگرد وادی  
بابا الشد از  
عقب خط می  
بدر صاحب

بعد از این با شیطان بنویسند که از میرزا اجنبی میرزا جانان مطاعه نمایند پس مطلب بنویسند باعث تحریر آنکه  
 میرزا صاحب از فرزندان خواجہ احوار قدس اللہ سرہ ہم پیرزادہ فقیر و ہم قرابت با فقیر دارند و مرابجای فرزند  
 همیشه بجمیعت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت خواهند رسید و در ایشان اینست  
 دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود - والسلام مکتوب چهل و نهم  
 یاران طریقہ را اللہ تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم متغرق و در حال غیبه  
 محمد شاه از یاران حلقہ است و کسب کمال کرده اگر چه بظاہر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریقہ باطن او  
 معلومست و با وجود عیالندی و بجمعیشتی ندارد و میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی  
 که در آن مقدار زندگی مع حلقای تواند کرد و از سرکار دنیا داران این مملکت بسی شمایسرایید ہم موجب  
 اجر عظیم و ہم سبب رضامندی درویشانست و خدمت سخی و طیفه معاش صاحبزادہ عالی قدر میان  
 مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرسندی رضی اللہ تعالی عنہ که  
 با علایق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و سہ متعلقان در شاہان پور و تهریزی میباشد موجب شنودی  
 پیرانست و تا رسیدن فقیر یاران طریقہ کہ در پستی بجمیعت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق کہ بظاہر باطن  
 لیاقت ارشاد و تعلیم طریقہ دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر کہ از حقیر استفاده  
 کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها ہم خالی از فائده نیست اما بخت را مصالح بسیار در کارست و اگر فقیر  
 در حق شخصی پاشی بنویسد بقدر طاقت سخی در آن امری نموده باشد کہ برای شما سفید خواهد شد و تا شیراز  
 تقدیرست - والسلام - مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست  
 و یاران طریقہ پیش فقیر را در آن سستی عزیزان حق تعالی ما و شمار براتباع سنت نبوی علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ  
 استقامت روزی کند باعث تحریر آنکہ از ظلم و ستم کافران سکھ خدا ہم اللہ تعالی بلده متبرکہ سزید ویران  
 و حضرات حضرات علیم الرضوان بشہادت رسید و صاحبزادہ با آوارہ سرشہر و دیار شد بجماعت قصد آن  
 طرہا کرده اند خصوصاً حضرت میرزا صاحب کہ با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگر چه  
 احوال آن ملک و مردم آنجا نمیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد کہ اہل طریقہ را بقدر مقدور بدست و  
 زبان در خدمت ایشان مقصومی باید بود خصوصاً در نیوقت کہ صدہ غارت و جلاد و ظلم باین بزرگان



رسیده است زیاده زیاده است والسلام مکتوب پنجاه و یکم میان محمد اکبر از یاران طریق بقدری آتجا  
 می رسند تا نصف واره امرکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور موجوده نیکی  
 ایشان نیز سعی نمایند و از کلمه اخیر تا مقدر در پنج نفر نمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت  
 رحلت نزدیک رسیده عمر از شتادتجا در نموده و توقع ملاقات نیست که ملاقات سیر سفر نمائند و شمار فرصت  
 نه والسلام مکتوب پنجاه و دوم فقیر از سیر مرده و مراد آباد فارغ شده است و قصد تماشا شای شاهجهانپور  
 دار و انشاء الله تعالی عنقریب می رسد و سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در  
 شاهجهانپور نموده مراجعت بنهبل مینماید بعد از آن بدیلی می رود و با وجود ضعف پیری این حرکت عینف  
 را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیح اخروی است که خدا میداند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان است از  
 عزیزان شتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع اینمندی باید داد که فقیر را بعد ورود آتجا با عهده خبر کردن مقدوم  
 نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام مکتوب پنجاه و سوم  
 حال مردم انجم و دتبا هست خدا رحمتی بر است محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریک است  
 که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی تحریک بهمت قوی قصد  
 سفر حج با جماعه فقه فرموده اند اگر عمو ایشان در آن حدود واقع شود و صاحب اطلاع رسد تا ترک  
 دولت ملاقات سر با برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت پیچیده معذور نمایند که فاسد  
 شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر  
 و تئیم مایک از جناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و این مضمون بخدمت نواب صاحب سینه  
 قاسم علی خان او صلعم الله تعالی الی غایه ماتمیناه اطلاع باید کرد بلکه رقع فقیر از نظر باید گزرا نی که تحویر  
 علیده درین باب و چنین وقت مناسب نمود والسلام مکتوب پنجاه و چهارم انچه از عالم تبسیر  
 معاش نوشته اند چنانست اما فقیر اطاق حرکت و دواغ سیر و سیاحت هرگز نمائند برای پروا خست یا ران  
 طریق که از اطراف بچگونگی کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدیلی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف  
 فتنه قصد بدلی میکنند با این همه دنیا داران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد ندارند  
 که روز ملاقات این قصد را با شما مفصل اقسام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سرور خان را در تمام

نو و گاهی ندیده ام و ندید جان که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر  
 حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی توانسم ربط کجا پارس معلوم  
 و می دانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیالند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی و جرت  
 چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق سنبهیل بحال خود را  
 در مانده اند و گر نه این خانه خانه شما بود و السلام مکتوب پنجاه و پنجم از خبر جاگداز رحلت میر سلمان  
 صاحب چه نویسم که بر من گذشت یار رفت و ما چون نقش پا بنجا افتاده ایم و سایه میگردیم  
 کاش این نار ساقی را که با محمد بنده ایم بر سر را هم و خبر فوت مغفور و مرحومه مغلائی بیگم از خط میر محمد  
 و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل را داغ و جان را بی دلغ کرده بود و اندیشه  
 ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که  
 دریا و خدا میگذرد و غنیمت است از نوید بجائی آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه شیر  
 و از روزی چند در توقف افتاده بود و دست حاصل شده که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی بختی  
 میشود و اسل مال صوفیه همین جمعیت است و ناسازی و بی وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست  
 ما و بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب است  
 بتقدیم میر ساجران از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه حاضر  
 رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسد چند نفر که باقی است حق تعالی در رضای خود بگذراند و داغ رحلت  
 باقی ماند با دل درد متزلزل ز ساند و فتوحات باطنی روز افزون است درین بقیه هم قریب صد کس را  
 صبح و شام توجه میشود شمار بلکه همه را خدا کافی است و زرق و برق موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع  
 دارید که خدا کار ساز است و درین مملکت خیریت منظر لطیفه غیبی باشد خدای تعالی شمار را مغفرت و غنی  
 خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد از تجاره مسنون هر طرف که میسر شود باید رفت  
 و باید که طرفین از دعای خیر یکره غافل نباشند بهر محمد از چند روز اینجا آمده التزم حضور حلقه کرده فتح  
 باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر باراند برای غذا تقصیر پوشیده رفته فقیر  
 میرسد معاف فرماید که عفو کار کریمان است در روز رحمت نماید که عزم سفر دارد و نواب شاد خان

مفقور رحلت نمودند و آدمیت را بجا که بر دند خدا میامزد و تنهایی ما را تا شما باید کرد و اینچهار ارجان و دل سے  
سخت در دهر بود و آخر از ناسازی طالع بان هم ساختیم - مکتوب پنجاه و ششم فقیر سراج  
متعلقان بجافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در وقت ست کار شما را خدا ناظر  
می سازد که از دلتی رنج می کشید ان مع العنصرین یعنی او عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد وضعف در  
مترابیت که حلقه در حالت ضطباع اتفاق می افتد اگر چه خطی از زندگی مانده اما حیات جوفی نیست ست هم  
از بر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شما را بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طفره  
عفیقه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان ست میسر که مکتوبات مبادی کلمات  
نبوت رسیده اند و میان بگنن قریب تمامی دایره اسکان و میر سبین خود شیخ مقرر است و حلقه درین ایام  
صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فرا هم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک مصلحتی  
بتامی رسانند جای شما خالی ست درین آخر عمر بجوم فیض و برکات بمرتب است که در تحریر نمی آید الحمد لله  
علی نواله و الصلوة علی رسولہ و آله از اشتیاق دیدن بر خور دار و این کاسیاب نشانتین فرزندان بر جند میر  
عبد العلی اینچه نویسم کم ست خدا او را بمقاصد قصی دروین و دنیا رساناد و از فطر محبت او و خجالت میکشتم ای  
حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا کنم قدر او دل  
سپارند او اب آدمیت که از شما بنظم و میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی ست نمایان حق تعالی بنده و جگر  
شمار ازین هم هیچ تر گرداند و فقیر امروز که دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خان صاحب یعنی والده  
بزرگوار شما که جاسع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند و رانوله حاضر ام  
و بعد توقف سه شبانه روز فر و امر اجست سبب منل خواهم نمود و تحریر عبارت عزای پرسی خللی از تکلف نیست که ما  
و ایشان بعلاقه هم عمری مد وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم هم سفر بودیم حالانکه وقت  
رجوع بوطن اصلی ست نیز بقاصله چند نفس هم قافله ایم و امر در گزارفته بر یغان خبری نیست +  
فرماست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام - مکتوب پنجاه و هفتم عمر خست و ضعف  
پیری از حد زیاده خدا خاتم بخیر گرداند توقع ملاقاتنا ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست دهم  
درین ماه خط آن فرزند سه یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز ترست رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و الله

میر محمد کین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیا مژد و اغهای پے در پی بر دل یادگار  
گذاشتند و رفتند و لا و آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق ستوره میر علی صغر خداش  
بسیار مژد ختمها کند و زنده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر خود را هیچ  
با کمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و توفیقی الا باشد  
والسلام مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یاد زنده بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دوسه  
بیتی مرقوم شد باین فرصت چه حظ باشد زیر گلستان مارا چه که رفتن لازم اقتادست چون آب  
روان مارا نفی و انیم و بس راه چین از ما چینی پر سی که پیش از بال و پر برداشتن از آشیان مارا  
نفس تا میکشیم از سینه صد جا بگسله تا شش چه زار و ناتوان کردست آن موسی میان مارا و السلام  
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار بسزایانجام رساند مسید هدیزوان  
مراد متقی با آنچه از تحریر فقیر بجا نوب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف و مفید دانسته  
اقدام ننمود و معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس و روشنی مانیت رجوع او بطریق دیگرست و  
اخلاص او بر بزرگان دیگر یکایما می آنها به از حد و فقر فقیرست و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم  
سعر فتیست و آنچه از تأییدات مقالات حضرات ازان مهربان ببقه می میرسد راجع از جهاد دارد و تقبل  
الله منکم و جن اکرم خلیل الجزاء والسلام مکتوب سی و هشتم ایام بکام صاحبان یاد  
این هیچ کاره از بس تمهائی و گمانائی که خوش دارد و خود را بیا و صاحبان نمید و چنانچه باین روابطه بکام  
تکلیف امری یا ایما می ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امر و بر یعنی فقیر پیشتر از یاد دارم هر چند  
کمالا قی ندارد و خالی از آدمیت نیستند اما با اقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها  
بجالت مضطرب اگر فترت تفصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بر عرض خواهد  
رسید فردا این بر خود دارد که تمنای جاگیر سرکار بسیار دارد و بخدمت خواهیم فرستاد اگر تقدیر مساعدت  
باین تدبیر خواهد فرمود بقضینست که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و اگر نه سماجتی در میانست  
و نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث  
امداد و اعانت درویشانست تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام -

مکتوب شصت و یکم آنکه این جهان را باید که با سلاطین آسمان یعنی فقر با ادب باشند  
 مخصوصاً در اوقات اتحاد و هتاعت که دل فقر ملتفت گردد و در چنین اوقات بی پروایی کردن و تحریر مطالب  
 بعده بے اوبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب واجب است و اگر نیست رجوع و انابت  
 چه ضرورت باندیشه همین امور احتلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دو عالمه ایم ز خلق گنده  
 و ماغی چگونه بردارم به باین دماغ که از بوی گل تر کام کند و میداند که فیض بهشت و آتخاره مناسبتی  
 ندارم اما تقادل امر مننون است اگر چه از مصحف حمید فال زدن و در حدیث شریف نیامده اما ممنوع نیست  
 اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست و با فخر است و فارسی بهتر از هندی  
 حاجت اصلاح نداشت محمد باقر چاکر تخلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذرهای سموع دور و مجبور از خدمت  
 اما در کفارت آن تقصیر خطاری همیشه در خدمت فقر حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بولکات  
 متمسک به علو توجه میباشد و السلام - مکتوب شصت و دوم معلوم کرده ام که بعضی از کلمنان  
 انجا با ایشان موافق اند و بعضی نه بنحوی خطور امر معهودست بضرورت آنهاست متعال ساخته باری را پیش  
 باید برود با حریفان رنگ مصاحبه ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در انهای  
 آن باید که کشید ورنه بر حوصله نمی آید آن گران خواهد آمد و از سبک سمری عرق حسد آنها خواهد چنبید و تخیل در بکا  
 تدبیر خواهد یافت و فقیر برخلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از شرسته تدبیر خود آگاه سازند تا بنا بای مفید  
 و قوی گذارند شود و احتیاطی محل را کار فرمودند و احتیاط نمودند مصلحت نیست که از پرده بیرون افتند  
 و در نه در مجلس ندان خبری نیست که نیست و اسد یار خان که نصری ایشانست اگر حرکت خطراتی رود  
 چند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام ببقوت  
 بے التفاتی کشیدن و در از نشان کرمانست بلکه بعد از انصاف و مرادوستی سرکار برین آورد که دوسه حرفه  
 درین باب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظورست همراه جواب این خط بنام خان  
 منظور عنایت نامه شمل بر حسن طلب مرسل شود و زیاده توفیق مهربانی رفیق بود و السلام مکتوب  
 شصت و سوم میر حسین خان صاحب تخلص رشید خیمت خان صاحب که نسخه وجود ایشان  
 بصحت اصول و فروع رسیده است و رساله استعدادشان با تمام و اکمال انجا نمیده باقتضای بشریت

این کتاب بنویس  
 خان خانان طغوزا  
 قزاقان خان دیر است  
 نویسنده که در این کتاب  
 بوی نام و از کتب اوراق  
 با سواد و دانا  
 نویسنده  
 میر حسین  
 در مشهد ۱۲۰۵

که اهل کمال! هم از آن گزین نیست خصوصاً ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر  
 حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موردی و مرطالعه  
 حیثیات شخصی در علم ترسیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه هیچ سوائتفات نگذرد احرام آن سده عیدیه بماندیم  
 با کرام و احترام و بهم ترسیم و انعام در بیخ نخواهد رفت و این آثار اگر چه از راه قدر دانی که لازم بزرگی است بظهور خواهد  
 رسید فقیر را هم باین عمل نبر خواهند خرید و در باب خانصاحب شفق مهربان و الدبزرگوار این نوجوان نوجوان  
 فضولی است ظاهر مفصل احوال این خاندان عالی شان بسبب ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم نرسیده  
 و فراموشی این همه بے پروائی نداشت اگر چه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است والسلام -  
 مکتوب شصت و چهارم مخدوم زاده کلمات دست گاه سیان احسان الله احمدی رخصت  
 کردیم که باره ایت ادا بر یافت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرت  
 و اندیادند باید که با خصوصان ما چه در امر معاش و چه التفات زبانی توجه احسن مری داشته باشند که انجمن  
 باعث خوشنودی فقیر است در ضای این قوم سبب ترقی و در دین و دنیا بشروط حسن ظن و صدق عقیدت  
 یقین است که سیر بین خان که بعلامه محبت و بهم بملاحظه کمال نسبت طریقہ مار عزیز تر از جهان است شمول  
 الطاف خاص حواء بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و بیشتر فک  
 که بجان مخلص ایشانست و مریز تر از جهان و در صفات شریکانه میا و وفادار و اصدق و صفاد حسن  
 فرست و پاکی طینت نظیر ندارد و آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسبب حاجت تقویض او میشود و نظر بر وفای  
 عهد و اخلاص و عقیدت فاضله لازم است اگر دیده - سابقین است که از سبب قدر دانی و عشق شناسی و دقیقه  
 فرو نخواهند گذاشت ایشان را و ایدالتالی نرسیده و بیایر بزرگ و تمام و افق و حیات خواهد شد بهم تدبیر و بهم  
 بتأثیر چون میسر شود غارت بای می کرد و بدین ترتیب از تمام ایدار کشید و مذاق استطاعت ندارد و در خبر گیرش تا  
 غلام است و السلام مکتوب شصت و پنجم فقیر بنابر نسبت حاجت ملکی در امر معاش و در کرده با آنکه خلاف  
 سن بود اکنون بنگار قدیم آن ضرورتها را اگر چه میدانم که ایشان بایسته شده و فرست بقبول و شربت ارباب  
 اغراض نخواهد کرد و اندک بشنوی یا شنوی من گفتگوی میگویم و منام شده است که اقران و امثال آن  
 بنزدک یعنی سلاطین دیگر توسط اغراض اسلالت در امر معاش و بعضی در امر خلافت با ایشان و از بهر تبار طاعت

و جواب برتری بقبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مصافقه نیست یقین است که از استحقاق  
 امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب لایطاق  
 آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمی تواند کرد و گرد و کسبی سیفه که حکم نفس همی خورد خواب چند روز در فتنه  
 دانسته تنگ حکومتی با وجود تمت حکومت بر بندد بهوید است که از بچنین کس چه توقع است فردا دست که باغوا  
 سفاک بنای نفاق حکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن اگر تدارک بعمل خواهد آمد جهان بدنامی  
 سابق در پیش است و اگر از حیا و وفا تغافل خواهند نمود نجات متصور نه دوم بنمغنی را ملتی بقبول خواهد کرد  
 شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترسم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما میسر  
 شناخته با خود یکی ساخته با قضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشید  
 عبادت و سعادت دانسته بهر طلبی که تکلیف کند بلاخط این مراتب قبال بقبول فرماید اگر چه جمیعت بر تائب  
 و این خصوصیات امروز درین فرد خاص متجمع است و منحصر و فقیه با همه بیگانی از حال یکی مطلع است پس و قاف  
 عمدا زین بزرگ توقع باید داشت و کم خدمت این چنین عزیز می باید بست و السلام مکتوب حضرت  
 و ششم فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک نجفاتی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بخانه از راه  
 مستقر بگذرم و در مستقر توقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در مستقر بمانند و بیکد روز ملاقات نموده فقیر  
 رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدا می  
 نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید اگر  
 بانحوه واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه حضرت شمارا مستقیم دارد که شغال  
 و نیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم است و افسوس آنست که برای معاش سعاد را و عاقبت آید  
 و بدست نمی آید اگر چه بوجه معاش بنای معاشرت اگر میسر شود و مسموع شد که نواب و طائف قلیله فیما  
 خود را که وجود هر یکی از اینها فایده دیگر دارد بنابر غیر حاضری موقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه  
 است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویند که بنابر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر  
 دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا و السلام - مکتوب  
 شصت و هفتم بسمع میرسد که متبرمان نواب تقرب اشخاص دیگر از اقارن و امثال آن بزرگ

معمود که با او عهد و پیمان موکد بقسم در میانست با نواب در میان می آرند و در وقت خاص نواب را از بیعتی  
متنبه ساخته جواب گرفته نبویسد اگر چه بر جواب دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن صرفه خودی بینند  
اگر چه آخر کار ضرر باشد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نیان میگذازند و بنواب باید گفت که مسموع شده  
که باز جابجاء کدورت واقع شده است اگر نفس امر پنجین است بمعنی رافتوح دانند و کارها را از آن هند گیرند  
که باز در مین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز از آرزو سازند و از گفته در فلکویان غرض پرست دلمان در دیده  
کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان استقامت نخواهند کرد و بمر دم بملای تا پشیری نخواهند و احوال مصلوب  
محال است و نیز بگویند که تدبیری نگفته که مردم را اعتمادی بر قول فعل شان پیدا شود تا با امید و بیم رجوعی  
باشان نماند و نیز بگویند که درین ایام عهد موکد با خدا نبندند که بعد ازین بدین و دیانت و پاد و عدالت  
با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشود و هر امری که در وقت است  
از تاخیر پلوس نشوند و از قلت خرق و خزانه نماند و نگویند و قاضی القضاة عالی و مجید الدین خان که در علم  
کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان  
بنواب خبر نگفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجودی  
آب رحمت است و نمینی از نفسانیت نوشته ام بلکه بحضرت الهیت است اگر چه بطن غالب بعد تصرف بلک  
صحبت ما و ایشان بر آن نخواهد شد که مناسبت مزاجی در میان نیست لیکن کاسیانی ایشان بشهر طاکه وجود  
شان از برای خلایق مفید باشد مقصود ماست والسلام مکتوب شصت و ششم خط شما  
رسید و از مضامین و حشت آیین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر  
نیت صالحه است صبر کردیم و از جاز قیتم و گرنه این بی اعتنالی که نواب با شما کرده اند گوی با فقیه ست می  
بایستی که هر دو سر دنیا را آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی مانده گذشتیم ازین قصه ما را بهوس و سر  
نیست خدا میداند که بچه اراده برخلاف طوع خود درین مقدمه تکلم کردم حالایی اتهام دست ازین کار دوخته  
و گیریم نباید کشید و ندان بر بگراشته که روایات را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر  
آزردگی نواب تا اینجا کشد که روزمره شما همه موقوف شود بودن آنجا عبادت است ان الله هو الل ذاق  
ذو القواة الملتین بقدر وسعت حوصله کار باید فرمود و بانک حرکت تا زمان از جانباید رفت





از شاهزاده دینی است  
 و از یکی صفی است از توتم  
 الهیات فوق بصیرت

و مفاسد و استعانت و استمداد بنمود و توجیه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می رود و اینها  
 حرف عقلا و شرفا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لائق شان مانده و بینی توجیه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیاید  
 اینقد که رعایت خاطر اغرض زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم و السلام مکتوب بهتقاد و دوم  
 آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید  
 متعارف دانسته اند غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه حقائق بالاتر است خواه  
 بزرگم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکار نمایند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله  
 تعالی عنه در مکتوبی فرموده هستی از کمالات نبوت بهره دارد و تجلی ذات بلی حیلولت صفات شریف شده  
 او را اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما دشمنان کار ما را باین دولت شرف  
 ساز نداده اصل تر از آن شهود و عبادیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب  
 سحر ف حضرت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام مکتوب بهتقاد و سوم داخل نمودن حقا و  
 سرور خان جیو در طریقه مضائقه ندارد و که دست شما دست فقیر است و آنچه از اراده کسب طریق و التزام  
 صحبت در ویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیرم بسیار بطرف این عزیز میکش ظاهر انصیبی تو می  
 دارد اگر چه فیض صحبت شما هم کافیت دیگر آنچه از التماس در تخلص از حبس این عزیز از سر کار احمد خان  
 نوشته اید فقیر در نیاب چند بار قصد دعا و توجیه کرده ام هر بار بهین معلوم میشود که در حق مالک حبس  
 محبوس بودن این حبس مفید است دعا نباید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد  
 نسلی آن عزیز نباید کرد بعد نومیدی بسی امید هست و در پس ظلمت بسی خورشید هست و از فقیر  
 دعا خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال  
 تدوی الحقوق معصیت است والدۀ غلام عسکری خان و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا بحفظ  
 امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که زرق هر کسی همراه اوست و السلام مکتوب بهتقاد و  
 و چچهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رو سیله ما برای افتد طریق بجهت است که تمام  
 روز از توجیه فرصت نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عبادتی  
 نه احوال عجیب غریب درین قوم معاینه میشود و آثار غریبه بنظرم می آید این حرکت ما بسیار بجا واقع شد

و از جور و دراز این مردم با تسلخ جسم و دقت احرام بسته می آیند از آدیت عربی کمتر آگاه اند و علوم علمای اینها  
 زیاد هر دو نسخه فقه نه باجمعه حرکت باین طرفها از برای مردم اینچنین و مفید واقع شده از سنبل و امر و به  
 تا شایعها پنور در جمیع منازل و سده و سده و جماعه جماعه مردم از قوم رو به سبیل اکثر و از مردم بهندی کمتر اخذ طریق  
 علیه نمودند و منور و متاثر گردیدند و جماعه از آنها بهره آمده اند بقصد رفاقت بهی برای کسب مقامات  
 میروند و اکثر علمای اینچنین و دشتن به نسبت طریق شده و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بهی رفت  
 میسر بین خان که از مقامات مصطلح گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً  
 درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از محبت این بزرگ  
 زاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عمده این قافله برآید بخاطر دارم  
 که شما هم طلبیده بعضی شهر را به شما و بعضی را بمیر حسین خان تقویض نمایم با اطاعت نمائید با همه بی طاعتی  
 هر روز شیار توجه می افتد زنی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند ما باشد که  
 محبت او حق بسیار بر اثبات کرده ثمره و نتیجه بگیرد و السلام مکتوب به قضا و حکم بعد مد و صلوة  
 از فقیر جانجنان جناب فضیلت و ولایت آتاب مولوی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی  
 آن مروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله اشاکم دیسر لاکم استلا و در نیاید بشما  
 نیکاید فقرست و وجود شما با عتقاد فقیر عزیزترین موجودات است و مصدر چندین انوار فیوض برکات  
 در ذکر از شاعر عزیز تر و در انشا از بهر حیرت یعنی از اهل بیت شما مخلصه ندایم و ما را درین اواخر فقری بخرد  
 مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده یا یاران حلقه هم بقدر توجه می نشینم و پس از یاران زمانه توغنی  
 نیست بر سبیل نفوذ پیروی میگویند و در صورت ایفای وعده باینست بسیار بگردن میگذرانند و بنگار  
 بکار می برند من دیوانه تاب این کرده ندارم خبر دلگداز دوست و دشمن از آنچه بدل در دستل رسانید  
 نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاد برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور  
 اخروی او گردید و از عمر عارضه بخور و ارحم الله فقیر سخت تشویش دارد و عمر بی فقیر خیر شده و اگر نه از عمر خود  
 باین بخور و رانی تشدیدم که بخت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا  
 و جسم و دین بهر چند سرسنگ زند علی رضا خان چون طریق را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف جسمانی شده

بجوئی تالیف  
 زبانی

و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میسرند و در حلقه شما داخل خواهند شد توجیه بر طبقه قلب ایشان که اول  
کار این لطیفه منطوقست ضرورت و هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری در تحریرینی آید و شکر باطن نیز  
مردم نیکو دین هر چه بشود یا سلامت مانده یا ران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند مخصوصاً  
غائب در وصول فیوض دیرکات حکم حاضران دارند و السلام مکتوب هفتاد و هشتادم  
فقیر از طور تحریر شمار ذری زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برادر باز آوردم و دعای خیر در حق  
شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر و آیدید صاف تر شدیم و معاف کردیم خاطر جمع و ایدید و بر طبقی  
که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم  
این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار حجت و در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق خلاص  
شما همه مستطورست بنا بر خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار ملایم اتفاق افتاد و خدا تعالی مفید گرداند خبر طبابت  
اثر واقع هر چه لطف انسا رسید زهره را آب و دل را کباب گردانید خدای تعالی آن مرحومه را بیامرز و در بزرگی  
توجه کرده الحمد لله که شمول افضال و الطاف الهی است و از بر خود دار احمد اندانند و نیشه داریم سلب غم الم کرده  
میشود و انشاء الله تعالی زود تسلی میشود و آخر نسبت طریق و لطیفان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و  
باخوان طریق و اخوات پانی پت بهمه سلام رسانند مکتوب هفتاد و نهم برادر من عجب کار نیست  
که هر واحد از مردم پانی پت لبریز شکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود و اگر راستی و ویتا  
شما باعث آزار مردم است از آن راستی بگذرید برای حفظ حرمت و باوایل هم خاطر مردم مرغی کردید که طریق  
پیران طریق و نامیشوند برای خاطر لطیفان دیگران را آزار ده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری  
و باطنی دوزخ عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مر تو قعی  
که باین مزاج که من دارم تمستی از زمین رسد و رفته از گلاوٹی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند  
توقع حیات نموده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق و زنجیر است که نمی رسد و یا ران میسر و ندو فقیرین  
بی تحقیق و هیچ کاره یعنی دلیل اندر یابی اختیار و وسوسه میبارد و عکس محبت او و مرآت قلب  
فقیر افتاده و گردن در باطن هرگز نشستی از نفوس صفتی که کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این  
صاحبان که در عرض آمده اند با فقیر شهو است اما اهتمام اخلاص ایشان از نیجا میتوان دریافت که

جواب رقصات ما را نشنیدند اگر چه کثرت اشغال عذر میجوید اما من دلیله آن را تا باب این بجهت تمام نمیست و  
 بحکم انصاف اظهار جواب سفارش نباید کشید که جواب این مرسلات بعمل آوردن است الحمد للهِ که درین قاعده  
 تقصیری راه نیافته جز آنکه منظر ازین تمهید است که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریق و سیاه  
 شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلمه انجیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آیین آدمیت بود ناجایست  
 بحریر زدم شاید که اثر کند و کار آنها که مقصود فقر است صورت گیر و السلام مکتوب هفتاد و هشتم  
 رخصت مخدوم محل بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در  
 و بجوی و خاطر دایمی بمبالت تمام بگوئید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستالت بسربزید اگر فقیر را در قفا  
 بد بگویند هرگز مقابلت نمایند و هرگز نه پرینیزید که خیر ما و شما درین است مگر کار از حد بگذرد و آنوقت بمشورت پیر علی  
 که با وجود جبریت ایشان طرفدار فقیر است و نیز از اجدان ایشان هر چه مناسب است باشد بعمل آرید و اگر  
 ایشان بجهت کس بروند هرگز نگذارید و در امور میانه تومی ضرورت که مباد از قسط سودا فتنه پیدا شود  
 پیر علی شور و دانی موروثی در سر دارد پس استالت او هم ضرورت و اگر نخواهید ننمایید که مباد از سودا  
 والده خود تنگ آمده دور تر برود و دعا کنید که مزاج سودا یان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خجست  
 و اتفاق برادر شما حاضر جمع نیست که مراد قسط مجتبی که با خاندان شما هست تاب تحمل این کرد و بات نیست این  
 راه در قصد آن طرف متردوم کسی شمار نخواهد گذاشت که کنار گیرید چه که عالمی بظاهر و باطن بدان شما  
 آنچه است از اندرون دعا خوانید از شما بسیار راضی اند زهی اقبال و طالع و السلام مکتوب  
 هفتاد و نهم نفس قدسی شخص علوی مهربان قدردان این بیچاره هیچچنان فرید الدین خان صاحب  
 بقطع نظر از کمالات خود قدر کمالات شما بسیار میداند و نسخه مسائل طریقه از موقوفات شما و خدمت ایشان  
 بود برای استکتاب گرفته و نسخه دیگر در همین باب که برای حبیب شیر لطف میان منیر صاحب تالیف کرده اند  
 درین سفر سبیل از نظر گذشت برای متدیان بسیار مفید است فرصت نقل در اینجا نیافتم اگر مسوده آن  
 پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود و طور ماریای مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی  
 رسید و بمطالع این مطالب مسائل از چند مشرف شده از موهب عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق  
 بعد توضیح بجایافته میشود و خطا برداشتم بارک الله فی برکاتکم باید که مسائل صغیر که میر مصنفات

در مجلدی جمع نمایند و تقاضا نمایند و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد  
 ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی است  
 و برای وزن اعمال بمنیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشتر آنکه محتاج  
 بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدید که اتباع سنت را به از دو سیله نیست اگر اراده تحریر نگردد  
 خلاصه السیر در نظر برشان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا در زنی جلد اول پیچیده شود نسخه شرح  
 سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبید دست حق تری از شما کیست از این  
 حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدست مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی ششم  
 قدر آنرا بداند و باب و تائب نگاه دارد چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الشریف نیست نسخه  
 سیف السلول را امر و زوال ایشان کردم در ساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش  
 فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند و السلام مکتوب هشتادم بر خوردار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و  
 بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت  
 سواری و بار بردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود در وازه فراهم آمده بودند که آثار  
 ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که و شنبه بود احمد الله را  
 رخصت نمودیم چون با احمد گنج رسید قریب بست سوار و هیله از آن طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هو  
 جوان چون اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقیه پارچه مارا از محمد جمیل گرفته گرفتند  
 احمد الله بنار تنگ و عار و رفقای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد بعد قطع مسافت  
 بسیار در جای که آن سواران توقف کردند این بر خوردار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمود و آخر کار بجنبگاه رسید  
 و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان دآبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بدو لیکن  
 آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این بر خوردار با وجود  
 شدت آفتاب و جراحات مسافت شش کرده طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم  
 شمشیر بر شانه رسیده هفت بخیه دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رقت خود تا غسل صحت این بر خوردار  
 موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت و السلام مکتوب هشتم و او یکم ساخته  
 درین ایام نیست که امر فرمود که بست و تنهم جاموی الا فی است بعد زوال سکی صاحب یعنی والده شمار علت  
 نمودن بچین وقت یک سهریه آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تهئیر نموده روانه پانی پت  
 خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهیم رفت و این وقت هر چه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید  
 و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کند و با وجود ضعف ربط بان مرحومه  
 حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید ان الله وانا الیه راجعون اکنون تمنا این است که خدا بهو حیور یعنی  
 متعلقان ایشانرا زنده دارد که مستوی بزرگ تر از ایشان در آن خاندان مانده و در فقیر نیز حالتی مانده  
 فردا پس فردا خبر انتقال بهم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم ندانند  
 و رقبلی و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی است و مورد رحم و مودت محل  
 از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در آنجا توجه هر دو وقت الترام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته و از انقطاع  
 از دنیا و اقبال با خیرت و محبت خدا و رسول اوصلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی  
 صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار قدر و قریب معلوم نمیشود و السلام مکتوب نهم و او دوم  
 هر چه بامردم آزار دادیت میسر شد جزای اعمال است آنچه بر تو آید از ظلمات غم بهم زنی باکی و گشتن  
 با اگر یا جزرگان با ادب و با خور و ان بهر شرفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و  
 خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا در ضای او تعالی موقوف بر آن است باید کوشید و غضب غصه را باید  
 خور و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد بعد ازین کسی چه قدرت دارد که  
 شما را رنجاند و از سفر حج که ام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر  
 مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدیداجازت است تا شیر خواهد شد از جناب پیر  
 امید قوی است و بهر گز آنی جل شان و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت  
 ذوی الحقوق و اخلاق حسن ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام -  
 مکتوب ششاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دیداری ظاهر و نسبت باطن بعید نموده  
 که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الحتم تملاست اختیار کردن



و مکتوب کبار برای امای متجی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد است باید که بر کردبات زمانه صبر نموده  
مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضای کافر موده این خطر را ز دل بر آید که فقیر را آثار بسیار بدل خواهد  
رسید و از درویشان ذی حق خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت  
تخیر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت و نیوی تیر درینست  
سایح گنجی بے دو و بے دام نیست و جز بخلوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تخیر بر رسم غم پرستی  
تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تعزیت کردن باعث هيجان غم میگردد که تذکیر محاسن  
متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم شمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمانیز کریم خاطر  
دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر تزییات باطن که نوشته آید بیجا است فقیر هم معلوم  
می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشماره شود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی  
استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بپیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر  
میسر شود و شکایتهای نایا و آوری گلزار بهای دوستی است رفته مثل بر عدم مراسلات رسید  
و تقصیر بعفو انجا مید و چون این بے پروا و ایهما خبر از بی اهتمامی اخلاص مید بدو صله خصوصیت آنرا  
بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه و السلام مکتوب هشتاد  
و چهارم آنچه نوشته آید که درین سنگدستی تصدیق نکند چه معنی دارد و در تنگی اندک و فراقی بسیار هر چه  
میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدا فی تعالی فقیر را از بحالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارد و کند  
از ناسازی زمانه سعد و دم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فائده انشاء الله تعالی رعایت ما خواهم  
کرد که شما را شفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق کتاب و توجه خدمت  
والد بزرگوار خود و رضای والدین و جده شریفه بکوشید تا شما سواد خط بهر ساند یک شخص محترم را مقرر  
نمایند که جواب ما را بنویسند یا هر کس را از خانه گفتن مناسب نیست و السلام مکتوب هشتاد و  
پنجم خدا شما را هزار سال زنده دارد که بد سلوکی مردم محل بیاس خاطر فقیر تحمل میکنند و مقدمه با ارباب اصلاح  
می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در نیجا تبریت طالبان خدا مشغول باشم  
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در عایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده

و این که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است و فقیر فریب خوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر حج بر فنا  
 ایشان شده ام دوستان هندوستان را بجز اسپر دم و فیض طریق بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم  
 رسانید اگر خدا اورا باز داشت قنوجست و گرنه هر چه با دایا د آخر سفر طاعت است و از غایت تجرد جدائی  
 احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دلی خود معلوم است  
 و بر بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب در روز خدمت  
 میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر و او غذا مشغول بود و تا کجا شکر انبیا گویم بفضل الهی  
 طیب و او ایامه میسر شد عمر باقی بود و در نه توفیق نمانده بود و خدا ملاقات روزی کند مکتوب پیشش و  
 و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و نا اتمنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی  
 برآورد که نسبی در امور سلطنت نمانده خدا نیک کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریق پرداخت  
 احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت بهین مقصود بود و الحمد لله علی احسانه بایک شما  
 موافق گفته فقیر بر سر و پویشی حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد  
 نظر بحق فرزند می تقدیم خواهم رسانید زیاده برین از شما اسید است و بر اعتماد آن بر خود را خاطر جمع  
 و السلام - مکتوب پیشش و او به تفهیم معلوم شد که بجهیز جنازه پادشاه بیکم یعنی دالده حضرت مولوی  
 شار الله صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در  
 مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه  
 کثیر درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد و السلام مکتوب پیشش و او ششم بعد حمد و صلوة از بیچاره  
 بیچاره فقیر جانان صاحبان اینجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطاعه نمایند که بمحور  
 ملا خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب او صلوات الهی منتهی رخصت مراجعت  
 بوطن و اوماد سجان جل شانه آنچه در حق ایشان بسودی دارند بظهور آرد و بوالده ماجده ایشان نوید  
 این رخصت و سلام رسانند و السلام - بر حاشیه رساله مولوی غلام محیی انچه و نصله  
 علی رسوله سر کرده علمای نحول جامع معقول و منقول سید غلام محیی او صلوات الهی مایمنی که نسبت  
 اخوت طریقت باین بیچاره جانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله

وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانند حق انیت که باین همه ایجاب ز قدر کافیت بسیار  
وافی جزا هم الله تعالی خیر الجزا را تا عرض بمسئله تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشفین  
اگر چه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است بی الاصلاح بین الفیاض العظیمین فرحم الله عبدا  
انصف و تم تحیف و السلام علی من اتبع الهدی -

## ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست دارم و دوستان خدا و رسول  
را و نیز ارم از دشمنان خدا و رسول هست نجات کافی است و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عمده علماء  
متبحر است و عامه مسلمانان بان مکلف نیند - محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم صحاب کبار رضی الله  
تعالی عنهم برابر ضرورت و انیت هر طریقه مستقیم که فردا بصورت پل هر طایفه نماید هرگز درین جایست  
و احوال حاجی از آن هر طریقه مستقیم نیست فردا از اینجا استقامت خواهد گذشت - یکبار از فضیله بجه ادب در  
جناب ابی المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مار احییت دین و احترام صحاب سید  
المرسلین صلی الله علیه و سلم و غضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر بر کشیدم باضطرار تمام فریاد بر آورد که بحجرت  
امام حسن رضی الله عنه آنه سر من در گذرید بخبر شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فروداشت  
و آن بی ادبی را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت حامد مشائخ رحمته الله علیهم لازم است  
و عرق پیرو و اگر از راه نفع و استفاوه عقیده فضیلت نماید از فرط محبت مستعدنی شاید در حق حضرت  
مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نویسان نموده اند مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده  
و زنده به احباب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از لاف هم زیاد شده اند و در آن مقامات  
هیچ شبه نیست که با قرار پنهان علماء و عظامه و تواتر رسیده عقیده تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان  
بر آن کابر رحمه الله علیهم نباید نمود که آن کابر دین از مشائخ ایشانند - عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن  
و رین وقت سخت متذکرست که کمالات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق  
روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است

ملفوظات در صاحب  
سید که یکی از متفصلان عارف  
ناتوان است و دیگر از مقلدین  
دیگر از فاضلین است و باید حال  
شخص را در تحقیق کرد  
در طریقه نیست کسیکه  
بهم نموده و بی علم و جوان  
است و مقامات را  
در این روش نیست  
در این روش نیست  
و در این روش نیست  
در این روش نیست

اتساع برت الرقة والرقه تجلب بالرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چه اسرار بود و در حرمت تفریس  
 احتمالی نیست مگر در و اعراض مباح گفته اند و فی را کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی  
 میفرستد و آواز فی بسج مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر همراه بود و او را بعد از اجتماع امر  
 نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی و اخلاص از چنین آواز است بزرگان نقشندیه که عمل بعزیمت معمول  
 دارند و از رخصت اجتناب از سماع پر سرخ می نمایند که در جو از غنا علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه  
 ادبی همچنین از کمال تقوی ذکر نفس اختیار نموده ذکر جبر موقوف داشته اند مسئله توحید وجودی از ضروریات  
 دین نیست لسان شرع ازان ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه  
 احوال محبت معذورند و بهار است رسائل توحید و تحلیل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد  
 ارباب معرفت و قبیله از علما و رسانی دید که علمای صوفیه بحدود سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضر اند  
 علما از صوفیه شکایت می نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموده و در شرع خلط  
 پیدا شده بی باکان به اهانت افتخار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب  
 حق سجانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند یکبار فقیر را عرضی واقع شد و نور مغیبه منکشف گشت نقوش  
 تمام کائنات در آن منقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یاد آمد الا نشیباء اعراض مجتعة  
 فی عین واحد دریافتیم که عکس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده  
 در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه  
 متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجوه  
 عالم الملك الود و پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موقی  
 ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و آنرا اکابر اولیا که این علوم منقول است یقین است که ازان ترقیا  
 فرموده باشند الله تعالی هر گاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و از یاد و کرامت فرماید فاضله فیض  
 و حل شکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات ینماید و گاهی بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش  
 متمثل گشته واسطه برآمد کارهای شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معالیه هم نمی شود شخصی نزد فقیر  
 گفت که شما از مکه معظمه که آمدید گفتیم من کعبه گاهی زرقه ام گفت من بشما در که شریف ملاقات

کرده ام و مصرع می‌تی که از یاد من رفته بود مرا شاد و گریه‌دیده پس باید که انجمن واقعات موجب عجب مسایات  
نگردد و از او شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت وکیل امور و تعالی است **س** او به لسانی نماید خویش را به  
او بد و در خرقه درویش را به پیری و مریدی درین طریقه محض به بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر قلبی  
و حصول جمیع و توجیه الی الله در صحبت مرشد ضرورت است - اختیار اشتغال طریقه بهجت حصول غلبه محبت  
الهی است گاهی فرط محبت محض موهبت بود و الا دوام ذکر بشر اطمینان فرض طریقه دوستان خداست  
تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نیکشاید هرگاه در ذکر کثرتی و بنجودی دست دهد بجز  
آن باید پرداخت و اگر رو بخوار و باز ذکر بفرغ و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد و کیفیت  
دوام پذیرد - اوقات را بذكر و عبادت محصور داشته مد که خود را از اتفاقات بما سوپاک باید داشت توجه  
و بهجت خبر مفهوم اسم مبارک الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکه حضور را نسخ گردد  
و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بجای سجانه  
جمع یا بدرین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مرید عنایت الهی است و الا اصل کار  
حصول مرتبه حضور و آگاهی هست - دل سلیم از توجه بغير پیدا باید نمود و واقعات و مناجات چندان  
اعتبار را نشاید درین باب شتباه بسیار واقع میشود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت  
مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در واقعات نمودار میشود و همچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصورت  
آن اکابر تصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقدرات راسخی بصورت واقعه پیدا میکند این همه شتبه با  
دل را سرور نمی بخشند و در تحقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن  
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز  
عظیم است - ویدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عز و جل است  
بهر تمسکه باشد از مناسبت راسخ بشارت رسان است هذینا لا **س** باب النعمیه نعمیه ها  
در وقت غلبه خواطر التجار و تفرع بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصیب العین داشته بواسطه او  
التماس ازاله امراض باطنی باید فرمود - صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای

خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت **س** بیت سراج قائم نیستی به عاشقان را نه هفت دین نبستی به نظر  
بلند باید داشت و مجازی امور از تقدیر و البته لب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم  
رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر نمینمود و اهل بیت او را ملاست می نمودند رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم میفرمودند هیچ گویید اگر مقدور بود می چنان کردی حاصل اینهمه تکلفات تنذیب علق است  
بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلى خلق عظیمه صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است  
بعثت لانتقم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر تقی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقی  
آنست که هر فرسیده را جدا جدا بر تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند روزی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود  
تا آن زمینه زایل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب است که زانم بمحمد  
مبدل گردد حق نیست که زایل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود و اتصال زانم ممکن نیست در حد  
وارد است اگر شنوید که از جانش قطع گشته تصدیق نایند و اگر شنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید  
لَا تَبْدِلُ يٰ خَلْقُ اللّٰهِ امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من رفت  
مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا  
و صف سالک میگردد و در فضای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عیاد مسلوب میشود و جز فاعل  
حقیقی در شهو و سالک نماند - توسط و جدا اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظ و اعمال و عبادت کلامی  
بسی مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد و تعجبت انبیا  
علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال است در هر امر ليقوم الناس بالقسط نقص قاطع است  
در نیایب از دوام توجه مبدأ فیاض آنقه رفیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت  
ببرنگه گوید و بریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعلیت را دیدن کار گذار  
رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استخوان و کبر یا خالف بود و عذر تقصیر و امید و اشق و سید  
قبول سازد گناه آنکه که را بسیار داند و نعمت قلیل را بشمارد و دوام شکر و رضا لازم گیرد - کثرت در عهد و پیمان  
و استغفار لازم حال بر دهنده گان راه است بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که بخوبی است  
بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دو قافق تصوف و فنون نسبت

مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و دعاى حزب البحر و طیفه صبح  
 و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت تامل مشکلات باید خواند نماز تجمید و دو ازانده  
 رکعت هر قدر که آسان باشد بقضات سوره اخلاص یا سوره نیس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا  
 شش رکعت و فنی زوال چهار رکعت یک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب چهار رکعت  
 بعد سنت عشاء و سنت عصر و تحینه و ضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یکدو جز و کلمه تجمید و کلمه توحید  
 صد بار و سبحان الله و بجهده وقت صبح و وقت خواب صد بار و داعیه فو قیه که در حدیث صحیح ثابت است معین  
 اندوزین اعمال حضور قلبی ضرور است - حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام توحید است  
 اگر چه درین طریقه زو و میشود اما تحقق و ثبوت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد  
 بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمه الله علیه کم مقامات طریقه کردیم و زیاده  
 از سی سال است که بطلبان حق عزوجل طریقه تلقین می نمایم شصت سال شده باشد که توجیهات حضرت  
 سید رضی الله تعالی عنه بقای قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته حالا آثار قلبی  
 چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بار یافتن میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت  
 کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گو یا بر قبر آمده نتیجه سلام گفته است یکبار ازان حالت افاقت میشود  
 گمان می بریم که هنوز نده ایم و ازین تجارت سفر بر بسته - در وقت ظهور فنا انقدر دید تصور غالب می آید که  
 خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگرد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مرحوم جنابانی میگرد و بختون  
 تمام منع کردند روز دوم خود را منمودند که بر خیزید مردم و جنابانید و فرمودند ویر و نسبت فنا نیه ظهور میداشت  
 پنداشتم که شما از وی بهتر یا دی نمایند پس بختون منع نمودم و درین وقت نسبت بقایه ظاهر است و تجلی  
 عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم بر خیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد شناخت  
 تجلیات الهیه که متصل بر باطن ارباب محبت و معرفت دارد می شود امری و شوارست نظر بهیرت نیز نمی  
 تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل موقع تصویرات  
 مختلف میگرد و گاهی نسبت مقامی ظهور نموده و کیفیات خودش محفوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی  
 دیگر بر تواتر گردیده حالتی دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکلمات

و فوق آن میرسد از لطافت و سیرنگی تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفات در جمیع مقامات  
سافله موثر گردیده کیفیات راستورنی ساز و واقعات و مناسبات که دل خوش کن اطفال طریقۀ بود  
نیز کرم میشود و آنجا به حالت در جهالت و نکارت محض است در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجیه بسیار  
فیاض باید پرداخت و اوقات بادای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال بسبب جمعیت و جفا  
نسبت و حضور و آگاهی است - از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشرف ملک و ملکوت و بنظر مست  
دلبرانواختن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فتنای صفات بشریت و از کثرت درود و واقعات نیک از  
کثرت نوافل انکسار و شکست دلی و از کثرت تملذات نور و صفای هم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است  
در طریقۀ و محض تکرار لفظ سرایه ثواب آخرت و کفر سیئات است - ذکر نفی و اثبات بحسب نفس کم از سه  
صد بار فایده نمی بخشد و فایده هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجه نقشبند جس نفس را شش ذکر غیر مضمون  
مفید میگفتند اما دوام ذکر و قوف قلبی و توجیه بسیار فیاض رکن طریقۀ خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه  
هوش در دم اول بذکر دل ضرورت چون ذکر قوت گیر دو آواز اسم ذات بسیم خیال رسد پس در نفس  
توجیه و آگاهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن و بجز و خطور خطره دل را باید گرفت تا دسوس حدیث  
نفس هنگامه بر پا نکند مانع از ورود فیض هجوم غاظر است کثرت اسم ذات شمر نسبت جذبه الهی است  
و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت راه فایده دارد - ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه  
ولایت مخطوط می نماید و در کمالات نبوت یافت جز نکارت و جهالت و صف باطن نیست اما در مقامات  
فوق اگر چه لطافت و سیرنگی لازم است فی الجمله دست ادراک میرسد - لطافت و سیرنگی نسبت مجددیه  
سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مرا ترزد و بخاطر می آید که مبادا از یک طریقۀ فایده  
انشار الله تعالی اگر عمر و فایم کند سالکان از مقامات سافله بمقامات عالیہ بنجوا هم رسانند مقصود با خدا  
بودن و اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است بر دقایق و ظمانیت از پیش طلب  
که در مقامات عالیہ مجددیه نقد وقت می شود و اتصال بی کیف بمقصود پیدایی شود و اتصال بی کیف  
تکیف بی قیاس است رباناس را با جان ناس و روح دوتی شوقی و حضور بی آن میرسد - راه  
وصول بکمالات قریب است که سد و گرد در طریق مطالبات سلوک مانند رین آخر زمان استعدا را



از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متغذی گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد  
 که سیر طالبان بسیرت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از صاحب فقیر بخلع  
 و قدم می کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیله مجددیه  
 رسیدن سخت تعذر دارد کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پسر  
 بگفتن بشارت بر خدا افر است و سالک را مغرور نماید نمود تغییر حالات و دور و دورات و دوام توجه الی الله  
 و جمعیت خاطر و تعلیم و قنات بوظائف عبادات عمده نهایی الهی است نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم  
 و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل التذکیفات و تصرفات همان نسبت  
 شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت  
 و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار سیار می آید و سالک زودتر ترقی می نماید تاثیر  
 گرم که بنیالی شوقی نبی بخش بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود و کمالاتی اینها صاحب  
 را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیر و نعره بعد زمان صاحب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیا شده  
 علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بهجت صحت عمل لازم است - علم حدیث  
 جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاقی  
 حسن پیدای می شود و عجیب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواه آن مملوک  
 و بچیده واسطه میرسد بنی معصوم که خطا بر این راه نیست بعل نمی آرند و روایت نفع که ناقلان آن قضاة  
 و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بنیاده ازده واسطه میرسد بجهت که خطا و صواب  
 از شان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَاْنَا نَا نَكُحْ سُنَّتِ الْاَنْبِيَاِ  
 علیه السلام الصلوة اما در نیوقت که حلال منقوض است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از علم و ادب معری  
 میباشد و بسبب رواج بدعت و رفق نیکو علمهای آید غرض است و تجرید و رفق سالکان راه اولست  
 باز که از رفق ساختن و بنیاد است مدعی پروا حقن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نگذاشتن  
 دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ أَخْطَا  
 أَوْ لِيَأْتِي عِنْدِي الْمَوْءِنُ خَفِيفُ الْحَاذِذِ وَخَطٌ مِنَ الصَّلَاةِ أَحْسَنُ عِبَادَةٍ زِدْهُ وَاطَاعَةٍ

معمودت و توفیق نبی  
 بطوریکه از محبت نبی و اوست  
 شوقی را بایستی از این است

فی السی وکان فی الداس لا یشار الیه بالاصنام وکان رزقه کفایاً فھب علی ذلک ثم نفذ  
 بیدار فقال عجلت منینہ قلت بواکبہ قل شدائتہ رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ  
 باریا شرف زيارت جبيب خدا صلی اللہ علیہ وسلم دریافت ایم و عنایات کثیرہ بحال خود دیده و در سرتبہ  
 اخیر کہ سعادت زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرمود آمدہ فرمودند باریا  
 کہ ما و شما شانهای خود را با ہم چپا یم تعبیر این خواب بیچ بخاطر نمی آید یکبار بحال جهان آرای سرور کائنات  
 علیہ افضل الصلوٰۃ والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برادر از کشیدہ ام و راحت نفس مبارک  
 بمن میرسد و درین اثنا من تشنه شدم و پیروزا و گان مہرندی در اینجا حاضرند آنحضرت کی را امر باوردن آب  
 نمودند بندہ عرض کردم یا رسول اللہ آنها پیروزا و ہای من اند فرمودند امثال اسرامی نمایند پس عزیز  
 از آنها آب آورد و من سیر خورد و عرض کردم یا رسول اللہ حضرت در حق مجد و الف ثانی چه میفرمایند  
 فرمودند مثل ایشان در امت سن دیگر کیست عرض کردم یا رسول اللہ مکتوبات ایشان بنظر مبارک  
 آنحضرت است فرمودند اگر چیزی یادست بنویسند بندہ این عبارت بعضی مکتوب ایشان انہ تعالی و را  
 الوراۃ للوراۃ خواندم بسیار پسند نمودند و خطما فرمودند فرمودند باز بنویسند باز این عبارت  
 عرض نمودم زیادہ تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید و وقت صبح کی از عزیزان بپگاہ آمدہ گفت  
 من امشب خوابی دیدہ ام کہ شمار و یای خوابی دیدہ ایمان رویا کہ امست فقیر این رویا پیش او گفتیم بسیار  
 متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من خود را سوار پا نور و حضور در یافتیم و از  
 کیفیت یای این خواب کہ بہتر از امر بیداری است تا چند روز بیچ عطش داشتہا نبود در سنای دیدم  
 کہ در صحرائی وسیع چبوترہ ایست کلان و اولیا بسیار در آنجا حلقہ مراقبہ دارند و در وسط حلقہ حضرت خواب  
 نقشند روزی از او حضرت جنید قدس اللہ اسرارہا مجتبی نشستند و آثار استغفار از ما سوا و کیفیات  
 حالات فنا رسید الطائفہ ظاہرست ہمہ کس از اینجا برخاستند گفتیم کجا میروند کسی گفت باستقبال میرانند  
 علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ پس حضرت امیر شریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سرو پا برہنہ زولید  
 موہم را حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بحال تواضع و تعظیم گرفتہ اند گفتیم این  
 کیست کسی گفت خیر التابیعین او بیس قرنی است اینجا حوہ مصفا در کمال نورانیت ظاہر شد ہمہ عزیزان

عہدہ جوہر افشا شد  
 از حلقہ مذکورہ نشستن  
 صبح

در آن حجره درآمدند گفتیم که باز گفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف  
 بروند - و قتی که فناء نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بخودی و متفرق به وصف سیکر و  
 خود را در واقعات مرده می بیند و نیان و بی شعوری لازم حال او میشود و در ایامی که فقیر را فتای قلبی تنها  
 حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست را و قطع علق و ذوال هوا از دل گشت و در واقع می بینم که سر سن  
 از تن جدا شد اما کلمه طیب بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام بهیمنه و تکفین من می نمایند پس جنازه  
 برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمته الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست  
 تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بجا که انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نیکر بعضی که در حدیث  
 ثابت است آمده و ندانی بر زمین زنده درون قبر درآمدند و جان مرا با نقش علقه پیدا شد جواب و سوال کرده  
 رفتند و من در قبر با رام تمام نجواب فتم و نیز دیدم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد بهیمنه و تکفین میخوانند  
 که جنازه را بر دارندگان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در تقاضای جنازه میروند و روح من  
 با ایشانست و در نیوقت رباعی خود بیکبار در رباعی منظر نشویش چشم و گوش نشوی و سر بایوش و خروشی  
 نشوی و باید که بپای خود روی تاسر گور و ای جوهر پاک بار و شوی نشوی و از قطر محبت که فقیر را بجناب  
 امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سرشار نسبت علیه نقشبندی ایشان  
 اگر مقتضای بشریت غشاید بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود رجوع با بجناب پیدا گشته با لقاات ایشان  
 رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بجال فقیر نموده از روی تواضع  
 فرمودند لائق اینهمه ستایش نیستیم - نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میسر شد و فقیر  
 را نیازی خاص با بجناب ثابت است در وقت عروض عارضه جهانی توجه با حضرت واقع میشود و سبب  
 حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست سه فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدر و ترا گشت  
 یا الهی امیر المومنین حیدر و بجناب ایشان عرض نمودم نواز شما فرمودند - محبت ائمه اهل بیت اطهار رضی الله  
 تعالی عنهم موجب بیان و سرایه بقای تصدیق و ایقان است هیچ علی بجز محبت این کار بر رضی الله تعالی عنهم  
 و سید بجات نداریم و نکره منظر اطاعتی و درفت بجا که بجات خود بتولای بوزاب گذاشت و سحارف  
 حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت و هادی که از انصاف دارد نموده اند ایشان خود

[illegible]



رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس در پیش محبت استفاده جمیع می آمدند و موافق فرمایش طعماها پنجه میشد  
و با وجود این همه تنگ سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریق بر همت و توجه مرشد است یکی از باب این  
طریق خواست که تقلیل غذا نماید پیش فرمود در حصول فیوض طریق حاجت با پنچین اعمال نیست که  
بزرگان مابنای کار بردوام و توقف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند عمر زنده و مجاهدات شاق و خرق عادات  
و تصرفات مست و حاصل و دوام ذکر توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را  
قطر به طور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد حضرت محمد صدیق  
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیهما بدین یکی از اولاد و اجداد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عن  
رفتند وی از عجب صاحبزادگی و شمت ظاهری خود بنظم ایشان برخواست صحابا ایشان ازین سبب  
او بی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصره همت ایشان طریق نقشند یا از ایشان  
گرفت و بحالات نیک رسید اقرار بای او را رجوع باین طریق ناپسند آمد گفتند طریق آبا که ام خود گذاشته  
طریق دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چستی هر کجا مقصود یافتم بطلبان شما قسم  
جنایه حضرت محمد صدیق رحمه الله علیه بسر نهاده دفن کردند و راه وقت افان جواب اذان از جنایه  
ایشان مسموع گشت یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه ناسر گفت ایشان  
صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صد و هتتم او بجزکت می آید یکی را از حاضرین فرمودند که آن بچه  
را سر چنگی زنند وی توقف نمود تا گمان آن زن بیفتاد و بمرد بان متوقف خطاب نموده عتاب کردند که  
خون او بر گردن توشه اگر اتمثال امر ما میکردی آن بچه ادب جان نمیداد و بسلامت مینامد - امثال  
امر مشایخ بے توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد - شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد  
رحمة الله علیهما کبکمال زهد و ریاضت موصوفه بودند میتوان گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت  
جنید اند رحمه الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود و در وقت شدت  
بجوع برگ درختان یا یا پنجه از پوست خیار و خرپزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کنه گلی بود که تا  
سی سال بردوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزی در شدت گریا آب حوض طلبیدند کسی  
عرض نمود که در اینجا چه است آب سرد شیرین دارد فرمودند از چندین سال مادرین سبب سکونت

ملفوظات مرزا صاحب  
جله شریف گلشن  
را در خدمت حضرت  
شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه  
نقشند یا از ایشان  
گرفتند و بحالات  
نیک رسید اقرار  
بای او را رجوع  
باین طریق  
ناپسند آمد  
گفتند طریق  
آبا که ام خود  
گذاشته  
طریق دیگران  
اختیار کردند  
گفت خدا نه  
قادری است  
و نه چستی  
هر کجا مقصود  
یافتم بطلبان  
شما قسم

داریم هرگز دروهم ما هم نیامده که در اینجا چه است وقت شدت تشنگی آب عوض خورده بشود و یکبار شخصی صبح  
 دنیا بیدار ایشان فرستاد فوراً برخواستند که برآید فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سلسله  
 سوال کرد آن صرة باو دادم فرقیست حج از دمه ساقط گشت یکبارخواستند که ادا زکوة نمایند که در ادا  
 هر فرض الی قرب خاص حاصل میشود و هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه  
 خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب از بجه کاری آید که خزینه فقرا بابت الله است بجا تمامه از  
 فقر اداری رقص و شغب داشتند در ول یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل  
 کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمده گفت **ع** خاکساران جهان از بختارت سنگر تو چه دانی که درین  
 گرد سوار می باشد و انگار بجکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گریست - نواب مکرم خان  
 رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادہ کلمات باطنی وارند - روز سه  
 عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام  
 عمر نهانست باقی و بال آخرت میرسد اوقات همان بود که بایار بسر رفت باقی همه بجا صلی و بخبری بود  
 در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بعد از سران رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه  
 باینجه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان بخوردند سیف فرمودند از برکات طعام ایشان انقدر نوار  
 باطن می افزاید گو یا طعام نخورده ایم و گانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم  
 و ظهور نوار نسبت تمام بسیار ایشان نور شده بود **م** نشووی از محبت شهنشاهین شود از محبت تلخا  
 شیرین شود از محبت سرکه مایل میشود از محبت خار مایل میشود ایشان بجناب پیر خود نوشتند  
 که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود در جواب  
 بزرگداشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کلمات الهیه که در باطن پیر است  
 می شود و چون دیده عقل آمد احوال و معبود تو سرست اول وقت انتقال نواب مکرم خان بزرگوار  
 کلاه حضرت خواجہ احمد بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرست و دریافته چشم بگشادند که تبرک کلاه پیر  
 بیاید و سیله سن بدرگاه الهی ذات ایشانست و آن نوار نسبت قدای تقبیلند و آن نوار نسبت احمد  
 فرقت است و در کیفیات تیر نهادن است و التفاتی که پیر بحال مستفید خود و در آن پیران پیر کلمات

که اینجا بسبب قرب ابدان معنوی قوی متحقق است - روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب  
مکرم خان که در یکجا واقع است رحمه الله علیه رفتند بعد توجه به مزار فرمودند نسبت به مزار بزرگ یکی است  
اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد از حضرت شیخ عبد الاحد رحمه الله  
و کس طریقه گرفته یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندی اختیار نمود ایشان فرمودند که  
روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و  
حضرت خواجہ نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمه الله علیه - در توسل  
بجناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه جبل المتین است که بمقام قرب فائز میگردد مستفید اگر فیضی حاصل  
نموده بی سعادت و یکی از ایشان گردید اتفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان  
بسیار معلوم شد با هم چکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بجانش مبذول  
نست بچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بحال مستقدان خود مصروف است مغلان و صحرا یا وقت  
خواب اسباب و اسباب خود بحجایت حضرت خواجہ می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان می شود  
و ریناب حکایات بسیار است تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء رحمه الله  
بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرماید بچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتهای مانید حضرت خواجہ  
قطب الدین را در شهودشان استعراق بسیار است حضرت خواجہ شمس الدین را بیچ اتفات با نسبت  
رحمة الله علیه عرض و قوف نسبت این اکابر بحر تبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابل  
نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم رازین راه بهره نیست - سر  
مزار امام بدر الدین رحمه الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چند آنکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهری  
نشد بعد از امتداد بسیار دفعه نسبت ایشان در فایات لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان  
بطریقه سهو و سهو صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعه در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز  
گردیدند بچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعه جان فدا نمودند دفعه جذبات عنایات الهی ایشان  
بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله طریقه جدید بیان نموده اند و در  
تحقیق اسرار معرفت و خواص علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اندر شل



ایشان و محققان صوفیه که جامع اند و علم ظاهر و باطن و علم نوبیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا خدمت را مایه شتایم و با آنها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود و در یک معامله مهر قاضی لاهیوری بایست با وی گفتیم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا بسجلی کرده آورده گفت - قاضی را شغلی بود و بعد از آنکه آمد و الاصره یک ساعت رفتن و آمدن من می شود - یکبار بسجلی از زیر برای نکاح و خسر فقیری در کار بود و در نیم شب او در قلعه رفته از بایلین محمد شاه بادشاه که هر شب صحره نر در و پیسه برایش صرف سالیکن خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صحره گرفته برداشت بادشاه را خبر بشد پنداشت مگر در دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده ای گفت - دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر کافی است - آری اعمال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشروطه رحمة الله علیه نیست هر عمل را کیفیت دیگرست و جامع کیفیات نماز است که متضمن انوار از کار از نماز و احمیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی است - محروم و تحسین صوت خود می باید نمود و در هر متوسل که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قناده - میدهد - در رمضان المبارک ترقی نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا رتبه جز فاقه پیش نیست جمده باید نمود تا رضای این ماه و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا و پیر شده از اهل صیام راضی میدید گفت با ضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند رحمة الله علیه که بعد از مرض روزه نتوانستند گرفت اما از نیت انفعال داشتن انفعال ایشان از صوم محروم ملاحظه آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا بلال فیوض این شهر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن بلال بدرتابان گردیده و انوار آن ماه متبرک چهارزا منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب و دشمنان گشت - شب قدر بر پیل بلایت در شبی از شبهای اوتار می شود و بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمعیت حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از محراب است که اگر درین

تقصوری و وفوری راه یافته در تمام سال اثران میماند بنده شنیدم زبانی استا خود که از حدیث شریف مستفاد میگردد که اگر این ماه بحیثیت و طاعت میگذرد و در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت مخطوط میگرد و حضرت شیخ رحمته الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند کفای که بمقامات اجازت طریقه میسر میدادین ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سر فرازی نمودند و تا یکدیگر میگردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت بای عزیزان کثیر الانوار و پراز لمعان گردیده - افسوس که تمام سال چهر رمضان نشده اگر چه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعده امانا جزئی به خالی نیست - لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح است و سر و خلاقی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد و مگر یکبار از فقیر جدا واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است البتة چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید شما صحیح بود و ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید و الا انوار آن مقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام میشود باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردد و حالات کیفیات در باطن او جدیده رود و سپس بشارت آن مقام میگوید که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعضی توقف نه آنکه نسبت باطن مثل او بیا مقصدین حاصل شده تا مسادات لازم آید اگر بزرگ و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضاء پیش گیری از قوتحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توحیدی الی الله و انقطاعی زما سوای اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده و خلوت نشسته بتعمیر اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض تجلی نیست تصور در هم سالکان است یکی از جمله نعمای الهی در باره فقیر که شکر آن مقدر در بیان نیست آنست که فقیر را در نیوقت کشف مقامات آئینه مطابق نفس الامر و تسلیم سالکان راه تا غایت این طریقه از بزرگان این خاندان که در نیوقت ارشاد طایبان مینمایند تا میانه بخشید - خواهر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم که در چه باب خطور می نماید ما فقیریم مقدر در دوا نداریم بوسل بجنبان پیران کبار سلب مراض می نمایم

۱۷  
بزرگان شریفین قدس سره  
و فضل مقامات و سلوک راه  
و لایستیده اند و در سبب سلوک  
شان بیافشاید از اینها  
انجام میدهند و حال توفیق  
و لایستیده احسن از ایشان  
فاخر است و درین طریقه  
بجانب توفیق شایسته اجازت  
بمقامات بهم میرسد بقدرت  
انوار و بکات مکتومی نماید  
اما صاحب این طریقه از بزرگان  
بسیارند از تقصیر دل از خوا  
و اینان بزرگوار نفس از ندانی  
تقدیر الهی با کیفیات و حالات  
عادات موافق بر مقامات  
مقامات سلوک ۱۱

و بحضرت الهی اینها را شفا حاصل میشود کبار بی زاد و راحله بسفر میرقم الله تعالی در منزل از دست بکارگان  
 سامان ضروری مہیای نمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و در فقا اید اگشیدند و عا نمودم  
 الهی باران گرد و برگرد و ما بار دو و ما بار فقا خشک بمنزل رسیدم آچنان واقع شد - در او امل حال مردم را که  
 طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ  
 سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که رد و برگرد  
 آنحضرت نام فقیر میگرفتند مگر غیر تی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مثل شیخ طریقه تاحضرت ابابکر صدیق  
 رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دو سه روز پلاک شد من راج فقیر نازک ست و غضب در نهایت شد  
 و نمغنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب ما را کند فرمود اما جذب غضب  
 چنانچه باید زرفته است و مغضوب علیه را البته ایدامیر سرد و نسبت باطنش تباه می شود و مجروح غضب نسبت و  
 مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوا می آتشین بوق  
 میرود هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان  
 شرط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور  
 و بی مقدر و در مضیافت چه رسد بکلف زر سودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروعت ضیافت اینطور  
 معلوم و فقیر بیشتر مضرت های اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فرست دریافته ترک آن نموده که المؤمن  
 لا یلذغ فی شجر و احد مر تین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرط کثیره است **اول** آنکه  
 صاحب نیاز شرافت و نجیب باشد و دوم آنکه با دنیا داران که محل شبهه اند چندان اختلاط ندارد سوم  
 آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد و چهارم آنکه حرام را از حلال بشناسد پنجم آنکه از دوا غصب نیست بازه دارد  
 تشبهه باشد ششم آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد بانطور که از جیم قلب باندک اگر  
 حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مهربان خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتند اگر  
 حق بجان و تعالی ما را فرستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور و قاتی خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده  
 مقبول نمیکرد و فقیر شقی و سید از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور بحال  
 میباشد اما نیاز میکنم فقیر از یاران خود نامید غیشوم مگر از و چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم خود اعتقاد

مع تقصیر  
 منتهی بایست  
 سوانه کثر  
 و نشان آن

بایسران لیکن بقدر حاجت احتیاط با ایشان مضافاً نداشتند و بشتر صلاح نیست و می گفتند نسبت و سبب  
مستوفیه حق است بجهان از وقتی که در عصر ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده اگر میکرد بمقدار پرورشیده در  
نصیب کفار غیر سید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان میباشند - الحمد لله که دنیا داران اینوقت با فقرا  
سری ندارند و الا ایشانرا نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه باشم کشمی در مقامات حضرت مجدد  
رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه  
باقی باشند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغصیا و امرای روزگار آفا نمود که با فقر سیری ندارند و حضرت  
این طائفه بیخانی آرد چنانکه امرای سابق بیخانی آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای پسر در این راه حکمتها  
الهی و ان در حق فقری این عهده را که فقری زمانه پیش را نقد راز دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند  
اغصیا با ایشان راه ارتباط میگویند و دنیا ایشان بیشتر از صحبت آنها استرازه نمودند و فقرای اینوقت ماکثر  
ایشان چنانند که اگر امر او اغصیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت گشایند تا چارین  
در ایشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقر حارس حافظ  
جایگزین پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جا سر نهاده  
و حضرت صدیق اکبر جایگزین قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد  
جایگزین قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر صلا درین طریق تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت  
توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعضی اکابر این طریق اخذ نموده  
که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه  
بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعضی اذواق و مزاج  
خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نیست امریست که بآن  
ماوریم و اما بخدمت رب تعالی گفت اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود انفعالی حق  
شکر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت بختواند

و اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق دوع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بر جان به پذیر صلی الله علیه و سلم احوال خود بر کتاب و سنت  
عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است سرود و پندار بالتزام عقیده اهل سنت  
و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر  
میتوانی و الا گاهی بمل آرتا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتبع حبیب خدا یا بحض رضا رسوله  
اقتیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان نیز کن علت چیست که آزاد و معرض بیج آری استطاعت  
از کیست که آزاد بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی و قوت بدست آید که سرمایه درویشی نقد  
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مخیر گیر که حطام دنیوی را در حساب در قفاست و عبادت و ذکر  
خدا خود اگر ساز عمل امروز بر فردا نینداز و در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بنیفر که دوستی دوستان  
خداست موجب قرب خدا و حضور بهر التفات بغیر منقاد و در صحبت او بر نوافل طاعت میفر تا ممکن است  
اوقات بصیرت توکل بسبب کن و اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بنجاسپاره و موت یقین و صدق  
و عدا و اسر مایه خلوت انکار در دل تو اگر ترد و نیست عزت می باید که رزق بوقت سعید خود می آید اگر  
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با سبب سنت انبیاست علیه السلام وجه معین که دل بر آن  
اعتماد و مساقی توکل و تبدیل ارشاد نبود در اس المال فقر و فراغ مال و جمعیت خاطر است و دلی و آرتا  
در انتظار مقصود ناظر مباد و جمعیت بتفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود و قناعت پیشگیر  
حرص و طمع از دل بر گیر از یار و اختیار نا امید باش و بود و نا بود شان کمی شناس و در هیچکس بحشم حقارت  
سنگ و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در راه طلب مولی کبر از سر نه غرور از کف برون ده از اینجا گفته اند درویشی  
آنست که آنچه در سرداری نبی و از آنچه بر سر آید نبی و از اندیشه دی و فردا بر بی بر طاعت و عبادت خود  
منزله و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز - مخافت نفس چند آنکه بود زیباست اما نه آنقدر که تنگ آید  
در نشاط شوق و در طاعت نیفزاید - گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب  
ایست و در کبابه نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد هر که مرا بخین طعام بخوراند بهر مقصود دیکه دارد و بزرگ آنجا  
و نه وقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی مشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود  
پایه خیز آن طعام میماند و عقده مشکل داشت که بناخن هیچ تدبیر اندیشد باین عمل منحل گشت - طعام

اگر نیت ادای شکر بامره سازند احسن نمی نماید که در صورت بیکری شکر از ته دل نمی برآید. طعام لغزیه را با میوه  
آب بنیمه ساختن نعمت الهی را بجا نیاوردن است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند  
و اگر غشی نمی بود دست بازمی نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تخمی را شکر انگیز  
و گویند الصبر تجزیه المراساة بلا عیب و الله الوجه شکری که محض بر زبان بود شعبه صبر است  
که تخمی آن در جان بود. بزیارت مرثیات اولیا و روزه فیض جمعیت کن و ابراج طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب  
تحفه فاتحه درو و بجناب الهی و سیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از نیمنی حاصل است اما بنده یان را بنیغیر تصفیه  
قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر است لهذا حضرت خواجہ نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور  
بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولست و بر سوم شعار فراموشی و چراغان عقیده میباش که انیمنی مستلزم واصل  
خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از نزدیام مردم میگرد و در نقد تصفیه بار باب احتیاج داون اسرع است  
بشوا بدر متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بسیار و بر ملازمت عقیده اهل سنت  
و جماعت از ظلمت هوا بدعت بدر آید همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبیل افتد قبول  
و اگر واقف در دود و بر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و مما امكن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن  
عمل نمای اگر چه در تمام عمر کبار باشد از نور آن محروم نمائی و آنکه در مملکت صفای وقت حاصل باید نمود. فقیر  
در نیت الهی که ب نموده صفائی وقت است و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب گستر  
و مقید باید بود و کار مردان روشنی و گرمی است به کار و زمان حیل و به شریعت چه گیر مختصر که در هر جا  
باش یا خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم گسور نباشد زیرا که بیشتر  
تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد  
درین صورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد و چه اگر او یقین نیابد  
که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویم یا کافرت و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت  
و طریقت مستقیم دارد و در محبت مشایخ بچو کوه را سخ و استوار باش و در خصوص بیرون متوجه بغیر نباید بود و اتفاقات  
بکس نباید نمود و اگر چه اتفاقات بجا ب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در خصوص حضرت محمد صدیق  
قدس سره از فرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً جواب آن نداد و اتفاقات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند که این بیت در جواب او بگو  
 بیت من گم شده ام مرا جویند و از گم شدگان سخن نگویند به راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسپارید  
 و اصل محتاج و بلخی بکس نباشد که در توکل نظر توجیه بطرف حق است بجان و در غیر توکل بطرف خلق وجه  
 معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافق توکل نیست و فتوی که محل شبه نباشد نیز آن مقبول نه  
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و در اس المال صدقیه همین جمعیت است بقوت کفایت  
 قناعت و زود بقطع طمع قطع موده تشویش بسازد از اجل نهای الهی برین فقیر و چیرست که زندگانی بدین  
 خوش میگذرد یکی هر چه می باید بروقت همیا میشود و دوم نهال طمع از زمین دل مستاصل و ناپیدا میگرد  
 از یاب و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان باید بشمرد و نویسی از مطالب گفت  
 زوای من شده به هر کار بسته آخر شکل کشای من شده تا تو اندنیک و بد را بچشم احتقار ننگد و اگر چه سنگ  
 و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریقه است  
**و** انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است و مظهر او را از حقیقت بر نماز خود منازعه و مخالفت  
 نفس چند آنکه تواند کند زیباست **و** نفس اثر در باستان این کی مرده است و از غم بآلتی  
 مفسرده است و لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل با گرگان فقر و فاقه نیا  
 و از بیلاقی راه صحرای پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریک مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه  
 بیگاه با او بسازد و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن بهر چه  
 طلبد همانوقت او را بدد بلکه باینطور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول او را و عده و ده اگر باز نماند فهو المطلوب لا  
 باز و عده و ده اگر بایستد بنما و اگر باز متقاضی شود همچنین او را و ریت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش  
 کند چون و اندک هرگز از آنزد و باز نمی ایستد و تحمل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد و او را بدد بشکم  
 شروع و مباح باشد تا باز از روی آن نکند نفس فقیس یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر  
 حاضر شد و تمنای شیر و پنجه نمود و گفت هر که اینوقت مرا پیش شکم خواند هر حاجتی که دارد و اگر دقتی چون این  
 قصه از غریزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر با این معاملة رود هرگاه که فرماید که خدمت  
 او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز بچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم و دوشیر پنجه

نه حضرت باطن  
 تنگداری و سبازی  
 از غم

مہیا کردہ پیش من آورد و آنرا بخورائید بعد از چند روز آنغیر نگفت از مدتی حاجتی در دل داشتیم حاصل نمیشد  
 از برکت این عمل حق سبحانہ و تعالی حاجت رو کرد و طعام ہمیزہ را از برای تحصیل شکر از مصلح گوشت اگر بامزہ  
 سازند مضائقہ ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکہ طعام بامزہ و لذیذ را از غلط آب ہمیزہ میکنند عجب ہی نمایند زیرا کہ  
 از طعام ہمیزہ شکر از دل ادا نخواهند شد مگر بظاہر زبان کہ صورت شکرست نہ حقیقت آن بلکه در حقیقت آن  
 شکر از اشحاب صبرست کہ معنی آن جس النفس بہ پس ایننی سکنم خلاف شکر و سنانی اتباع سنتست  
 کہ برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از ان نیست و حق تلفی بجلی حاصل آن طعام علاوہ حق سبحانہ تعالی  
 ما را بر ذائق کمر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاہ فرمودہ است کہ اگر خواہد کہ حبیب من برو طاقت ندارد  
 مگر بزور کہ آن امر دیگرست بزیارات مزارات متبرکہ باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاہری  
 و باطنی باید طلبید و فاتحہ تیر بار و اح ایشان ہر روز باید خواند کہ موجب برکات بسیارست و فتوحات بیشمار  
 بتدیان طریقت را صحبت شیخ مفیدست و سزاوارند زیارات قبور و مجاورت مزار غنی بینی کہ مردم زیارات  
 مزار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میروند و سعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت ہمچنان  
 بی بہرہ دینی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت بازی آیند **فرمود** و خرمیسی اگر بکہ رود و چون بیاید ہنوز  
 خرم باشد و مگر بکہ طیفہ روح او قوی باشد و از عالم مناسبت تام دارد پس ہر روز زیارت مضائقہ ندارد  
 بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا کہ از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اہل مزار بلا واسطہ خواہد نمود  
 چنانچہ حضرت خواجہ عبداللہ اشراق قدس سرہ میفرمایند کہ من مدت چہل روز بخدمت خواجہ علاء الدین  
 غجدانی قدس سرہ کہ خلیفہ حضرت خواجہ بہار الدین محمد نقشبند اند قدس سرہ ملاقات و اختلاط داشتیم  
 روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجہ بزرگ را یاد کرد و در آخر گفتند کہ صحبت عزیزان وقت  
 تیر غنیمتست اگر چہ در پرتیبہ مردم ماضی نباشند و فرمودند کہ حضرت خواجہ بزرگ میفرمودند کہ اگر بگفتہ اند  
 کہ گریہ زندہ بہ از شیر مرده **قطع** تاکہ زیارت مقابر و عمری گذرانی اسی فسرہ یک گریہ زندہ پیش  
 عارف بہتر از شیر مرده بہ حضرت خواجہ علاء الدین عطار میفرمایند کہ حضرت خواجہ بزرگ میفرمودند  
 کہ مجاور حق تعالی سبحانہ بودن احق و اولست از مجاورت خلق او عزوجل و این بیت بزرگان مبارک  
 بسیار گذشتی **سیت** تو تا کی گور مروان را پرستی بہر کار مروان گرد و رستی بہ مقصود از زیارت مشاہد

اینجا باید زیارت کرد  
 این خلقت کاملست  
 کہ خلقت او در نفس  
 میسر شد  
 چنانکہ تیرہ فقرہ در حضرت  
 ایشان یکبار کسی از طعام  
 رگو نہ تیرہ فقرہ بود  
 از غنیان این معارف بسیار  
 خوش شد و فرمودند کہ چون  
 تیرہ فقرہ زیارت تمام کردیم  
 درین قسم  
 پس از دل و جوفان  
 نقاش نیست و گویا





قدر و مقداری نیار و دوس و چراغان نترستی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و در پیش  
 این بزرگان به بیت و رسوم نه در سبب جمعیت باطن ایشان از ذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و پیش  
 اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از نیجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمود  
 که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انبسط است چه این بزرگواران التزام  
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال و روشی  
 پیچ ندارند و نرسند و اگر با وجود احوال در متابعت فقور و افغان احوال نمی پسندند از نیجاست که سماع  
 و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت و البته منع فرموده اند  
 و عمراتی که مترتب شود اتفاقات بان نموده روزی مجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله  
 قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه با بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان  
 اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلش فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر  
 نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه نوشینده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانه  
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است  
 نکنید ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تلوید  
 چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب میشوند تر و فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج  
 را تیر احوال و ذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مریای صدور عالم بطور مجرای  
 حکمای یونان و ایران هند و رنیمخی شرکینده علامت صدق موافقت علوم شرعیه است باجتناب  
 از امور محرمة و مشتبّه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تجمد و وضو میکردند ناگاه  
 از ذوق وجد و سماع که در آن جوار میشد حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بردست  
 مبارک شان رسید چون بوقت صبح بافاق آمدند و مردم بیادیت هجوم آوردند فرمودند که ارباب  
 سماع ما را بیدار میدارند حال آنکه از سماع یکبارگی عالم بان نوبت رسیده بود که غنقریب رشته حبس تم  
 منقطع گردد و مرغ روح از قالب غصری به پرواز آید آنانکه بکثرت سیل سماع میدانند چه طور زندگی بسر  
 می برند پس انصاف باید کرد که ما را بیدار دانستیم یا ایشان لیکن معذورانند که از در و درونی ما خبر ندارند

و در مجلس طعام حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه با بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلش فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه نوشینده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است نکنید ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تلوید چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب میشوند تر و فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را تیر احوال و ذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مریای صدور عالم بطور مجرای حکمای یونان و ایران هند و رنیمخی شرکینده علامت صدق موافقت علوم شرعیه است باجتناب از امور محرمة و مشتبّه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تجمد و وضو میکردند ناگاه از ذوق وجد و سماع که در آن جوار میشد حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بردست مبارک شان رسید چون بوقت صبح بافاق آمدند و مردم بیادیت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما را بیدار میدارند حال آنکه از سماع یکبارگی عالم بان نوبت رسیده بود که غنقریب رشته حبس تم منقطع گردد و مرغ روح از قالب غصری به پرواز آید آنانکه بکثرت سیل سماع میدانند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما را بیدار دانستیم یا ایشان لیکن معذورانند که از در و درونی ما خبر ندارند

اگر چه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش که در باطن ما از سوز در و دغم شعله زن است با همه کس  
 در میان و زبانه کس بر کران و سوختن و ساقطین وین فقیر است و بس به اندام میل بوجد و سماع نمی آیم  
 و مخدرات در دغم را سوکشان بخاص و عام نمی نمایم زیرا که طریقه مانسوب بحضرت صدیق است رضی الله  
 تعالی عنه که بظاهر مفرغین بکمال تکنت و وقار بودند و مذهب بهایت سکون و استقرار اندام بیشتر اوقات  
 سگریزه باور و مان میداشتند و از احوال باطن بجز بحرمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت  
 عمر رضی الله تعالی عنه بجهان ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جای سوخته و سیاه شده  
 سبب آن پرسیدند بحرمان گفتند که گاهی از دل پرور و آبی میکشیدند از اثر و دحرارت و گرمی آن سقف  
 این خانه سوخته و سیاه شده از درون شواشتاد و زبرون بیگانه باش به اینچنین زیباروش  
 کم می بود اندر جهان به بزرگی از طریقه نقشبندی در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش و گوش رسید  
 و از دل بردن گذشت از غایت بیتابی نشست و گفت سماع بیت المال مملکت است لهذا حرام  
 فقیر را در باب سماع دلیل قوی بهم رسیده که اگر باب آن خبر ندارد چنانچه صفرائی این مقدمه بدیدی است  
 و آن انیس السماع یورث الهیة و الرقة و تجلب الوجهة فالنتیجة السماع یجلب  
 الرحمة باین همه ارباب سماع فقیر را از سنگران اذواق آن میداند و حال آنکه حق سبحانه  
 و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر فوق و مذاق عطا فرموده چون  
 پدرم قادی و جدم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسله حضرات علیه نقشبندی ملتزم لیکن بسبب شور  
 مذاق طینت عشق و عاشقی نزار که های اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا اجرات بر انکار  
 احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکادی معذورون بمقام سماع از ظهور و جد  
 و حال در غلبه سکر معذورند و ارباب محکو که از آداب و ربار و واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان  
 بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالییه نقشبندی مجید که از اتباع سنت نصیب وافر دارند و صلوات  
 خلف سنت حرکت تجویزی نمی کنند پس طریق اهل در نیاب است که نه انکار آن دارد نه ارتکاب قول  
 حضرت نواجیه بزرگ هم معذایم نیست که نه انکار میکنم و نه این کار هر فرد را خاصیت گس می باید  
 هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبداللہ انصار است هر که استاد ترا بر بخرد و در توان

نویس دست شریک است  
 این بنیاد است شریک است  
 بهادارین نقشبندیان است  
 الا قدس است و صورت مبارک  
 در دست و دلان و در میان  
 میان و خلافت

ربخوابی سبب از تو بود. اگر کسی رجب بطریقه تروتو نماید و اگر کم از شیر در ده در حق خود تصور نباید نمود از  
مواخذة فوت حق خد متبش ترسان و لرزان باید بود و خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد قطعه رخت  
واکردن همان رخت از جهان بر بستن است. در سبکبازی نخل وضع حیا کم کرده است. این قدما غافل  
از اندیشه روز حساب. رحمت مجید و لطف بیجا کم کرده است. رستن از قید خودی منظر حق پیوستن  
قطره بود هم بجز یک گشت شراب کم کرده است. **فرو** منظر طلبی گر بجهان منزل راحت.  
بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است.

## وصیت نامہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد حمد و صلوة فقیه جانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار مقرر حکم شرع صحیح و معتبرست و وقتی چند  
با حجاب که اخذ طریق فقر کرده میکنم که در تجنیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرد گذارند و بعد از آن  
و کانی بر منرا من بچیتند که در عین حیات هم ازین عادت برکنار بوم و نام خدا بندگان خدا تعلیم مینموم  
و اگر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامع کافیست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی  
غیر از حق تعالی ملو و تبوع واجب لا اتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم راندند و از رسوم و عادات  
درویشان متعارف و از احتلاط با دنیا داران و در احتساب آخرت باشند و از شغل علوم دینی خود را بگذرانند اللهم فقهیم  
و اگر کیفیت ایشان از عالم فانی بعالَم جاودانی از تحریرات حضرت شاه علام شاه  
حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار طلال از توجه خاطر بابل انجمنان فرمودند هر  
خطه را مستغرق در مشهود خود می افروزند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند در این ایام از دعای باباطریق بسیار شنیده و موعظه  
آمده داخل طریق گردیدند و شاهد های ذکر و مراقبه بحسبیت تمام حضور افزای مخلصان گشت در وقت زیاد از حد که در محبت  
مبارک حاضر می شدند و انوار بر کات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت طلسم را بطش رخصت نموده فرمودند که باز  
لما مات ما و شما معاصم عیث و این که که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان بود و در دلمان تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد  
بلا عید الزاری فرمودند که اگر از شما متجاوز گردید وقت نزدیک رسید بدعی خیر باد و آری باشند چنین بدگر عزیزان سخنی که

بجشد ۱۲ ۱۱ ۱۰  
محمد و الفتائی نوب کرده  
خست امام ربانی شیخ  
باشد و محمدی بک خورشید  
مواصی احمد زینب دوده  
حضرت سید محمد شتان  
لیک حضرت سید الفات  
محمدی انکاد

چنانچه واقعاً اگر باشد تحریری نمودند و زری در آنها زنجیرهای الهیه که مستلزم شکر نعم است میفرمودند و الله تعالی تبصّلات خود هیچ آرزو در دل  
فقیه نگذاشت که حصول تپوست باسلام حقیقی شرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامت که امر فرمود از لازم طریقهای انجمنی باید  
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود و صلی الله علیه و آله و سلم کسب فیوض نزدینده فرستاد و بمقامات طریق رسانیده بهدایت راه خود مقرر گردانید و دنیا  
و اهل آن برکن داشت و در دل غیر خود را نگذاشت آرزوی نماند مگر شهادت ظاهری که در قربایمی و رجب علیا و اردو و زمرگان فقیر اکثر شریعت  
شهادت چشیده اند اما فقیه پیرا تو انهم وضعف در غایت قوت و جهاد در نیوقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظواهر شمس غمی نماید و عجب است  
از کسی که مرگ را دوست ندارد و مرگ است که موجب تقای الهی است مرگ است که موجب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدیدار اولیا  
میسرساند مرگ است که بدیدار عزیزان مسرور میکند و اندک فقر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبری دین است و سخت آنرا دارد که بدیدار مصطفی و خلیل  
خدا شرف نگردد و علیهما الصلوة و التسلیمات و زیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفة حضرت جنید و حضرت خواجہ نقشبند  
و حضرت محمد در رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد و رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزو  
حضرت ایشان بر منصف ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه  
عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته و درجات قرب آنحضرت باعلی علین مرتقی گردانید شب چارشنبه بهفهم محرم سده هزار و  
صد و نو و پنج بحری پاسی از شب گذشته چند کس بر حضرت ایشان دست زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند و من  
بیایند که درون در آمدند یکی از آنها منعل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر پناهی ایستادند منعل پرید که من را اینجا  
شما میفرمودند آدمی دو کس دیگر گفتند بی امر را اینجا نمان ایشان اند پس آن بخت گوله طایفه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پهلوی  
چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بجاک افتادند بمردم خورش جرح حاضر اصعب نواب نجف خان  
جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشتیاق من کلب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیدانم اگر تحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده  
آئی بشهادت علق یافته به صورت زخم پیشود حاجت جرح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود او را بجل نمومیم  
شما نیز معاف فرمایند سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف او از مبارک شنیده میشد روز سوم  
روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز اقامه شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است  
اگر عیار قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشا را برود انکند شمارا درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله  
آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز بهر دوست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجہ نقشبند و جلیلی  
حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روزی چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گزتری فرمودند هنوز مغرب است  
وقت نماز مغرب شب شنبه که بگاه و بهم محرم بود دوسه بار تنفس شدت نمودند و جان مبارک بجا آمد و الی تعالی فرمود رضی الله  
تعالی عنه و خیراه الله عنایه الجزا و تارینهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ نوشته میشود اول آیت شریفه و انک مع  
الذین انعم الله و هم جله حدیث شریف که در حق یکی از احباب رضی الله تعالی عنهم از زمان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه و سلم  
برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عاکش حمید افاقت شهیداً

## فصل سوم در مکاتیب قاضی شاد الشاد پانی تپی رحمته الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت  
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهود و مسئله جبر و قدر و دیگر  
مسائل ضروریہ شرعیہ و طریقت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شئ هالك الا وجهه والصلوة والسلام على  
محمد عبد الله ورسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ثنا الله نخدمت مولوی صاحب مخدوم مهران سوکو  
غلام علی حیو سلمه رب التماس میکنم که فقیر درین آیام بتقریری در بلده سونی دار شده بود کتابی برای اشتغال  
همراه داشت و مشاغل طاعت مستوعب اوقات نتوانست شده نفس را تعطیل گذاشتن خوب نبود  
لهذا پیران عظام و مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشته اند پس بقول حضرت مولانا رموی  
قدس سره هر صحرایچه آنچه انسان میکند بوزینه هم بنیاط فاطر گذشت که بتقلید سنت سینه پیران عظام  
در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهود و مسئله قرینیت و مسئله جبر و قدر مکتوبی  
نموده بدین ترتیب این قسم مقامات بجناب حضرت پیر و مرشد و تنگبر ادام الله برکاته نوشتن وزیر بکلیان فرستاد  
سوی ادب و نامناسب دید از یاران طریقہ آن مهربان را مخاطب صحیح دانسته ناچار بچند فقره نامر بوط مصلحت  
شده اما تا آنکه از نظر گیمیا اثر جناب حضرت ایشان ع الله تعالی ظلال نگذر و دشایان اعتماد و قبول نیست لهذا  
تمسک است که این عریضه را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات آنچه بصاحب صحیح علی شود نقل آن برداشته  
ایفقیر عنایت فرمایند که از اسلام داند و آنچه بقلم اصلاح منسوخ گردد و آنرا براندازند تا میم از سقیم تیار یافته قابل

انما وگردد و انتظار و الی من قال و انظر الی ما قال قال علیه الصلوة والسلام کلمة  
 الحکمة ضاللة الحکیم حیث وجدناها فو انقوتها والسلام علیکم ورحمة الله علیه التوکل و به الاعتصام  
 محذو و ما مقرر عقلاست للممکن فی نفسه لیس وله من علتہ ایس پس ممکن را تا نسبتی با علت  
 کرد فی نفسه او ایس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود تحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را  
 بروی اصل نتوان کرد که برای حل ایجابی وجود موضوع شرطست و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیحست  
 و زید را نیز نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقربست قال الله تعالی نحن اقرب الیه  
 من جبل لورید پتر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود محتاجست بواجب در بقا هم محتاج بواجبست  
 یا بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال فحیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین  
 قول برخلاف جمهور عقلاستستعار عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاجست حیث  
 قال عز وجل یا ایها الناس اتقوا الله انتم الی الله و الله هو الغنی الحمد لله لهذا قالمان  
 این قول برای بعضی ازین قباحست تجد و امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای  
 اثبات دوام احتیاج احتیاج انهم تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجبست نسبت کوزه و کلال را با آن  
 چه مشابست ماده کوزه که عناصر اربعهست مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الیست جل سلطان و صورت  
 کوزه که عرضست وضع نیز مخلوق حق اند سخنانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الی غیر برمانه  
 از سعادت آن صورت آمده باز آن حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از سعادت واقع شده نیز مخلوق حق اند  
 جل و عللا و بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند نه  
 خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور  
 عقلست و ما للتراب و رب الاسر باب بلکه میان ممکن و واجب نسبتیست معلوم الانبیه  
 مجهول الکلیفه که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود و لکن کینه شیء کانی الذات و لانی  
 الصفات و لانی النسب و لانی الاعتبارات و لانی شیء من الاشیا و بسبب چگونگیم با تو از مرغی نشانه  
 که با عتقا بودیم آشیانه به ز غنقا هست ناجی پیش مردم به مرغ من بود آن نام هم گم به و حق آنست که ممکن  
 در بقا هم محتاجست بعلت موجوده خود که بقا عیار تست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود در زمان

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونگی مقتضی باشد که اقتضا حقیقت با اختلاف از همه مختلف نشود و زمان ثانی  
 مدیهوم اگر مقدار حرکت فلکی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست که در حال آنکه این مذهب  
 باطل است که فلک حادث از زمانی است قال الله تعالی فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَعْوَاتٍ فِی یَوْمٍ مَّیْمَنٍ  
 و کسی که فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسی که فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام  
 تفاوت بین این دو غرض ممکن در زمان ثانی هم وجود را تقاضا نمی کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن نباشد واجب  
 شود و قلب ما هست لازم آید و آنچه میگویند الشیء عالم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممكن محض  
 بوجودین سابق و لاحق مراد اینجا وجوب بالغیر است یعنی واجب است باقتضای علت خود نه باقتضا  
 نفس خود که آن محال است پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصانع تعالی شان را و قیقه که بر  
 ممکن از وجوب فاضله وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن  
 بر صفحه روزگار نیافتد پس حال ممکن مثل حال زینی است که بمقابل آفتاب روشن شده تا قیقه که مقابل باقیست  
 و ستاره باقیست و چون غباری یا آبری بمیان آید و مقابل نماید از نور و روشنی اثر هیچ نماند پسیت او چون جان  
 و جهان چون کالبد به کالبد از وی پذیرد و البتة پس با نیمنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که  
 بر روی زمین است ظل آفتاب میگویند نه با نیمنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابست است چنانچه ظل  
 باصل که اینجا است هیچ مماثلتی و مشابستی نیست بلکه با نیمنی که چنانچه ظل را هیچ تحقیقی و اصلی نیست وجود او  
 همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که با هست  
 ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بر او از مبدأ فیاض گشته امر است انتزاعی چیز  
 با وی منقسم نشده و با بال موجودیه و منشأ انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسیده  
 آنهم امر است این المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی بال موجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفاتی  
 از صفات او - سوال وجود ممکن بدی است کسی که بصانع اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدر است  
 انتزاع کرده حکم بوجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شان منشأ این انتزاع باشد باید که منکر  
 صانع انتزاع وجود نکند و حکم بوجودیت ممکن ننماید - جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هرگز از منشأ  
 انتزاع خبر نداشته باشد و انتزاع نکند و حکم بوجودیت ممکن ننماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آینه



می بیند گو نظر باده آسمان نکرده است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه و آرب یا در آئینه همچنان هر که  
 ممکن را می بیند هر چند از فراطعیاوت و جهل از وجود متاصل خبر ندارد و حکم میکند بوجود در ممکن غایتی باقی الباب  
 همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود و در هر دو متاصل فصدیه  
 با دوی در سخن می آید پس ممکن را جز در تزیین و هم تحقیق و ثبوتی نیست و وجود این کثرت و همی باطل موجودیه  
 و احدی است که ازین کثرت در آن وحدت حقیقی خللی نیامده و گوی با امان تنزه آنرا از سید چنانچه نزدیک  
 در آن خانه رود و صورت های متعدد پدیدار شود همان نزدیک زید است چنانچه بود و هو الا ان کما کان  
 و اعیان العالم ما شئت من الخلق الو جود شمس لا اوم فی الکلون و لا المیس و لا ملک سلیمان  
 و لا بلقیس و فالکل عبارة و انت المعنی و یاسن بدو للقلوب متطایس و چون نشان این و هم وجود  
 این کثرت ذات واجب تعالی نشانه یا صفتی از صفات اوست نه فرض قاضان و نه اعتبار سقیران این هم  
 و هم متیقن است که نفی معتبران منتفی نشود و بنا ما خلقت هذا اباطلا یبغی انک فیکونا عا کاب  
 التاثر یعنی ما خلقته باطلا لا یترب علیه الاحکام و الا تاثر بل خلقته دلیل علی صانع سبیل الی معرفته فان  
 من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانه عن کل ما لا یتق بشانک فحقنا عذاب النار الترتیب علی عدم العرف  
 و الا یان محمد و ما چون نسبت بین ممکن و الواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات است  
 تعالی و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت و همی را عین واجب گفتند و عدم  
 ذاتی او را در نظر نیاوردند و قائل به اوست شدند و گفتند بر با سخی همسایه و غشبین و همه همه اوست  
 و در بوق گدا و اطلس شه اوست و لیکن مرتبه تنزیه را علی ثابت میکنند و میگویند و در انجمن فرق  
 و نهانخانه جمیع باشد همه اوست ثم باشد همه اوست و نهانخانه جمیع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی  
 مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت دارند محمد باشد و صوفیه شریعه که صحوه و اقا  
 بهر ساینده اند بشبه وحدت حقیقی در کثرت و همی حکم کرده همه از اوست میگویند و چون تمیق نظر کردی خواهی  
 همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَکَ لَکَ اَلا وَجْهَ قَوْلِهِ عَلَیهِ السَّلَام  
 ان اصدق القول قول اللبید الا کل شَیْءٍ مَّا خَلَا الله باطل دلیل است برین مدعا چه که با لک  
 و باطل یعنی آنکه کان با لکا و سیکون باطلا گفتن مجاز است و تکلف و معنی حقیقی تبا و آنست که با لک

و باطل فی الحال بل علی الدوام مخدوم این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک صوفیه وجودیه  
و مشهور است با صفات واجب یعنی با عیان ثابت کلمات واجبیه در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور یافته اند  
مشهور و گذشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم هم دست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت مجدد الف ثانی  
رضی الله تعالی عنه را چون حد بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین دریافتند و صفات  
را در و مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و بشیون و اعتبارات تعبیر نمودند و فراتر از ذات هم گفتند چنانچه علمای  
و جماعت شکر الله بهم بیان قائل شده اند و متبایا و انزایات و حدیث یحیی است و ممکنات را با هیچ یکی از مرتب  
ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر را نشان ظاهر شد و سعی بظلال کردند و آن اعدام  
اضافه اند یعنی نقائص صفات الهیه جلالتی که بنا بر تقابله در مرتبه علم ثبوت و تقریر یافته ممکنات را بیان  
مرتبه بظلال نسبت مذکوره ظاهر شده و حقائق ممکنات نیز در حضرت مجدد این راه ظلال مشهور و گذشته لاجرم  
الذی سببها الله تعالی و راه الوالله و الزوالی را بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال ادب  
و تحاشی از نسبت در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان زخمیه و از قول  
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله سبب علی الف حجابا من نورها و ظلمة لو کشف  
لا حرقت سبحات و وجهه ما انتهی الیه بصر من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد  
سوال از تقریر سابق ظاهر گفته که ممکن را با واجب نمیتوانی است که آن نسبت سبب است وجود ممکن را یعنی  
مصدری و بعلاقه همان نسبت ذات واجبیه یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن یعنی با الوجودیه و توار  
یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب مآخلاق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه  
واجب را اصل و ممکن را فاعل می نامند و چون بر مذهب حضرت مجدد الف ثانی در ظلال ممکنات را آن نسبت  
نه بلات است و نه با صفات بلکه با دایره ظلال است چون ظلال مغایرات و صفات باشد و اعدام داخل  
نه نمویست اما باشد لاجرم ظلال از ممکنات باشد و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محال است  
و منافق نصیحتی لا اله الا الله و لا اله الا هو خالق کل شیء چنانچه او را اعدام کرد داخل مفهومات  
بظلال اند نقائص صفات کمال اند مانند سوت و جمل و غیر و عی و صمم و کلم که در مرتبه علم و تقریر یافته باشد و خود  
یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام سبب تقابل منضغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ



بر آنکه ذات است که مایه الوجودیه همه اشیا است لا غیر **مجدد** و ما در تقریر سابق مذکور شد هست که ممکن است نسبت  
 با علت به هم نزدیک است اولی هم از وساطت است و نیز میتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب است  
 و معنی **أقرب** الیک من حیث النور و الیک من حیث الظلمه فی ظاهر شد و قاعده که نزاع عقلا متفرست که از ذات شی  
 بیش از چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده منقوض است بلکه اصل بطل از ذات  
 ظل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل بطل از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل بطل از ذات  
 ظل و هم از ذات اصل اولی اقرب است و همچنین اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات بحت  
 واجب تعالی شانه بکن اقرب است از شیونات و شیونات بوسی اقرب انداز صفات و صفات اقرب اند بوسی  
 از ظلال و ظلال اقرب اند بوسی از ذات وی و آنچه حضرت مجدد و نه فرموده اند سبحانه و تعالی در الوراثم و الورا  
 این درایت و در مراتب اقرب مراد داشته اند و در مراتب بعد فانه بعد فی الوجدان و اقرب فی الوجود  
 و الله تعالی اعلم **مجدد** و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان پیش از حجابی معلوم نمیشود  
 همچنین قدرت و ارادت عباد در میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامه الی حل سلطانه  
 پیش از حجاب سبجی مدرک نمی گردد و از اینجا مسئله سیر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت  
 ارتعاش که بدیهی است یعنی است بر وجود قدرت بنده که حقیقتی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود ساخته است  
 نه بر افتاد آن پس مذهب حیریه باطل شده و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجاب سبجی نیست مذهب قدرت  
 باطل شد و نسبت خلق حق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستغاف و قوله تعالی **خَلَقَكُمْ مِمَّا تَعْبُدُونَ** است  
 ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب سبجی مع الفعل ثابت میکنند و پیش از فعل نزدشان  
 تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت - سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان  
 هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دائره و هم است پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت و همی چنانچه  
 چو اب بناء عالم بر و هم متیقن است لهذا از قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بر و هم غیر متیقن است  
 لهذا از تو هم قدرت گویند سوال مناط تکلیف با اتفاق علما تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت پس  
 اگر در قدرت که مناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف بالایطاق جایز  
 باشد چه که و هم را تا امتناع است و هم چنانکه نگاه است و در ممکنات بطریق اولی و تو هم قدرت برجست احکام و زیارت

بیت المعمور که آسمان هفتم است یکسان است فاما الفرق بنمایا جواب اولاً آنکه تکلیف مالا یطاق جائز است اما تفصیلاً واقع نیست کریمه ولا تحملن لها لاطاقة لئلا یجهد بر جوار عدم وقوع آن دلالت دارد ثانیاً آنکه مراد از توهم قدرت که مناط تکلیف است آنست که نظر بر چیزی عاده قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عبد نظر بر ظاهر حال تحمل باشد لئلا بر چیزی عاده حج بیت الحرام مقدر بود و فرض شد و زیارت بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور قسم نوزدها بی حقیقت نظر بر امکان حقیقی یمین منعقد شود خلافاً انصاحیه و نظر بر امتناع عادی فی الفور حادث گردد و کفار لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال بیان آوردن بر ابوجهل واجب گشت و تبرک آن کافر شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدر نبود اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجهل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود و الله اعلم سبحانه و ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **سوال** در آیه نور که شش کوفه در میان مصباح است مقید بر آنست که بغرفانی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یستحکم فیها بالغد و الاصل ان رجالاً لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و انما انزلنا نورا یومنون فیها القلوب و الا بصائر یحیر یأم الله احسن ما عملوا و یرید لهم من فضله و الله یرزق من یشاء بکبر حجاب و به تعلیم چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده و الذین یقرءون انما هم لکسیر یقیمون یحسبوا الظان ما یحسب اذ جاءه لم یجد له ثبوتاً و جعل الله عندک فوقه حساباً و الله یرزق الحساب او ظلمات فی حجر یحسبونه من نور من فوقه من فوق حساب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یبده لم یکن یراها و من لم یجعل الله له نورا فاما که من ثبوت و به تعلق این آیت با سبق چه باشد **جواب** دانسته تعالی علم آنچه بر فقیر ظاهر می شود آنست که قوله تعالی فی بیوت اذن الله الی آخره قید کس شش کوفه در میان مصباح است و نیز آنکه طرف متعلق است بقوله تعالی بحسب الله لئلا یرى من یستأذنه یعنی یا وجود سایر نورانی از نورش تا فرش و بودن او تعالی وجود مایهات و قیوم استیفاء هدایت دینیه راه یا نطق بمعرفه و اذعان الی الله تعالی نیست مخصوص است بمرکز ابدیه بصارت که است فرماید و به تامل خداوند و آن هدایت منحصر است در اتباع شریعت و التزام مساجد که بیوت واجب التمسک

و ساکن اهل امت اندیشیم که قیما بالقدور و الاصل کمال طایفه دلیل است بر نیکی  
 عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام ذکر و آگاهی موصوف اندر بحال لا تقهریم  
 تجارت و لا یقیم عن ذکری الله عبارت از دوام آگاهی شان است و اینجا اشارت است بآنکه تجانی عن  
 دار الفرو و اجتناب از فضول مناجات مثل تجارت و مانند آن از ادعای حمیده است هر چند از نجانی  
 از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله  
 تعالی یجزيهم الله احسن مما عملوا و عده نعمای بهشت است قوله تعالی و ان من یذکر الله فی  
 فضله اشارت است بمعاملات حق با دوستان خود قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسراب  
 بقیعة الیه بیان است این مدعا را که ریاضات کفار و اعمال شان شمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست  
 و الذین کفروا الا یهدیهم الله لیقروا و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که در ظاهر  
 دوران حسن معلوم میشود مثل صدقات و صلوات حام و کف نفس از ایدار خلاق و عدالت و ترحم و مانند آن  
 چون ایمان شرط قبول اعمال است این اعمال این قسم اعمال شان مانند سرب است که از دور نشانه امیدوار  
 کند که سیراب کند چون نزدیک بوی رسد بجز سرب و اندوه نافرید و قسمی ظاهر القبح است مثل بت پرستی و ظلم  
 و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است  
 و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضی فوق بعضی است چهار درجه ظلمت که  
 که در کفایت شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم خلق است و مصاحبت شان در  
 لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بنزله ظلمت دریاست و دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی قبا  
 اعمال این هر دو ظلمت از آنها ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت موانع حاجی  
 و مصاحبان بد که در آخرت دوری آرند و کنند و گویند یا لیتین کما آخذن فلا نأخذن یا لیتین  
 و یبیک بعد المیزر قین فیلس القریسین این بنمایه ابر است که بالا آن سایه کرده و الله اعلم  
 مکتوب دوم نیز بحضرت شاه علام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب  
 شفیق مهربان من سلامت رفته سامی چند و پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رفته رفته بود چون

فقیه بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود از نخبیت بجاوب آن پیرداخته بودم معاف دارم که اکنون متوفی  
 دو رقم دیگر سیدنا چارچرخ معالومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند  
 ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وما کان منه خطأ فمینی والمسئول من الله العفو  
 والعفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است ازوه لطیفه پنج ازان را عالم  
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که بنی است لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو سرایت دارد  
 و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مراتب است پنج لطیفه عالم را پنج آفتاب بر فلک است  
 و بسبب مقابل و صفای آئینه زجاجی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار  
 میگردد و حال آنکه آفتاب از اوج خود بیرون نکرده بچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و فنی و اخفی که مقرر نهاد  
 فوق العرش است کریمه قل الله و من اولی و ما اقرتکم من العلم الا فکلی که در شان آنهاست  
 درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها توسط نفس و درین انسانی بهیودا شده و آنچه در احادیث وارد شده که  
 ملئکه الموت روح انسانی را از بدن ترغ میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند  
 اینهمه از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن لباس بدون جسم تصور نیست بهتر باید دانست  
 که تا لطائف عشره انسانی مرکب و مصفا نشود و لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر و ابتدا بر کیه  
 لطائف عالم خلق می پردازند بر ریاضات و مجاهدات و جذب پنج کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف  
 عالم امر هنوز نکرده و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود و در افاق صفائی می بیند که کسب  
 می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و ماه و آنرا سیر ارقامی میگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به ترکیه عالم  
 امر می پردازند و در طریق نقشبندیه که اقرب طرق است اول ترکیه عالم امر می پردازند و انوارشان در قلب  
 روح و سر خود در خودی بیند و آنرا سیر نفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سکینة یهضما یا تینا  
 فی الا فاق و فی انفسهم تدر صوفیه کنایت ازین دو سیرت قدما نقشبندیه بعد ترکیه لطائف  
 امر تصفیه نفس و عناصری پرداخته و مجدوب با هم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی  
 موجود است و سوا او تعالی هیچکس نیست چه موجود نیست و بقول حضرت مجید و صفات ثانیة حقیقه تیز و جوی  
 در خارج اند و دیگر صفات موجود اند یعنی آنکه مشارا انشراح شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه

سیر ارقامی در سیر نفسی و سفر در وطن

صفات را زاید بر ذات نمی گویند و در خارج سوار ذات هیچ چیز را نشأت وجود نمی کنند و گفته اند که حق تعالی چون  
 ذات و صفات خود را جملاً و انستہ مرتبه اجمال علمی را وحدت می گویند و چون تفصیل و انستہ مرتبه تفصیل علمی را  
 احدیت می گویند و عکس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعیین روحی و تعیین مثالی و تعیین جسمی  
 گویند و این را تسریلات خمسہ و صفات خمسہ گویند و چون عکس و ظلال را عین ذمی ظل گویند که آن صفات اند  
 و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات و انستہ افاضل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات  
 موجود نیستند می گویند الایمان ما شئت را شئت الوجود اما حضرت مجدد و صفات و امثال ایشان  
 که بصیرت قویہ دارند می گویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر  
 فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث انکار علم میکند آن را شان  
 العلم می گویند و کذا شان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والآلة والطام والتکون صفات گویا فرع شیدوات  
 اند و عکس آنها فرع حکما اعتباراً و سمع و بصر و غیره که در ذات اند از شیدوات می گویند و صفات زاید و عکس  
 و فرع شان و حکما و صوفیه وجودیه همان شیدوات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات می گویند و صفات زاید  
 ثابت نمی کنند و اعتبارات شیدوات با هم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود تغایر صفات از ذات  
 ممکنات را که مصدر شر و قلیح اند عکس صفات نمی گویند و تجاشی میکنند از آنکه کس نخینس را حاکی صفات  
 مقدسات گویند مگر جماعه معصومین اعنی انبیاء و ملائکه را برای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت  
 آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکس ظلال صفات اند که عبارت اند از اخص و صفات  
 که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با نوار صفات منور شده اند آن ظلال صریات و مبادی تعینات  
 ممکنات اند و در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوار ذات و صفات نمایم هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارج که ظل  
 خارج حقیقی است حق تعالی عکس ظلال را با وجود ظلی موجود ساخته و نشاء احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده  
 و در صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از دست باید گفت و چون عالم عکس ظلال اند و ظلال عکس  
 صفات اند و صفات عکس شیدوات و شیدوات مندرج در ذات حق تعالی از ذات ممکن بکس قریب  
 تر است و هم از صفات که حضرت مجدد و صفات فرموده اند که هر چند احد المتغایرین از متغایرانی اقرب نمیتواند شد و عقل  
 اقربیت بین المتغایرین تصور نمی تواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریب تر است

شرح  
 این  
 کلمات  
 در  
 این  
 کتاب  
 در  
 این  
 کتاب

فی  
 شیدوات و عکس

فی  
 شیدوات و عکس



واصل الاصل نسبت بطل از نفس تطل و از اصل او قریب تر است و کما: اصل الاصل الاصل اقرب است نسبت  
 بطل از اصل او و اصل الاصل او و اگر خواهی که مدعی استعول سازی باینکه این نسبت که بر سر  
 اصل ایجابی وجود موضوع شرط است پس در وقت عدم به موضوع تطل اولی اهم میست و سلب بسیط صحیح است  
 در وقت انعدام زید زیدیه صادق نیست و زید پس زید صادق است پس اول باید که زید را از علت خود  
 نسبتی بهم سر که شمر وجود او باشد بعد زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعد است و مقدم است بر عمل ذات  
 وی بر وی پس علت اقرب انداز ذات او اینست تقریرات برای ایشان قلب مشکک است و اگر نه که میسه  
 شخ أقرب إلى مرتبة حبلى التواریخ برای بیان بالیقین کافیه است آری برادر با وجود اقربیت و احب  
 نسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعد گشته و حجاب میان واجب و ممکن غفلت است از واجب تعلق  
 علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیت که بغیر عالم تعلق و اوردیا علم حضوری که بذات او تعلق و اوردیا که قول  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم حجاب به النور کنایه باشد از علم که علم این نور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه و سلم  
 ان لله تعالى سبعون الف حجابا من نور و ظلمة که آیه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت  
 ظلمانی است و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال  
 اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیاء را فرستاد و اولیاء را تا بان شان گذاشت تا حجاب از میان بردارد و آتش  
 محبت در دلهای سالکان افروزند نسبت عشق آن شعله است آن چون بر فروخت به هر چه جزه عشق باقی  
 جمله سوخت به قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون دست و پا  
 بنده را با خدا قرب بهم رسد و این قرب که دست و پا بر سر تپ فی قنای دارد لا یرال عبدی یتقرب الی  
 بالنواقل از آن خبر میدهم پس هرگاه بنده را قرب بیچون بهم رسد و ظلال او در عالم مثال بصورت  
 دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بنید که بفوق سیر میکند تا بعدیکه دایره ظلال رسیده خود را داخل دایره  
 پستتر متلون بلون ظلال پیشتر محمل و فانی و این دایه بقار آن بنید و همچنین بنید خود را که سیر میکند و اصول  
 آن تا انتها دایره ظلال بقدر حوصله خود و اگر نه آن دایره فی نفسها با یکدیگر دایره نهایت ندارد -  
 نسبت به جنبش غایتی دارد و نه سعدی را سخن پایان به بغیر نوشته مستقی و دریا بچنان باقی به قمار قلب  
 روح و سر زخفی و اتحق و در ظلال اسما و صفات الهی در همین جایست میدهم مگر انخی را با لاتر همه سالی است

پیشتر طی و ابره طلال که مبادی تعینات ملکات است غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع  
 میشود که آن مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و وصول بدان بالا صالیه منحصر بانبیاست علیهم السلام  
 و دیگر از احاصل میشود که پورشت و طفیل تجت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیاست بحسب ظهور و نه  
 بحسب بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را و اعتبار است کی قیام بذات و آن روحی است  
 و آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدر تیه آثار و حیثیت تربیت ملکات و آن روحی است و آنرا ظهور  
 میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیاست و حصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت  
 انبیای نام دارد و فناء نفس درین موطن میسر میشود چنانچه وصول بمرتبه طلال و ولایت صغری و ولایت اولیا  
 نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملار  
 اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت است و وصول بدان مقام بالا صالیه تعلق دارد  
 بمنصب نبوت انبیا که اسم بحسب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق ولایت  
 انبیاست و اکل ترین از امتنان هم بحسب کمال متابعت انبیاست بدان درجه و اصل میشود **ثُمَّ الْوَكِيلُ**  
**وَقَدْ بَيَّنَّا الْوَكِيلَ** یعنی ازین مقام است ارباب کمالات و ولایت اصحاب الیمین اند **ثُمَّ الْوَكِيلُ**  
**الْوَكِيلُ وَثَلَّةٌ مِّنَ الْوَكِيلِ** و ارباب کمالات نبوت سقرین اند **ثُمَّ الْوَكِيلُ** **الْوَكِيلُ**  
 یعنی من الانبیاء و **وَقَدْ بَيَّنَّا الْوَكِيلَ** یعنی من امته محمد صلی الله علیه و سلم و هم الصحابة و کثیر من امتهم  
 و جماعه من ائمه السالطین و جماعه فی آخر الدوره بعد تجدید الدین بعد الف مائه من الجوده در کمالات نبوت تجلی  
 و ایمنی است بپایه اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجب است از دریای کمالات نبوت  
 این هر سه دوازده با هم مثل ابره و اسمر است و مثل مرکز و محیط نوعی با هم تفاوت در مرتبه دارند که بر ادلی الالبصا  
 ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه این از کمالات قدسی آیات حضرت محمد و هم حضرت ایشان عرود الوثقی و از سال  
 شواهد تجدید حضرت دلیل التجدید بعد الاحد ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شایسته  
 استقامت و در سه دوران پیش می آید و تقسیم و تاخیر تسلیم آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرماید  
 یکی راه حقیقت کعبه ربانی که آنرا سراسر اوقات غفلت و کبر یا دنو صرف بچون تعبیر میفرمایند و بالاتر از آن حقیقت  
 قرآنی است که آنرا عبودیت و سحت بچون تعبیر فرموده اند و بالاتر از آن حقیقت صلوة است که آنرا بکمال سحت

و ولایت کبری و ظهور و بطون

و حقیقت کبر حقیقت صلوة حقیقت قرآن

بجای تعبیر فرموده اند بالاتر از آن مقام عبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر  
 نظری است اگر میسر شود بلا بودی اگر اینهم نبودی و دیر قدم گاه تا حقیقت صلوٰه است که منتهای مقام  
 عابدیت است میفرمایند وقف یا محل فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوٰه  
 بولا نگاه نیست آن صلوٰه است که از مراتب و جوب برای مرتبه تنزیه صرف صادر میشود راه دوم بعد کمالات  
 ثلثه و اربعه محبت است که خلعت محیط آن وارثه است و آن مبدأ تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت الهی  
 گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهر نمی شود که محیط آن صرف محبت است  
 که مبدأ تعین موسی کلیم الله است علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت است چون بدان مرکز  
 رسیده می شود آن مرکز هم دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت مخرجه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی  
 گویند و آن مرکز و مبدأ تعین احمدی سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت  
 صرف است که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک او احمد صلی  
 علیه و سلم و همین دایره محبت را چون باجمال بی ملاحظه خلعت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین  
 جی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود بالاتر از این مقامات مبادی حقایق تعینات  
 انبیاء مقامات تعین است که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از تضائص  
 سرور پیچیدگی است صلی الله علیه و سلم لی مع الله وقت لا یسعه فیها ملک مقرب و لا بنی مرسل  
 اشارت همین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولتان اولش خواران سرور باطفیل او علیه السلام ازین خوان  
 نعمت اولش عطا گشته اگر بادش بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبقت مکن و غفلت سرور انبیاء  
 از اینجا ظاهر میشود که اولش خواران ادباین دولت مشرف می شوند حقیقت عدم و برپلوی حقیقت قرآن  
 و دایره سیف قاطع در پلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل  
 ولایت کبری چون نقص راقا اتم آنجا دست میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد و الله اعلم در اینجا دو شبهه خاطر  
 می خلد که حل آن از مکتوبات حضرات بدست نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد در راه ولایت حقیقت محمدی  
 صفتی العلم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده پسر نشان العلم ظاهر شده پسر حقیقت  
 جامع ظاهر شده و به تطبیق درین مکشوفات پنهان فرموده اند که گاه باشد که ظل شی بصورت اصل ظاهر

ولایت الهی و ولایت موسوی و ولایت محمدی و ولایت احمدی  
 تعین بحقیقت وجودی

و حقیقت صوم

میشود و پسترس چون باصل میسرند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود وظل بود اصل نیست اینها  
 صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون نشان العلم که مری صفت العلم است رسیدم دریافت  
 که حقیقت محمدی نیست پسترس چون نشان جامع رسیدم که نشان العلم جزو نیست از اجزای او دریافت شد  
 که حقیقت الخالق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر کشفیات ظاهر شده که تعین اول تعین  
 وجودی است و پسترس از آن ظاهر شده که تعین اول تعین جبری است و شاهان مقال فرموده اند حدیثی است  
 کنت کناز خفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب  
 سر بر نهاده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دوره حسب تفصیل  
 صدر بیان فرموده اند پس از اینجا لازم می آید که نشان العلم جامع ظل تعین جبری باشد که سابق بصورت اصل  
 خود را دانهوده بود و این روانا باشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم عین ذات است بتغایر  
 اعتباری و صفتی بحسب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم یا صفتی العلم باشد و شجره و نم است  
 که کمالات نبوت عبارت است از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری  
 و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در ششویون و اعتبارات من حیث الظهور  
 و البطون پس بعد قطع مراحل صفات و استسعاد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام  
 چه معنی دارد پس در العبادات آن قربت حقیقت کعبه عبارت از سروقات عظمت و کبریا است و این اضافت  
 بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سروقات ذات اند - سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر العلم العظیم  
 و اسم الکبیر انما طلاق سروقات بران از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبیر یاء ردائی  
 والعظمة ازاری فمن نازعنی فیها اخطأ فی ناری انار و در اینجا پنجم سائر بدن انسان اند  
 همچنین صفت عظمت و کبریا الهی مانع اند از ظهور و درک البصا حیث قال لا تکره که الا بصمک اکره  
 لهذا اطلاق سروقات مجسم گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و  
 صلوة و سست بچون است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم عبارت از صفات  
 سلویه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و له یکن له کفوا احد  
 و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات

بجست است چه معنی دارد و مگر صوفی در خیالات رجوع قهقری میکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم  
 ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دایره صفات اندازد لایست کبری لیکن شاید که  
 حصول بعضی تفصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات  
 باشد لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر نفی گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم  
 و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید بگویند و آن آنست که ذات حق سبحانه  
 در خارج موجود است و صفات ثانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبيه اضافیه هم  
 در خارج موجود اند بدین طوری که انتشار استرغ آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود  
 در آن موطن ابوت زید ممر و راهم موجود است بدین معنی که انتشار استرغ آن در آن موطن موجود است و همی  
 و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمر نسبتی است که اگر عاقل  
 موجود شود حکم کند با بوت زید ممر و راه حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند و سوار  
 شان پنج چیز در آن موطن موجود نیست پسر علم حق سبحانه ذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شده  
 پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبيه اضافیه نقایض  
 صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از آن دایره ظلال ناشی گشته و از دایره ظلال دایره امکان در مرتبه علم پدید  
 و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است خلل راه نیافته ازین تقریر  
 ظاهراً گشته که کمالات اسوار مرتبه علم وجود ظلی و و همی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را  
 و موطن است یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم واجب دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست  
 که از محض با وج سیر و و نه انقلاب مابین است که ممکن واجب شود که این محال است بلکه عبارت است  
 از آن که بجزب انبیاء و اولیا مجتبی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب نبوده را با ظلال اسما  
 و صفات و ذات واجب معینی همچون حاصل میشود و ترقی در آن معیار در عالم مثال بصورت سیر مکانی تمثیل  
 میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و محال و تما و دیده میشود و چون بصورت چون بنظر کشفی و دیده میشود  
 چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را بسین قحط تعبیر فرموده بود و در ذیل اکرم صلی الله علیه و سلم هم چنین  
 را بصورت زن سیاه فام و دیده غرض که همچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست

وقال قائل  
 زید با عمر و گویا گویا گویا  
 زید با عمر و گویا گویا گویا  
 گویا گویا گویا گویا گویا  
 گویا گویا گویا گویا گویا

که دایره ظلال که آنرا ولایت صغری می‌نامند که بنده آنرا در مرتبه علم و اجبی اول صوفی بدان واصل می‌شود  
که اصل اوست و دایره صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات  
واجبی که در مرتبه علم او تعالی موجود اند آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و ادبی  
عبارتست از تجلیات ذات بے پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجودست نه در خارج اول  
صوفی را معینیت با ظلال بهم میرسد پیر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پیر با ذات محبت که بهم در مرتبه علم موجودست  
و آن منصب بنیاست چون از اینجا صوفی بطیف غنی علیه السلام ترقی کند او را معینیت بهم میرسد با صفات اضافیه  
او تعالی که در خارج موجود اند از آنجا که تعین وجودی و تعین جی و خلقت و محسوبیت که صفات انبیا و اولاد و اولاد  
است سر اوقات غفلت و کبر یا وسعت چون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلویه که حقیقت صیام  
لیکن با معبودیت صرفه که آنهم از دایره صفاتست کمال معیت بهم نتوان رسید لکن فایده این العابدیه و المؤمنین  
اما محبت مقابله عابدیت و معبودیت معینیت بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه  
و سلویه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقه است که آن تشبیه ذات او تعالی تشبیه لایعین و لا غیرست  
و بالاتر از آن مرتبه ذاتست که در خارج موجودست و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجودست آنرا مرتبه  
الاتعین گویند تا آنجا که یکس را جو لا نگاه نیست که معینیت فرع محبتست و محبت فرع معرفت و واجب برترست  
از آنکه علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سر و سر غیر این صلی الله علیه  
و سلم و بعضی اولش خوانان او را سیر نظری در آن مقامست استحقاقی عهد بالا فوق الاعلی  
اعنی علی شواهد الامکان ثمودی الجبار ذوالقرن فَنَلَّ لِي فَكُنْ قَابُ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰی انکلام که  
هنگام سیر نظری صفات حقیقه قاب قوسین و هنگام سیر نظری ذات مقام او ادنیست چه که در مقام نظر  
بذات منظور قوس و جویست لا غیر و در مقام نظر بصفت بوی از امکان باقیست احتیاج الصفتان  
الی لذات من غنی عکس باین تقریر هر دو شبه نخل می‌شود که رجوع صوفی تهری لازم نمی آید و فرعیست  
شان العلم و شان الجاسع از تعین جی تیر و رست می آید که آن شان علم و شان جامع در مرتبه علم متحققست  
و متحقق آن در مرتبه علم فرع محبتست که در خارج موجودست کنت کنز اخفیا فالجبت ان اعرف  
بر آن شاهدست والله اعلم اصل قلب و دایره ظلالست و اصل آن ظل که مرئی قلبست در مقام

و در مرتبه علم کبری

و در مرتبه علم کبری

و در مرتبه علم کبری

و در مرتبه علم کبری

صفات مست و مرتبی آدم است چون فناء قلب در اصل او صوفی را حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم  
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق ابراهیم و فوح علیه السلام است آن  
 زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود  
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون نخی هم در اصل خود فانی شود که شقیق  
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود ولایت عیسوی هم او را باشد و چون نخی هم در اصل خود فانی  
 شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد اختی زیر قدم آنحضرت است و اصل اختی شقیق اوست علیه الصلو  
 و السلام ضمنیه از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آن که یک ولی در ضمن دیگری باشد  
 پس هر کما لیکه متضمن بر وزن فاعل ابراهیم رسیدنی اختیار متضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه  
 مای کلان مای خور در ذکر کم گیر و هر جا که مای کلان سیر کند مای خور در هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد پس  
 ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر را دست دهد از ضمنیت صغری گویند و هر کس ضمنیت بارسول اکرم دست دهد  
 او را ضمنیت کبری گویند ابو بکر رضی الله عنه از ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود  
 ما صبت الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر و رسول فرمود که من و ابوبکر و سوار یکم در دست  
 اسپ من سبقت کرد و حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مزار صاحب رضی الله عنه ما را  
 بضمنیت خود بشارت داده بودند نه بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شید  
 و در ضمن ایشان بودند ضمنیت کبری توسط لازم می آید و ایشان شید این عاصی را بضمنیت خود بشارت  
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال و المسئول منه حسن العاقبه -

ضمنیت صغری

مکتوب سوم نیز شاه غلام علی صاحب حل اشکال وارده بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على رسول الله و آله و صحابه  
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریق میفرماید نصف ساقل این دایره یعنی ولایت کبری متضمن  
 اسما و صفات نامده است و نصف عالی آن شش بر شین و اعتبارات ذاتیه بعد از آن اگر بمحض فضل الهی مقام

صفات و شیونات ترقی واقع شود و سیر در دایره اصول آنها خواهد بود و از گذشته این دایره اصول آن اصول است  
و بعد از طی آن دایره قوسی ظاهر خواهد شد و از آن دایره غیر از قوسی ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما و صفات  
که مذکور شد اعتبارات اند و در حضرت ذات که مبادی صفات و شیونات گشته این همه تفصیل اسم الظاهر بود که  
یک بازوی طیلان است و اسم الباطن هنوز در پیش است سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بے آنکه  
در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ  
در صفت العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلم ملحوظ ذات است و پس پرده صفت زیر که علیم ذاتی است  
که مراد از علم است فالسید فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السید فی العلیم سیر فی الاسم الباطن  
و قس علی هذا سائر الصفات و این اسما و صفات که با اسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیات  
ولایت ملا را علی و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک خیال کنی حکم  
قطره وار نسبت بدربای محیط در گفت نزدیک است و در حصول و در رشتن این سیر واقع نموده اند که گویا  
برای سیر در دایره بسیار می رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار قنای شیری ظاهر شد و بعد دخول شهر  
ظاهر شد که این شهر از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون و اعتبارات است و تیر علیات  
مراد اصول این مراتب را و اصول آنها را و نتهای اعتبارات ذاتیه است در آن مقام ملاحظه نموده اند که آیا  
این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته و آن ظل این  
تعین اول است و سیر یک فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود و این عبارت از مکتوب  
طریقہ دولیت و ختم از جمله اول انتخاب است ازین کلام عزیز انکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت  
از تجلی ذات بخت است زیرا که اگر صفاتی از صفات زائده اند پس باعتبار وجود یا انقضاء نصف ساقط دایره  
اولی از ولایت کبری است و اگر از صفات غیر زائده اند که اعتبار خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیونات  
و اعتبارات گویند و نصف عالی وارد اولی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات  
حقیقه ثانیه که حیات و علم و قدرت و آزاده و سمیع و بقیم و کلام و تکوین اند این همه داخل صفات زائده است  
و اصول این همه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول این همه در قوس اند و این همه صفات  
باعتبار وجود بالذات المقدمه در دایره ولایت علیات بلکه ذات که در پس پرده صفاتی از صفات است



ابرهم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العلیم بالا گذشت پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام  
 اگر در مرتبه ذات بخت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بخت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و رست  
 و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سر اوقات عظمت و کبر یاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که  
 وسعت ذات بیچون است و معبودیت صرف و خلقت و محبت و محبوبیت و تعیین جودی گفته اند و این همه  
 داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقه که پایان تر از صفات حقیقه اند چه که  
 صفات حقیقه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم است ترا شعری  
 از صفات نیست صفات حقیقه نزد او هفت است پس البته رجوع تفرقی لازم می آید و حل اشکال منحصراً  
 در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود غیر آن صفات اند که در ولایت کبری  
 و علیا گذشت لیکن استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق  
 اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن ازین احتمال ابا می کند و آنچه آن مهربان از طرف  
 خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم است یکی اضافی دو هم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی  
 بذات او تعلق دارد و دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر پیچ فائده نمی کند چه که هم اقسام صفات داخل  
 دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و سپس  
 او را مجموع شش و تیر آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند انهم حل اشکال  
 نمی کنند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و امتیاز خارجی از ذات دارند و دوم گنجایش زیادتی  
 ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفسها و دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم  
 مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چه که صفات زائده لا اندراج در ذات چه معنی دارد که منافعی زیاد  
 است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود بالانفسها و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه  
 قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و این همه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات  
 بلکه عین ذات اند و مستحق بشیوئات اند همه در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفسها و  
 در دایره علیاست من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجد در جنی الشرحه که بالا مذکور شد هیچ  
 صفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط و جواب خط آن مهربان فقیه جمیل

تقریب کثر الیه ملاحظه کرد و از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروه الوثقی در جواب ایشان معروض داشته اند و مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن چه صورت دارد و حتی و ما از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الا قدس معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است پس عباد از اسما و صفات و شایون و اعتبارات و تشریفات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن سخن است چگونه این معامله بذات صرف تعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب تحقیق کعبه را که عبارت از سه اوقات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله در این وجود و عدم است دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شایون و اعتبارات پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که اعتبار سجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بچه معنی است جواب این نوشتن تفصیل بنحو این تقدیر بداند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شایون و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند مشفق من ازین دو مکتوب جناب عروه الوثقی رضی الله عنه و عن اسلامه و اخلافه نیز حل مشکل نمی شود چه اگر بعد از انقضای جمیع اسما و صفات و بعد تمام شایون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است بملاحظه مبادیت صفات و بعد ترقی از تشریفات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال است و معانرت اعتبار سجودیت و معبودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بچون و مانند آن از اعتبارات و شایون است که سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از زمینه اشکال تقدسی بخشید فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض داشته بودم اگر ان حق و صواب است فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی المظلمة المدحنة الخاطئة اعتقاد کردن صاحبان بر آن واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مبارزه منظور نیست

حاشا و کلام اینچه شاه این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاه این در کلام آنحضرت اعلیٰ منزل می بود من  
 این جواب را نسبت بخونی کردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهر بان من** در صورت  
 اتحاد و ملوک تعارض در میان نبودن و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بند و باین  
 تقریر که صفات و شئون و اعتبارات که در مرتبه علم تقریر دارند در ولایت تجلی میشوند ذات بحت که هم در مرتبه  
 حضرت علم تقریر دارد و در کمالات نبوت تجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت ذات بحت تعلق دارد و اینهم صحیح است  
 و اگر نفی کرده شود گفته شود که ذات بحت تعلق ندارد و ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت عروه الوافی  
 و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا در تو هم منتفی که عقدا و شکلا اند و میسرغ بدام افتاد و بهیو سجا بعد  
 و را الورا ثم و را الورا ثم و را الورا ذات الله و را وجود هم است اینهم درست می شنید که در کمالات نبوت  
 فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه همه صفات العلم است که ذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است و بعد  
 حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجی و واقع میشود بلکه در صفات اضافیه و جبریه  
 مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین و وجودی و تعین جبر و مانند آن و صفات ثنائیه حقیقیه خارجی و داخل  
 دایره لاتعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود ذات بحت هنوز و را الورا است  
 که و را وجود و عدم است و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سجا نه و را اینهم است العجز  
 عن ترک ادراکها و ادراک لا غیر اینچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این درایت نه با اعتبار حجب است که  
 حجب تمامها را رفع گشته بلکه با اعتبار نبوت عظمت و کبر یا است معنی این عبارت در عقل ناقص چنان گذرد  
 که حق تعالی از بنده اقرب من جبل الوریست و جبابها که در بیان است از دو جنس است که رسول میفرماید صلی الله  
 علیه و سلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت است  
 که ناشی است از کدورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبر یا راوست تعالی و تقدس و چون  
 لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم و قالب و نفس پس ده هنر حجاب حصه هر لطیفه  
 از لطائف سبعه است فناء نفس در ولایت کبری و فناء لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن  
 در دایره اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت  
 و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معاملة خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا آنجا رسد

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سراوقات عظمت و جلال در دایره کبریا حضرت مجذبه رضی الله عنه  
میفرمایند بعضی از مکمل مردان باشند که درون سراوقات عظمت و کبریا بطیفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا  
جا دهند و فعل معمم با عمل معمم ای فرزند این معامله مخصوص بهیئت و حال انسانی است که از مجموع  
عالم خلق و عالم اورا ناشی گشتن ذلک درین موطن نیز رئیس عنصر خاک است شفق من از یافاتی  
و سیر نفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت جذبه نقشبندی و مجذوب سالک و سالک مجذوب متفلسف و فرموده  
بودند متشققا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از ان بسبب کدورت  
از مولای خود با وجود اقریت بعید و مجهول گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین در طبع بیرون کند  
و این عوارض کدورت بامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مریخی او باشد ظلمت را در مقابل  
آفتاب چه یار الهذا انبیا بدو وجه از آنکه کدورت انسانی گردید یکی آنکه اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر  
بجواب و عناصر تعلق دارند از انبیا ان اعمال صالحه تصفیه نفس و عناصر دست میدهند این را سلوک  
میگویند که سعی بنده در ان دخل دارد و دوم آنکه انبیا مریای صفات اند که در ذات ایشان حق تعالی  
تأثیر داده است که از محبت و مصاحبت ایشان بے اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان که در  
و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل آفتاب بے اختیار ترارت و نور دست میدهند و چون کدورت حجب بر طرف  
میشوند وصل بچون دست دهد این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون کمالات ظاهری و باطنی پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم  
نمودند و از صحابه این علوم و انوار قرنا بعد قرن و باستان بواسطه سیر سلوک عبارتست از انبیا  
ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او بواسطه از رسول کریم یابی واسطه رسیده و این نتیجه ترکیه  
لطائف عالم است در طرق صوفیه پیشینه و قادریه و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید را  
اول بر ریاضت اربعینات و امثال آن دلالت میفرمایند تأثیر صحبت پیر کامل هم در ریاضات  
شان می باشد و اگر نه فقط ریاضت چه کار میکشاید پیرت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را  
مصفا میکنند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل  
ستاره و بلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس

و عناصر مید هاین سلوک است و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود و آفاق می بیند بعد سیر کامل  
 کامل توجیه کار آدمی برسد که در آن مرید را هیچ غلی نمی باید سیر کت توجه اول طائف عالم امر و از حقیقت ترستی  
 کرده و اصول خود با فانی میشوند و ترکیه لطائف عالم امر و فناء هر یک از آن در اصول نشان دست  
 مید هاین را سیر انفسی میگویند و این جذب است و مرید که انجمن تربیت کرده شود و او را سالک مجذوب  
 میگویند و درین سیر جذبی آنچه مریدی بیند از استنارة و ترقی و وصول با جمل و فناء همه در لطائف  
 خود و خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند رضی الله عنه از جناب الهی طلب کرد که ای  
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد و لهذا حق تعالی حضرت خواجہ رضی الله عنه را بتقدیم  
 جذب بر سلوک الامام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه  
 نقشبندیہ ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق شایع کرام که شروع در ترکیه نفس  
 می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می در آیند و الی ما یشاء الله آنجا عروج می نمایند از اینجا  
 که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندر لاج یافته است و این طریقه اقرب طرق گفته چه حصول  
 ترکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران  
 سیر عالم خلق را قصد اضالیع و انسته اند و بیگاری شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که  
 سالکان طرق دیگر بتقدیم ترکیه بر ریاضات شاقه و مجاهدات شدید و قطع بادیهای صورت عالم خلق نموده  
 چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذافر و روحی افتند بسبب است که باین انجذاب قوت  
 کنند و بچونی آن عالم از چون حقیقی باز دارد و در نی مقام سالکی گفته که سی سال روح را بچند ای پرستیدم بخلاف  
 بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد التذافر ترقیات میفرمایند التذافر و روح ایشان  
 و رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماع را که جذب بر سلوک مقدم میکنند  
 مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجذوبه که اینها جذب و سلوک با هم خلط  
 کرده اند اینجا حاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجذوبه با هم خلط کرده اند و التذافر  
 چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس ذکر سانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تملکات و قرآن و نماز و فدا  
 در مقام کمالات و روح اینجا عت سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیہ مجذوب سالک اند

سیر آفاقی و انفسی  
 سالک مجذوب

بانی سالک

که جذب را که عبارت است از برگشتن پیر بهمت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس و دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تا شریعت و صوفیان و دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید است از حقیض امکان تا لطائف عالم امر و اصول خود فانی شوند و از ان ترقی کرده باصول آن و اصول آن رسند سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر افاقی است و سیر عالم امر که جذب متعلق است سیر انفسی است و سیر صوفی را از حقیض امکان تا اولیه و ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر بکره در دوازده ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و اما میگوید در عروج است و چون تزلزل میکند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیاات و انقطاع از خلق و تزلزل عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد و میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت روحی است و در نبوت روحی و از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل است از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی است و بهبوطی در عروج هر دو را روحی است و در بهبوط هر دو را روحی و از اینجا غایتی مافی الباب و مرتبه بهبوط نبوت بکلیه و بخلق است و در بهبوط ولایت بکلیه روحی نیست باطنش بحق است و ظاهرش بخلق - سرش انیس است که صاحب ولایت مقامات عروج را تا تمام کرده تزلزل کرده است لاجرم نگرانی فوق دانسیک اوست و صاحب نبوت مقامات عروج را تا تمام کرده بهبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق است بحق جبل و علافا فم فان بده المعرفه الشریفه عالم تکلم به احد - فناء نفس در طرق و دیگر مشایخ بسا و در ریاضات پیش از فناء قلب حاصل میکنند و در طریق قدما نقشبندیه بعد فناء قلب چو که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که آنچه به سلوک در ریاضات دست میدهند به صورت فناء نفس است حقیقت فناء نفس در ولایت کبریه و کمال آن وفاء عناصر در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم به شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و فواید دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم بحمد الله والصلوة والسلام علی رسول الله محمد وآله واصحابه اجمعین - شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سانی و استفسار بنده مسئله

رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصفا فرماید که علم دو قسم است علم حضوری و علم حصولی  
علم حصولی عبارتست از حصول صورته الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنا بر این علم نشان آن بر شاعر  
و حواسست نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را استخراج مینماید قضایا  
بهم رسانیده از صغری و کبری تبلیغ بر می آرد پس نشان این علم بر شاعر و حواسست و آنچه علم بمغیبات  
بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاهد بر غائب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد  
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده است دانسته و بینماید و حکم بحکم  
و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و الآلام آفریده نمود و لذات و الآلام آخری گردانیده تا از مشاهده  
حاضر قیاس کرده خست و ناراد را دریابند و خوف و طمع بهم رسانیده اشغال را و امر و نهیها از مناسباتی بجا آرند حاصل  
این کلام آنکه علم حصولی منحصرست بر آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا متشعشع و مستفاد از محسوس باشد  
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقاتست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَ کَیْفَ تَعْلَمُ مَا لَمْ یَرَوْکَ  
الْوَ حِیُّ قُلْ لَیْسَ مِنْ اَمْرِی شَیْءٌ و مَا اَوْتِیْتُمْ مِنْ الْعِلْمِ لَآ اَرِیْ عِلْمَ حُضُورِی بَرُوحِ  
مستعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکمال در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را  
چگونه دریابد که بچون و بیچگونگیست و بی شبه و بی نمون هر چند اسماء و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته  
می شود ولیکن کمال آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارتست از قوتی که حق تعالی در صماخ  
میسرساند نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین  
جمع صفات و اوصاف الهی را با صفات ممکنات غیر از اشترک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کمال و  
حقیقتی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بیچون و بمثلست همچنین صفات او بی چون و بی مثل اند  
پس کمترین لافی الذوات و لافی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرطست بهر اسم و صفت که شعا  
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگر چه در نعت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست ازین بیان  
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او بعلوم حصولی ممکن نیست حصول صورته الشی و قوت محسوس  
باشد که آن شی را بصورت باشد و لیس غلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلوم حضوری یا علمی و دیگر که فوق علم حضوری  
باشد جائز بلکه واقعست حق تعالی بعلوم حضوری بدرک میشود و مادرک آن ادراک بهم علم حصولی نیست و لهذا

صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن درک الادراک ادراک و چون درک آن ادراک  
نباشد تقریر و بحث از آن محال است و ممنوع و لهذا علی مرتضی فرموده البحث عن سرالذات اشترک  
ای برادر برانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن علمیت بشریه  
و احکام از عبادات و معاملات و علم است بمبدأ و معاد و علم توحید باری تعالی و اوصاف او بصفات کمال  
و تنزه او از نقص و زوال و بجهی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست در نی مقام عنان داری  
و توقف قل الله تعالی منه آیات متحککات هن الامم الکتاب و اخر متشابهات کما الذین فی  
فی غلغله بهم ذیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویل و ما  
یعلم تاویل الا الله و انک سیحون فی العلم یقولون امنا به کل کلمة عند ربنا  
همه راسخان فی العلم در مقام همین قدرست که بگویند که آنچه مراد خداست حقست و در آن گفتگو نمکنند مگر  
خبر داده انهم علی الهیة مستقی و اید الله فی و ایدهم و ایدنا نکلوا فله و جهه الله  
باید دانست که مراد حقست گوئیم استوارید و وجه بر او اوضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقیقی  
و علم و کلام و غیره بر او اوضح نیست ایمان باید آورد و تکلم در کتب آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث  
بر آن مطلقست از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط و غیره گوید عقل ما گنجایش نمکد ایمان باید آورد و در  
در یافت کیفیت آن نباید کوشید نه هر جای مرکب توان تاخیر که جا با سپهر باید انداختن و فرقی  
باطنه بحسبیه و قدیر و غیره چون پیروی عقل و پیروی تشابهات کردند در و در فضیلت رفتند از قرآن  
تأیید است نکته خلقکم و ما تعلمون ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست و با وجود آن اسناد عمل  
به بندگان فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر و لا تقوی بل امر بین امرین  
بسیر و قدیر و پیروی عقل کرده در و در فضیلت افتادند این بحث از علم ظاهر رفته اکنون علم باطنیست  
بیان کرده میشود ای برادر حق تعالی میفرماید که میته یحیی اقرب الیک من حبلی لو رید یحیی  
اقرب الیکه من کلمه آیات دلالت دارند که حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از آنها با نهایی اینها  
باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانیست که مستلزم جسمست  
بلکه اقربیت بے کیف که عقل را بدان راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر در آن شریک اند



ویک قرب واقربیت دیگرست که مخصوصست بخواص بندگان خدا قال الله تعالی اِنَّ رَحْمَةً اللّٰهِ قَرِيبٌ  
 مِنْ الْمُحْسِنِیْنَ ودر حدیث صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوا فل حتی احبته فاذا  
 احبته کنت معه الذی یسمع به و یبصر به الذی یبصر به الحدیث  
 این اقربیت را در درجات غیر تنهاییست چنانچه لایزال بران ولایت دارد و قال الله تعالی قُلْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَهُ  
 الْمُحْسِنِیْنَ ه و قَالَ مُوسٰی اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سُبْحٰنَیْنِ و قال محمد صلی الله علیه و سلم لا تحزن ان  
 الله معنا این معیت واقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف  
 مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود  
 وجه التزام آنکه چون شخص را بذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت  
 راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از او لازم است پس بحق تعالی و صفات او که اقرب  
 اند از وی بوی البتة علم حضوری متعلق باشد - سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفایت  
 هم در اقربیت عامه شرکاء اند که از اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد -  
 جواب نه بلکه شرک و معاصی مانع علم حضوری است که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از  
 حق بعیدست حق تعالی میفرماید فَبَعْدَکَ لَلْفَقَامِ الظَّالِمِیْنَ مَوَلٰوِی روم میفرماید در توفیر کار از رخ  
 پاک کن بعد از آن نور را در آگ کن - سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست جواب  
 ولایت که عبارت از قرب و معیت است ثمره محبت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع  
 من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی  
 محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیاء را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی  
 پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و دوم آن است که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی لَیْسَ بِالْحُبِّ  
 لَیْسَ وَ هَکَیْ اَیُّ الْکِبَرِ مِنْ شَیْئٍ طویل است بر هر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سائر  
 است دلیل است بر آنکه محبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول است بحق قوله صلی الله علیه و سلم لا یحبکم  
 الله مَوَلٰوِی تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوا فل حتی احبته  
 دلیل است بر آنکه اتباع رسول و توفیل موجب محبت است و وسیله قرب غرض که از تاثیر صحبت و صرف

علم لدنی و باطن

اجتناب از دنیا و غیره

تأثیر سلوک و کمال

بهمت شیخ کامل کمال و اعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود سوال فائده که تشریب بر حصول  
 ولایت و علم لدنی باشد حیثیت جواب قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات  
 اعلیٰ فوائد است دیگر فائده آنست که اعمال صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و  
 مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت گردد و کلفت تکلیفات شرعی از وساطت گرد و دق تعالی در حق صحابه  
 سیفر باید وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ أَتَمَّانَ وَزَيَّنَّ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَذَّابُكُمْ الْكُفْرُ وَالْفُسُوقُ  
 وَالْعُصْيَانُ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ فَضَلَّ اللَّهُ مَوْلَاهُ وَنِعْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمُرُودُهُ  
 لَا يَبُوءُ مِنْ أَحَدٍ كَمَا حَقَّ يَكُونُ هَوَاهُ تَبَعًا لَهَا جَنَّتْ بِهِ وَبِهِ دَرَجَاتُ الْعَمَلِ وَبِهِ دَرَجَاتُ  
 بَاشَد و در کعبه نماز و بهتر از هر بار یک رکعت دیگر آن باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق  
 صحابه لَوْنُ أَحَدِهِمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أَحَدِهِمْ بَلَّغَ مَا بَلَغَ مَدَّ أَحَدُهُمْ وَلَا نَصِيفُهُ عِنْدَ اللَّهِ  
 دیگر آن مثل جبل احد در راه خدا خرج نمایند نزد تو اب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه  
 خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تعاضد و ملازم است هر قدر که شخص در  
 استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب قرب با فزاید زیاده  
 استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد  
 باطل و غلط است إِنْ أَقْرَبَيْتُمْ أَهْلَ الْإِيمَانِ الْمُتَّقِينَ وَلَکِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ سوال از تقریر  
 سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است و حال  
 و قیل و قال نمی آید حیثیت این مدعیان و طلبش بخیر است و آنرا که خیر شد خبرش باز نیامد پس جماعت  
 اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دود و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب  
 مثل خصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند ازین گجاست جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حضوری  
 و بهینار این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال - بدان ای برادر که مثل دیگر  
 است و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند و این درباری تعالی و صفات  
 او محال است و مثال عبارتست از آنچه میان مکرر کند با دنی مشابهتی چنانکه گفته شود که پادشاه مثل  
 آفتاب است که عالم از وی روشن میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست که در عالم مثال

از واجب تا ممکن ماوی مجرب هر یک تمثیل میشود یوسف علیه السلام سالهای شکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوی را غر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول کریم صلی الله علیه و آله در صورت زنی سیاه رو و دید که از مدینه بچغره رفته در رمضان در صورت مردی خوشتر و دیده پس دقیقه حق تعالی بخوابد که مرتبه قرب و ترقی در آن سیر یکی از دوستان خود منکشف سازد و او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مرتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صورتی می بیند که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتی که از دایره امکان خالی شده بدایره ظلال صفات میرسد و خود از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از آن می بیند که همرنگ آن ظل میشود و خود در آن فانی و بوجو آن ظل باقی می بیند بعد از آن از ظل ترقی میکند و باصل آن سیرسد و در آن فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بسیار فنا و بقا حاصل میکند ازین حال مولوی روم خبر میدهد به بیت هفتصد و هشتاد و پنج و قالب دیده ام به پنج سینه بار بار و نیده ام در چنین حال صوفی را تمییز میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوا ذات حق تعالی نیست پس یکبار ازین جماعت در غلبه محبت در سکر دوستی است میگوید انا الحق و سبحانی ما اعظم شأنی و هر که ازین جماعت با وجود غلبه محبت از سکر حاصل شل پیغمبران و صحو است میدانند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه می بینم صورت مثالی است که در عالم خیال می بینم بخواب اندر کمر پوشی شتر شده به فرقی اول صحاب و حدت وجود اند و فرقی ثانی صحاب و حدت شود کسی از بزرگی برسد که منصور علاج انا الحق گفته و بایزید بطاعی سبحانی ما اعظم شأنی گفته پسید المرسلین ما عبدك لا اله الا انت و حق عبادك و فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور دایزید شل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریا محیط بود با وجود و فقیر آب در مقام عبودیت تنگ ماند و اهل من فرید گویان طالب منزیه علم شد رب زدنی علما سوال از کسل اولیا الله اکثر کلمات سزده که ظاهر شرع مخالف است در حق آن کلمات در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد پس جواب اگر ممکن باشد آن کلمات را تا و ایل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد صاحبان مقام از اهل سکر است او را منع در باید داشت کلام السککاری بطوح و ولای روی مولوی سیفر مایه مشکوی چون پری غالب شود بر آدمی می برد از مرد و صف مردی در پری این حال داین قانون بود پس پری را کرد کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل صحت بر تصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه





وایمان را بیزید  
وایمنی

خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعد از اهل بخوانند فان من سئو لا سئو مستطقات  
یوم القیامة **نوشته** بود و تذکره متکلمان میگویند الايمان لا یزید ولا ینقص دور حدیث وارد شده  
الايمان تسعم و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله وادناها اطاعة الاذى عن الطریق  
تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن  
بالله وملتکته وکتابه ورسوله وایوم الاخر و تؤمن بالقدار خیریه و شش  
و نیز از احادیث بتواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بجز آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال  
صالحه ندارد و مرکب کبارست انجام او بهشت است لهذا ابو ذیفر رحمه الله گفته الايمان لا یزید الا ینقص  
یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد جازم بقلب در آن زیادت و نقصان متصور نیست  
چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک است ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جزم است ایمان است این  
حدود درست بین النفی و الاثبات پس در آن زیادت و نقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیر  
و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان منوم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا و زادتهم ایماناً انهم  
کذا و زادوا و ایماناً کثیراً و ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم و خود که لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند  
که الايمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله صحیح خود باب الايمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد  
فقیر آن تراغ گویا تراعی است لفظی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین مانع است از افزودن  
فی النار و سبب دخول جنت است و لوبعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت تدریج  
شدن بران باتفاق از ایمان او امر واجب منافی است پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان  
را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق بالقلب و علیه او اعمال صالحه هست اجتناب  
از مکرو بات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس است و دلیل بر  
تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد حسن بهی که سر سلسله  
صوفیه کرام است گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوره اخ ارد باست پس محاسن است که آن شخص بران  
سوره انگشت گذارد و اگر شخصی انگشت در سوره اخ نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن سوره آن سوره یقین است  
پس معلوم شد که هر گانه کسی میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست و هر گاه بر وعیدات شرع یقین است

[illegible]

و روم که تکفیر میکنند و بر سر او قاضی اطلاع نیافتند لب بطعن میکشند  
 بین مقالات بنی بر وحدت وجود است که همه اوست میگویند هم  
 نم باشد همه اوست و باین معنی نمیگویند که زید هم خدا و عمر هم خداست  
 پس حکمات افکار و اندیان هر دو قول کفر صریح است و انکار وجود  
 الهی و جعل کرده با محادیه فرزند و بعضی زبان طعن بر بزرگان  
 بود حقیقی موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمیدانند  
 الله میگویند و ریختن اعتراض دارد و میشوند یکی آنکه این  
 و هوم گفته شود فرق در مذاهب سوفسطائیه و درین مذاب  
 یککات کرده میشود لهذا در کتب عقاید اول مسئله  
 نیات موجود نباشد استدلال بر صانع قوت می شود و هم  
 ن قول است چرا که هوم باطل و ناچیز است چهارم آنکه  
 همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود  
 آن چه باشد جواب ازین اعتراضات آنست که  
 ما آنست که سوفسطائیه عالم را هوم بقسمی میگویند  
 وجود صانع قوت نمی شود و صوفیه وحدت حقیقی بمعنی  
 الهی امکان میدهند چنانچه شعاعی حواله نمیشود به هم دارند و میگویند  
 رنگارنگ با شکال و احوال مختلفه ظاهر شود پس شک  
 س آئینه اصلا تحقیقی و شوقی ندارند و معنی آن دارند  
 ملاصاق است چرا که عالم را در مرتبه و هم برای استدلال  
 ندارند حاصل استدلال حصول علم حصول نیست شخصی  
 ج استدلال نیست مولوی روم میفرماید منشوی  
 ناب و پای استدلالیان چوین بود و پای چوین



سخت بے تکلیف بود و ازین جواب هم اعتراضها مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم و جایش آنکه بر دست گفتن  
 خالی از تجربه نیست چرا که چون تحقق و اثره شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلاً نیست مگر همان شعله  
 و زید است پس اگر آنرا با مجاز همین زید گفته شود و همین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش  
 دارد که آن موجود است و این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل بقا و ریشه دلند از ان تجاسی  
 بنیائید و بعینیه قائل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عینیت است که مسلم کفر باشد نه وجود باشد نه مایس معنی است  
 مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چگونه مولوی جامی رحمه الله علیه آن باشد که مضرض فمیده است  
 حال آنکه خود مولوی میگوید من غرض ذات او دنی جوهره هر چه بندی خیال از ان برتره و معنی است  
 مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که همین ذات حق است یا صفت او چون از سیرنگی خود سیر  
 رنگ شد یعنی در مرتبه دهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی در جنگ شد یعنی از یک نوع افراد متعدد و  
 متکثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه از یک جنس اند و هر یک نشان هدایت اند و باین احکام  
 و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن همین متکثر و اختلاف است پس چون به سیرنگی رسی کان دوستی  
 و موسی و فرعون دارند آشتی یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی نمی شود و  
 در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تکثر مطرح نظر او نیاید باشد از آن وقت  
 خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از پیچیدن حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد  
 علم حق با علم صوفی گم شود و این سخن که با مردم شود یعنی وقتی که صوفی متوجه ذات حجت میشود در آن  
 وقت صفات الهی هم به نظر نمی باشد پس صادق آمد که علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است انفساً  
 و از ذات محال است در آن وقت در علم صوفی آنهم مطرح نیاید پس در علم صوفی گم شدن در نفس الامر سوال  
 ازین تقریر بندگان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست - جواب این جماعه برین  
 دعوی هر چند استلالت مذکور کرده اند و درین کتب در سائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است  
 لا غیر صوفیه شهودیه میگویند که این جماعه که همه دست میگویند در غلط افتاده اند و نشان غلط ایشان و وجه  
 یکی مگر عشق و مقصای عشق آنست که غیر محبوب را نظر عجب ستور گردد و هر سو که می بیند صورت معشوق  
 که در خیال او متفرست شود و دیگر در عشق مجازی هم این صورت ظاهر می شود و دوم آنکه وجود ممکن در

وجود واجب بغير له لاشی است و این اعتقاد موجود را کلی مشکک میگویند عقلا میگویند الله ممکن فی نفسه لیسین  
وله من علته ایمن رسول کریم می فرماید اصدق القولی قول اللبید **س** الاکل شئ ما خلا الله باطل  
یعنی عدم ذاتی او است و وجود او مستعار است از حق جل و علا پس قیقله حکم قوله تعالی ان تعبدوا الا کما کان  
الای اهلکم با انسان تصور کند و تعیین فاعله که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه این  
تصور ممکن بالله از وجود خالی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود و پارچه عاریت پوشیده  
است اگر آن پارچه را برهنه نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصی  
انظر خود در آفتاب و خسته باشد البته روشنی چرخ در نظر او تاریک خواهد بود و این وید اقرب بصواب و ادق بکتاب  
دست و اجماع است **سوال** فرقی ثانی صوفیه که قاتل وحدت شهود اند میگویند که در خارج حقیقی غیر  
واحد حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم  
باطل و عکس تعبیر میکنند بالجایز میکنند و نیز آنچه ایشان را در اشائی سیر و سلوک شهود میشود در حالت سکون از آن حکایت  
میکند و چون بختهای کار میرسد از آن تجاشی نمی نمایند و میفرمایند که محمد صلی الله علیه و سلم باطل نبود خالق  
محمد را چگونه ظل باشد نسبتی که در میان وجود و واجب وجود ممکن متحقق است لفظی حقیقه **س** مکتوب سبع نیست  
ناچار بالجایز برای اظهار قوت و ضعف و اولویت و ادولیت و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند که آنچه در  
تو شهود و تو بگذرد آن غیر حق است از تحت لای نفی باید کرد و مقصود و رای آن باید جست **س** عکس ثانی  
بنا میسرود و در بدین بارگاه است و غیر ازین بی نبوده اند که هست تا الله را در باب چون از عالم  
باطن انتقد و کلام کرده شد دیگر فاعله گفته می شود باید دانست که کشف کونیه در امت نه داخل مابیت ولایت  
و نه از لوازم آن مابیت ولایت همان حضور بی کیف است و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر ما  
شتر است از جوگیم هم بظهوری آید آری کشف الهی که عبارت است از دیدن صورت شایسته قرب بچون و غیره  
مرتب ذات و صفات و لایحه خیال خاصه اولیا الله است مولوی روم میفرماید **س** آن خیالانی که ذام اولیا  
عکس مبر و بیان بستان خداست و لیکن خاصه شایسته نیست اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را کشف تفصیلی  
باشد بعضی را اجمالی آری اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چه رسد صحابه کرام که باجماع  
اشرف و افضل اولیا الله بودند که ولایت شان بخصوص قطعیه ثابت گشته کسی از آنها بکشف الهی تکلم نکرد

بسم الله الرحمن الرحيم و بحمده والصلوة والسلام على رسول الله وآله وصحبه شريعت و فضيلت پناه مهربان دوست  
سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمايند چيز سوال نوشته بودند جواب بعضي از آنها را زير كوتوب سابق  
ميتوان در يافت ليكن باز نوشته شود كه آنچه جمال ميگويند كه در ميان شريعت و طريقت و يا شريعت و حقيقت  
نصاف است اين از غلط فهمي آنهاست معني شريعت و طريقت و حقيقت تفهيم ده اند شريعت و لغت بخشي  
را هست لهذا راه عام را شارع ميگويند و در اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جميع ما جاز به النبي صلى الله  
عليه وسلم كه رايست موصل بنجد او موصل بحدت و هيمنست هر طر مستقيم كه حق تعالى سوال كردن آن تعليم  
فرموده بقوله تعالى اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و اين را ايست كه حقايق  
همه انبيا را به تسليك آن امر فرموده قال الله تعالى سَرَّحْنَاكَ اللَّهُمَّ مِنَ الدِّينِ مَا وَضَعِي بِهِ نُوحًا وَالَّذِينَ أَوْحَيْنَا  
إِلَيْكَ وَكُرْهُوا إِلَيْهِ لِكُلٍّ أَشْرَكَ بِمَا عَسَىٰ وَجَدْنَاهُ وَإِنْ قِيلُوا لَهُ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَسَبِّحْ اسْمَهُ الْكَبِيرَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ  
براي شما اي مسلمانان مقرر کرده ايم و بر پيغمبر عليه السلام بدان وحى کرده ايم ان شريعت آنست كه دوز  
راست و درست كنيد و تفرق رو نذرديد يعني همت خود را يكسو داريد يعني قبله توجه جزو احد لا شريك له نگردانيد آنچه  
امر کرده بدان امتثال نمايند و آنچه منكر کرده از ان اجتناب كنند و در امور مباهات هر كار را كنند براهى خدا كنند و  
هر كه دوشتى گزنيده براى خدا و با هر كه دشمنى گزنيده براى خدا و خود را قطع بخود كند كه كسى نميگفته حسن  
بن امانه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لله و احب لله و ابغض لله و ابغض لله و  
عطى الله و منع لله استكمل الايمان رواه ابو داود و عن انس رض قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم الا يؤمن من احادكم حتى يكون احب اليه  
من ولده و والدته و الناس اجمعين متفق عليه و عنه قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قلت من كن فيه وجد بها من صلاح الايمان من كان الله



و اطاعت نهای فکائی انظر الى عرش الرحمن بارزاً تا که دریند اشتلال است همیشه یا  
و امثال شان در بحث و جدال است گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد قنای نفس در  
و گانه دعوی محض است علما ظاهر اخلاق سینه را بد میداند که آیات و احادیث بدان ماطق است اما نحو  
از ان پانجم کند کبر مقتدا عند الله ان تقولوا ما لا نقولون شخصی از اولیا عصر احوط  
در مجلس خود گفت سنت سیدنا ادب ندارد این سخن باین سیدنا سیدنا بی از تصانیف خود در بیا  
اخلاق و ادب تروان شد و که او گفت من در باب ادب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگذا  
که این سیدنا ادب نداند بلکه گفته ام شما ندارد دانستن چیزی دیگر است و انصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت  
اعمال جوامع آنست که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان تعبدوا لک لک سواکایه  
با دوام حضور و این بدون قنای قلب میسر نیست حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط  
بر بان کردن و تصدیق با قلب نمودن و فراموش کردن بجا آوردن و از حرمت بمقدور بر سیر کردن  
شریعت است و حقیقت شریعت همانست که بر نگذرد آن موضوع از برای و صحیح بخاری و امثال شان بخاری  
لیکن از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت این عقیده اهل سنت و جماعت که افه  
العباد مخلوقه الله نقلی اگر باین مسلک یقین نماندیم بعد از خوف از غیر خدا و دل  
عقیده اهل سنت چنین است و مستلزم میگوید که افعال حاصل شود طبع و عباد مخلوق از برای  
مخلوق مخلوق مخلوق اند و با واسطه عند عوام الناس در مقام سلاطین و امرایان و نگردد اندیشه  
در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت لا غیر پس معنی قول صوفیه که سیر و  
حقیقه رده الشریعة فی زندگی چیست سیر در عالم مثال مرتب قرب الهی و دور  
قرب مکانی تمثیل پیش و نه چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام و این عالم مثال که از صوفیه بکشف الکیفیه  
از قبیل روایدر مقام است از انجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم انما الدنیا الصالحه جزء  
و اربعین جزء من النبیة و احوال او در آن خیال بسیار بعضی عوارض انکه در دنیا  
غلطی افتد و گاهی در فهم و تبیین غلطی افتد لهذا اولیا را آنچه بکشف معلوم شود و از  
شرح باید بخیم اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه نغیر شرع باشد نازد باید کرد و نزد قریب

و آنچه شرع از ان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد با احتمال غلط آمدن اولیا را بعد کسی را امر بدینی گیرند تا وقتی که علم  
 ظاهری نیاموزد تا در نزد قیقت و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید  
 و حقیقت بے صورت دست ندهد شریعت و حقیقت چون روح و بدن است بدن بے روح حجاب دست و روح  
 بی بدن بی کار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ**  
**عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ كَثْرَةٌ زُرُقٌ** یک چیزه یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و زرق  
 در جنت زرق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در یافتی معنی طریقت در یاب طریقت  
 درخت نیز راه را گویند و اینجا ملامت در تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه وسلم  
 که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسید و شان و زبان و جان و تاثیر نفس شریف از باطل بسو  
 حق رهنمونی فرموده و یکرمیه **إِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بیشتر شده هر گاه شخصی مسلمان  
 باشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات ولایت منور و مملو میشد چنانچه آئینه  
 در مقابل آفتاب میشود و بعد از ان بقدر وصله و استعداد از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینمود و بعد از ان  
 در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جماعت الکفار و بذل انفس  
 و اموال و قیام لیلی و صیام ایام ترقیات بیدمی فرمودند کانوار هبانا باللیل و قیوما بالانهار  
 و در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر نام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه اولی از صحابه نزدیک  
 از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد الله بن  
 و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل الف قریس معاویه خیر  
 من اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل در میان صحابه با هم زیاده از ان ستم که تحریر یونان  
**لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ آمَنَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا**  
**مِنْ بَعْدِهِمْ نَفَقَةً لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِلُونَ مِنَ الْمَالِ مِنْ بَيْنِ الْأَنْحَاثِ وَالْجَاهِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**  
 غرض که صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که کسی بآن مرتبه نتوان رسید حضرت  
 مجد در ضی الله تعالی عنی فرمود **در قافله که دست دادم** \* ابن بس که رسد در دربانگ جبرم  
 بعد صحابه قمر ثمانی از صحابه کسب ظاهر و باطن کردند و بر جای \*  
 \* آوده مصاحبت و مکالمات

از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه به تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیده و همچنین تاثیر صحبت تابعین به تاثیر صحبت صحابه رسیده بعد از آن تاثیر صحبت پیغمبر ضعیف شد پس بعد از قرن ششم برخی از کاتبین متکفل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد غیریه تصرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی نو و وضع نموده و قواعد حصول تربیت اندوین علوم عقاید و تفکر کردند برخی از کاتبین از علوم ظاهری بقدر ضرورت که فرض عین بود و اتقا کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته و در آن تقلید قبول کرده برای قائمه و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن قواعد مقرر نمودند و از طریقیت تمام نهادن و انهم منبسط از شرع و آن تعلیل طعام و تعلیل منام و تعلیل مخالطت با عوام و مصاحبت باریاب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب از فضول مباهات و شتمیات و ترک مالا یعنی قال الله تعالی وَاذْكُرْ اِسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَغِ الْكِبْرَ تَبْتِغًا وَكَيْتُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه و قال علیه السلام من احب كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه العنلة خیر من جلیس السوء و الجلیس الصالح خیر من الغنلة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر مال المسلم الغنمیت بها شغفت الجبال یفتن بدین من الفتن و در فضائل ذکر و آثار آن احادیث بسیارند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر ما ذکر الله حق یقولوا یحنون و چون از نصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفی و اثبات سروج طرق است خواه بجهت خواه بسراپاب و وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود ماسوی الله که در واهمه مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و در باب وحدت شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبل نوبه و مقصودی دیگر در شبه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است معبود است چرا که عبادت عبارت است از کمالات تذل و هر کس برای حصول مقصود در تذل قاصر نمیشود پس تا که نفی سقا ان تید و عبادت صورت نه بند و نوبه ششم بود و مذکور که نفس نمی میرد مولوی روم می فرماید نفس اثر در ما است این که مرده است به از غم بی آلتی افسرده است صاحب من

این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان کمال است **نوشته** بودند که در تقدیر صاحب کمال اندک بودند و در متاخرین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط است صواب کلمه صاحب کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار در بعد از آن اندک و مختلط بودند قال الله تعالی وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فَمَتَى تُجِزَاتُ النِّعَمِ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَدِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ و اینم غلط که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن صاحب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا يزال من امة قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم و لا من خالفهم حتى يأتي امر الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الكحل الغيث لا يدري اولها خير ام اخرها **نوشته** بودند که مولوی روم میگوید آتش است این بانگ نه و نیست باد و مراد ازین آتش چیست وافرورنده کدام است صاحب من مراد ازنی صوفی کامل است که از مرآت نفس خود خالیست و بانگ نه تاثیرات انفس شریفه است و آتش عشق و محبت الهی است و افرورنده خداست جل و علا **نوشته** بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد بالنفس اماره است و کشتن اول لازم است و در کربیه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس است صاحب من اینچنین سوال واهی نوشتن از نشان شما معیه است و کشتن عبارت است از الزام زائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس که صفات سبعی و بهیمی داشت رفت و نفسی دیگر متصف بصفات ملکی و رحمانی پیدا بد پس اینجا لا تقتلوا انفسکم را چه مناسبت و مخالفت بالنفس البته جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون از غزوه تبوک یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجونا من الجهاد الاضغر الى الجهاد الاكبر قال الله تعالی فما جاهد في الله حق جهاده و مراد همین جهاد اکبر است و قال الله تعالی وَ كُنْ لِلنَّفْسِ عَزْماً قَاتِلُ الْجَنَّةِ هِيَ الْمَأْوَى عَدُوٌّكَ نَفْسُكَ التَّيَّابِينَ جَنبِيكَ و در حدیث قدسی است عَدُوُّ نَفْسِكَ فَإِنَّمَا قَامَتْ لِعَادَاتِي **نوشته** بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف است و در شرع تکلیف نیست اینم غلط در شرع تکلیف مالا یطاق نیست لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلَّا تُسْعَى قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کن فی الدنیا کأنک غریب او کعب سبیل و عدو نفسك من اعداء القبیة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنیا یوم ولنا فیها صومر و عایشه و می فرماید ما تتبعنا محمد بن خبیر شعبان



بیس مین مستتابین حتی قبض متفق علیه لیکن رهبانیت مبتدع نباید کرد و رهبانیه سنونه باید کرد  
 رسول صلی الله علیه و سلم از گزشتگی سنگ بر شکم می بست و پاهای مبارک از قیام اللیل متورم شده بودند و مردم  
 گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فمروا فلا اكون عبد لشكوك  
 نوشته بود که چون در میان علم ظاهر و باطن تطابق و تعاضد است صلب منصور و سلخ عین انقضا  
 چه ابو قریح آمده صاحب من از نیواخته خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمی شود چرا که انا الحق گفتن با اتفاق  
 علما ظاهر و باطن کفرست موجب قتل بشر طیکه در حالت صحود و هوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید و اگر  
 شخصی در حالت مستی و بیوشی اگر چه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیت این کلمه بگوید کافر نمی شود و قتل او نیست  
 کذا فی کتب نفقه فکیف اذا کان الکفر یا شرع بل بامر مرعوب اعنی حب الله سبحانه پس علما ظاهری  
 که در آنوقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایت میگوید چنانچه  
 کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا الله لا اله الا نا و با وجود این سخن فتوی بقتل او و دزد پس بنا بر تعصب  
 فتوی دادند پس مخالفت آن علما صدوری با علما باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر  
 این معنی بر علما ظاهر آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن با اختیار این کس صادر شده است در آن صورت  
 علما ظاهر بهم معذورند و ما جور که حمایت اسلام کردند دینا لا نقول اخذنا ان شئنا اولا حکما و بعضی اکابر  
 مثل جنید که بران فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر سن برین فتوی مهر نمی کنند عوام خواهند دانست  
 که فتوای علما ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جائزست در آن صورت در اسلام کافرانم ظلم علیهم  
 و فتنه عظیم بر خیزد قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائقه ندارد و الفتنه است که من انقضی نوشته بود  
 که کدام چیز است که آنرا حصول میکنند یعنی در ایشان وفایده آن چیست بعد از از بی کلام در مکتوب سابق  
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت  
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب و رزق و الجزا و الله اعلم چه خوش ربا عیست  
 عربی و بین العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جاز بچکند و فرزند و عیال و خانانرا  
 چکند و دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی و دیوانه تو هر دو جهانرا چکند و خرق عادت را نزد اولیا و الله هیچ قدر

و مقدر نیست مثل جوز و موز لب طفلان میدانند و آنرا باعث منقصت خود و عیب شمارند و میگویند  
 الکراهة حبض الرجال باعث منقصت آن بود که درین خط نفس است و موجب شهرت قال رسول  
 صلی الله علیه و سلم بحسب امر من العثران یشاد الیه بالاصابع فی حینه اودینا و تحصیل خط نفس  
 در دنیا موجب نقصان اجرت و آخرت قال الله تعالی اذ هبتم حبیباً نکراً فی حیا انکم الایمانیا رسول  
 صلی الله علیه و سلم بر بویار خفته بود و نقش بویار بدن مبارک ظاهر شد عمر بگریست و گفت یا رسول الله  
 قیصر و کسری در آن نعمتها و انما دشمنان خدا اند و تو رسول الله باینجالت رسول فرمود فیهما انت یا عمر  
 اولئک قوم یحیی الله طیباً تم فحیاتهم الدنیا من میواتهم که برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند انما بعین  
 حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزات مرانبیا را ضرورت که برانها دعوت کفار واجب است  
 و کفار بدون معجزات ایمان نمی آورند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شریعت و تحصیل  
 حقیقت آن اینها را کرامت نمی باید که امت از اولیا در بعضی احوال بمقتضای حال صادر میشود بے اختیار  
 نشان از مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از انها بیشتر شده وقت مرگ حسرت  
 کردند چرا که ظهور این کرامت از ما شد و الله اعلم بالصواب

## مکتوب بمولوی نعیم الله بکرمی و تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات محبت  
 یات واضح رای با و الحمد لله که فقیر تا تحریر قدیمه بخیر و عافیت است و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالی  
 من مشفق را سلامت و بر مسند ارشاد فیض گستر دارد و فقیه ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکنند  
 شریک امثالکم و بارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسله بخیر است بی بی صاحب حضرت والدہ مرشدہ و بنده است صاحب  
 مالی نسب جدید شریف حضرت شیخ گذرانیده شد و در حق ایشان بسیار دعا با کرد و خصوصاً حضرت صاحبزادی  
 هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد و بلکه کم کسی از ایشان  
 از احوال ایشان واقف است از نیم بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند مشفق من هر چند ایشان

صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده سال عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همیشه کلام ایشان  
 صاحب کلمات سینه بودند مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن اثر لطف پاک است که ایشان هم غیر از این  
 و تلامذت قرآن از دنیا داهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر آنچه میسر می شود خدمت ایشان  
 میکنند و دیگر هیچ حجبی از معاش ندارند حق تعالی دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند  
 انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ رفیع شده به نشیند گمان میداد  
 که از نوازش آنجناب خطر دارند - **مشفق من** شوهر صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ مذست روزی  
 باین صاحبزادی بی ادبی نمودن بجای ایشان شوهر ایشان را بخشونت پیش آدم همان شب حضرت  
 ایشان را در خواب دیدم که مادر بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند و بسیار مهربانی فرمودند **مشفق**  
 در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب است در هر مقام که قوت بهم رساند  
 رفعت معتبر تر است حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلعت رفعت دارند لیکن  
 چون قوت در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشان را افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی  
 می فرماید **وَتِلْكَ جُمُوعًا ابْنَاهَا اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْمًا نَفَعَهُمْ دَرَجَاتٍ مِّنْ تِلْكَ اُمَّةٍ رَّحِمَةً لِّرَبِّكَ اِنَّ رَّبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ**  
**وَوَهَبْنَا لَكَ الْإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا لَمَّا بَلَغَ الْهُدًى وَنُوحًا هَدَيْنَا لَمَّا بَلَغَ الْهُدًى وَنُوحًا هَدَيْنَا لَمَّا بَلَغَ الْهُدًى وَنُوحًا هَدَيْنَا لَمَّا بَلَغَ الْهُدًى**  
 منت برابر ابراهیم شمرده از اینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب منت و احسان بر پدر میتواند  
 فضل آباء هم عین حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائق ندارد مبارک  
 بلغکم الله اقصی مدارج قرب و ما ذلک علی الله بغير نزاع مقام قیومت استفسار فرموده بودند **مشفق من**  
 عالم تمام ظلال و اثر صفات او تعالی است و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل خود قیام عالم ظلال  
 و قیام ظلال بصفات است که اصول شان است و قیام صفات بشیونات است و قیام شیونات بذات  
 بحت پس در عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات است در مظاهیر مختلفه و مراد از آنچه صوفیه میگویند  
 العالم اعراض مجتمعة فی عین واحد همین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا باعراض  
 تعبیر کرده اند بالجواز و از همین مولوی رومی می فرماید **بیت** او چنان است و جهان چون کالبد کالبد  
 از وی بگیرد **آلله** اینهمه گفتگو از تنگی عبارت است و در حدیث در صفات الهی **قَبْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**

وَمَنْ فِيهِمْ أَمْدٌ كُنَايَةُ أَنْ يَجَاسَتْ قَوْلُهُ تَعَالَى قَوْلُ الْفُقَرَاءِ الْبَحِيلُ انکارم کہ رمزی از قیومت حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات ست تعالی قسم بقرآن مجید و کفار از نینمائی اطلاع نداشتند بکن عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ بَلْكَهَ از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند از آمدن رسول از جنس ایشان ای برادر حق تعالی بعضی بندگان خود را که محض فضل خود بطغیل سرور کائنات بمرتبہ کمالات نبوت میرسانند و او را از ذات بحت مناسبت نمی بخشند و تجلیات ذاتی بروی فیضان بینمایند از زمان او را ذاتی موهوب عظامی فرمایند که قیام وجود و توالیع وجود این کس بآن ذات موهوب بدیباشد و قیام ذات موهوبش بذات و اسباب وجود دیگر کمالات نبوت کمالات رسالت است و دیگر کمالات رسالت کمالات و کمالات اولی العزم قیام قیومت است بآن مقام انحصار بخصوص را هم رسالتی نیست الا ما شاء الله پس اگر شخصی راقی تعالی بآن دولت سرفراز فرماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند بذات موهوب و موی باشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر فرماید حسنت اهل السموات والارض گویا همه اجزاء و اعراض حسنت او میشوند ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ آنکس که سر حقش باورشده و بهتر از سپهر پیاورشده ملا گوید که رفت احمد فلک به سر مد گوید فلک باهم در شده صلی الله علیه وسلم قلمی فرموده بودند که چند کلمه و عطف نصیحت باید نوشت مشفق من هر چند از نوشتن و عطف محبت می آید و تازیانه قوله تعالی اَتَاكُمْ مِنَ النَّاسِ الْيَاسِينَ وَتَنَسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَتَلَوْنَ الْكِتَابَ فَلَا تَعْقِلُونَ و قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا كَلِمَاتٍ تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْعَدُكُمُ الْعَذَابُ اللَّهُ أَنْتُمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ از آن باز می دارد لیکن نظر بر نیکی مقصود از این آیات امتناع از امر معروف و نهی منکر است بنا بر امتثال امر شما نوشته شده شود اگر باز رسیدیم تو شاید برسی -

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای برادر بادشاه و فقیر و عطار و کناس همه بنی آدم از یک جنس هستند با وجود این اگر بادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا و الاحسان منبع القهر مان قهری را بسوی خود بخواند و او را متوقع انعام و احسان و قرب منزلت و رفیع شان فرماید و آن فقیر از آن بادشاه روگردانیده و صحبت کناسی نجس اختیار کند آن فقیر چه باید گفت

علما و برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی او پشت داده با کانس از  
 سلطانی البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که ربا  
 جلال و جمال و عظمت و کبر پانده را بسوی خود میخواند و میفرماید من یقرب الی الله  
 و محبوب خود را بر سالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و به نعمتهای هشت و سرچ  
 و بسط عذاب و دوزخ و زقوم وعید میکند و این تا کس از قرب منزلت او و گردانید  
 متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر است هیچگاه چیزی بروی مخفی نیست که  
 نقل است که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر  
 گفت که او را از آن منع نمیرسد حق تعالی میفرماید فَاَنْتَ كَيْفَ كَاطِبُ كُتُبِ مَرْثَةِ  
 آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب و حیایان نبودی حسن و  
 و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من صاحب دل را میسر شد از من رو برگرداند و  
 باشد اتفاقاً در آن مجلس صاحب دل نشسته بود نمره زد و بهوش شد و افتاد چون ا  
 پرسیدند گفت و قتی که این زن سخن گفته با تفند داد که این ضعیفه باین حسی که  
 عصمت و کبر یالان نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف میخواستم که کسی که مر  
 از آن در گذشته بکسان نالائق در امور لا طائل مشغول شود و او را چه باید گفت  
 مثلی و دیس یکون فاطلیننی چندی به انسان اگر حق تعالی راستصفت بصفا  
 داند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و علیم است و این دید بروی غالب  
 خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین است که از ناعرضیات او احتراز نماید  
 داند که حق تعالی مطیعان را دوست میدارد و او را با محبت پدید آید و در طاعت  
 و بحکم المرامع من احب معیت و ریاء و از معیت و اقریبیت بذات بخت  
 بهفت مراقبه بترتیب ارشاد می فرمودند **اول** مراقبه ذات متوجه  
 از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بعد از آن که این ملاحظه  
 با عظمت و کبر با جمال و جلال در دل او متکلم میگردد و نگاه بار و روم را

می فرمودند چون صوفی شفق این ملاحظه میکرد و این دید بروی مستولی میشد با رسوم مراقبه اندم جمع بصیرت  
 ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر و ناظر است چون این دید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند  
 و هو معکم اینها گفتند که ملاحظه معیت بچون نماید چون این دید بروی غالب میشد بار پنجم مراقبه اقربیت  
 ولالت میفرمودند **أَقْرَبُ إِلَیْهِ مَنْ جَلَّ الْقَوْلُ بِهِ** چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسد بار ششم  
 مراقبه صحبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید **یَجْعَلُ لَّکُمْ شُرَکَآءَ مِنْ دُونِکُمْ** وینجا نه شخصی که بروی این دید شکست شود که  
 خدا را دوست میدارد و بیشک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد از اینهمه مراتب و مشق آن همه مراقبات  
**مراقبه ذات بحت** میفرمودند سه مراقبه اول در دایره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت  
 قلب در ولایت صغری مراقبه معیت است و در دایره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت  
 و بعد فنای نفس در دایره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت است که نفس مطهره راضی و مرضی و محبوب  
 گشته و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بحت ملحوظ میاشد اینهمه گفتگو برای ارباب علم  
 و بصیرت است این کلام طویل که تعلیم آمده مستفاد از حضرات مشایخ است و رسول کریم صلی الله علیه و سلم  
 در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک  
 تراة فان لم تکن تراة فانه یراک کافی است یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را نسبت  
 جملی باشد ملاحظه **فیه یراک** کافیست یعنی هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی برین حاضر و ناظر است  
 او از محنین است از عبادات متکلفه و از معصیت محترز خواهد بود و الله اعلم بکی از دوستان بقیه نوشته که اکثر اولیا  
 عشق را علی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی مد گویند بهر عشق کرده و حب  
 را بر عشق ترجیح داده و بعضی نیز بمرتبه گفته اند **الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت** تعریف حب و عشق  
 و تحقیق درین باب آنچه تر و صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی  
 بهم فرستاده شد اگر پسند آید منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالی **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**

وَأَتَّبِعْ فِي حُبِّكَ اللَّهُمَّ أَمَامَ مَحَبَّةِ السُّبُحِيِّ نُوْشْتَه كَه حُبِّ الْمُؤْمِنِينَ لِلَّهِ اتِّبَاعُهُمْ أَمْرٌ وَاتِّبَاعُهُمْ  
طَاعَتُهُ وَابْتِغَاءُ حُبِّهِمْ مَصْنَعَتُهُ وَحُبُّ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ شَأْنٌ عَلَيْهِمْ وَثَوَابُهُمْ وَحَقِيقَتَانِ تَعْلَمُ  
مَحَبَّتُ نَيْسَتْ بَلْكَ مَقْصَدِي مَحَبَّتُ سَتِ وَوَقْفِيزِ بِضَاوِي كَقَفْتِهْ إِنْ الْحُبَّةَ مِيلَ الْإِنْفُسَ إِلَى الشَّيْءِ بِكُلِّ  
إِدْرَاكِ فِيهِ مَحَبَّتُ يَحْمِلُ عَلَى مَا يَقْرُبُهُ إِلَيْهِ وَوَحَقِيقَتُ إِيْنِ تَعْرِيفُ مَحَبَّتُ صِفَاتِي سَتِ  
تَعْرِيفُ مَحَبَّتُ ذَاتِي نَيْسَتْ وَتَرْوِيقُ حُبِّ عِبَارَتُ سَتِ إِنْ اسْتِغْثَالَ قَلْبُ مَحَبِّ بِمُجُوبِ تَقْبَلِي كَه بَارِزِ دَاوِدِ  
إِنْ تَوْجِهَ بِسُوءٍ غَيْرِ أَوْ وَجَارَهُ نَبَاشِدِ أَوْ إِنْ تَوْجِهَ وَوَامِ بِسُوءٍ أَوْ وَهُوَ الْمَعْنَى مِنْ قَوْلِهِمُ الْعَشِيقُ نَارُ حَبِيقُ مَا سَوَى  
الْمُحْبُوبِ يَعْنِي يَقْطَعُ عَنْ قَلْبِهِ التَّوَجُّهَ إِلَى غَيْرِ الْمُحْبُوبِ فَيَجْعَلُهُ نَسِيًّا نَسِيًّا كَأَنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْوُجُوحِ  
غَيْرُ مَحْبُوبٍ حَتَّى يَسْقُطَ عَنْ نَظَرِ بَصِيرَتِهِ نَفْسَهُ كَمَا لَا يَسِي غَيْرُهُ إِيْنِ تَعْرِيفُ مَحَبَّتُ نَبْدَهْ سَتِ  
وَقَدْ تَعَالَى إِنْ قَلْبُ وَاسْتِغْثَالَ قَلْبُ مَسْرُوهْ سَتِ مَحَبَّتُ حَقِّ تَعَالَى عِبَارَتُ سَتِ إِنْ أَنْسَ سَاذِجُ كَه مَقْصَدِي  
بَاشِدُ حُبِّ نَبْدَهْ رَاجِحِيَابِ خُودِ وَتَكْذَارُ كَه مَسْجُودِ بِسُوءٍ غَيْرِ أَوْ شُودِ بِسُوءٍ مَحَبَّتُ نَبْدَهْ فَرَعُ مَحَبَّتُ خَدَاسَتْ دَلِيزَا  
حَقِّ تَعَالَى مِي فَرَايْدِ بِجِهَامِ وَيَجُوبُ نَبْدَهْ مَحَبَّتُ خُودِ رَاجِحِيَابِ مَحَبَّتُ نَبْدَهْ مَقْدَمُ كَرْدَهْ وَلَقَطُ عَشِيقُ وَدِرْكَامُ خَدَانِيَا  
سَتِ وَدِرْكَامُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَرْدَهْ دِرْكَامُ اللَّهِ - وَالَّذِينَ آمَنُوا أَكْثَرُ حُبًّا لِلَّهِ آتَمَدَهْ  
وَإِنْ شَدَّ حُبًّا لِلَّهِ عِبَارَتُ سَتِ إِنْ أَوْفَاطُ مَحَبَّتُ وَعَشِيقُ هِمُ دِرْغَتِ أَوْفَاطُ حُبِّ رَاجِحِي كُونِيْدُ كَذَانِي الْقَامُوسُ  
بَإِيْنِ اَعْتِبَارِيْتِي وَانْ كَقَفْتِهْ ذِكْرُ عَشِيقُ وَدِرْ قُرْآنِ آتَمَدَهْ سَتِ لِيَكُنْ دِرْغَمُ فِقْرِ كَرْدِ فَرْطُ مَحَبَّتُ مَحَبَّتُ بِرْ عَقْلُ غَالِبِ  
آيْدِ وَعَقْلُ وَحَاسِ رَاجِحِيَابِ سَاذِ دَانِ فَرْطُ مَحَبَّتُ رَاجِحِيَابِ كُونِيْدُ نَبْدَهْ مَقْصَدِي فَرْطُ مَحَبَّتُ رَاجِحِيَابِ سَكْرَتِي وَوَعَشِيقُ لَازِمِ  
وَإِيْنِ اَزْ تَنَگِي حُصْلَهْ سَتِ دَاكِرْ حُصْلَهْ وَسَمِيْعُ وَاسْتِعْدَادُ شَخْصِ عَالِي بَاشِدِ هِمُ قَدْرُ كَه مَحَبَّتُ زِيَادَهْ تَرَاوُفَاطُ كَه عَقْلُ سَجَا  
نُودِ بَاشِدِ وَحَاسِ رَاجِحِيَابِ شُودِ وَلِهَذَا بِرْ حَقِّ سَمَانَهْ تَعَالَى تَجْهَمُ صَادِقُ مِي آيْدِ وَوَدُودِ اَزْ سَا رَاجِحِيَابِ سَتِ كَه مَعْنَى مَحَبَّتِ  
وَعَاشِقُ لَقْنِ بَرُوي تَعَالَى صَادِقُ نَمِي آيْدِ چَرَكَه مَحَالِ سَتِ كَه مَحَبَّتُ دِيْكَرْ صِفَاتِ الٰهِي رَاجِحِيَابِ سَاذِ وَلَا يَغْنِيَهْ  
شَدَانِ عَنْ شَدَانِ وَتَرَاوُفَاطُ اَصْحَابِ كَرَامِ وَانْمَهْ اَهْلِ سُنْتِ وَبَعْضِي اَزْ اَوَّلِيَا مَسْتِ كَه حُصْلَهْ اَنَّهَُا وَسَمِيْعُ وَاسْتِعْدَادُ  
شَدَانِ بِسِ عَالِي سَتِ مَحَبَّتُ اَنَّهَُا كَرَجِهْ اَشْدُ وَتَقْوِي سَتِ لِيَكُنْ عَقْلُ وَحَاسِ اَنَّهَُا بِرْ هِمُ غِيَا زِدِ وَسَكْرَتِ دَا سَنَكِيْرِ  
شَدَانِ نَمِي كَرْدِ وَنَصُورِ بِجَارَهْ اَزْ تَنَگِي حُصْلَهْ خُودِ گُشْتِ دَا نَا حَقِّ كَقَفْتِهْ وَسُرُورِ عَالَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غِيْرِ  
بِسْمِكَ اَزْ اَعْرَافِكَ حَقِّ مَعْرِفَتِكَ وَاعْبَادِكَ حَقِّ عِبَادَتِكَ لَبْ نَكْشُودِ لِهَذَا اَنْبِيَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

بِسْمِكَ

تجلیل الله و بحی الله و حبیب الله موسوم گشتند و بپاشق الله موسوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و ستایش  
عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب میگویند بچاست که عشق عبارت از فرط محبت است و فرط محبت الهی  
از نفس محبت اولی داعی است و لهذا حضرت مولوی روم می فرماید **مثنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود  
عشق امیر المؤمنین حیدر بود و آنچه امام تاج الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گونه  
بجواز مقوله و مفهوم میگرد و در آن مقام نظر او بر سر است که از لوازم عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد و فرط محبت  
خدا سر سر مدح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد از عشق بهتر باشد **مشفقاً** در راه خدا جمله ادب باید بود  
تا جان باقیست در طلب باید بود و دریا اگر بکاست ریزند کم باید کرد و خشک لب باید بود و مقتضای فرط  
محبت آنست که امثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بقوی در معال التضریل از سعید بن جبیر  
روایت کرده که حق تعالی در فرقیاست میان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند  
شما بر ایشان در دوزخ برید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند در فتن در دوزخ قبیل نکنند از زبان حق تعالی  
مومنان کامل را بفرماید که مان شما در دوزخ خود را بنید از اینها بجز و حکم خود را در دوزخ اندازد و دوزخ بر اینها بر  
و سلام باشد و سناوی آواز کند **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَتْلُوا الْحُكْمَ لِلَّهِ ط** و کافران بآگاه در دوزخ انداخته شوند لیکن  
اگر با فرط محبت سکر مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نیماند و لهذا منقول است که رابعه بصریه در دست  
آب و دوقی آتش گرفته میرفت پرسیدندش که کجا میروی گفت میخواهم که در دوزخ را ازین آب سرد کنم و بهشت را  
ازین آتش بسوزانم ما مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نمکنند بلکه خالصاً بعبادت کنند و جناب  
انبیاء علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره از آن بوسه نشمیده بود و یان همه هر گاه که رسول صلی الله  
علیه وسلم در قرارت قرآن برایت عذاب گذشتی تعوذ میفرمود و هر گاه برایت رحمت دو عهد میبردی سوال  
می کرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید که **يُحِبُّكَ فِي جَنَّةٍ لَهُمْ** عن المصالح **يُدْعُونَ لَهُمْ هُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا**  
و **يَوْمَ تَرَوْهُمْ يُنْفِقُونَ** پس تفاوت مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران مست  
باشد و برای امثال امر خدا در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خالف نبود  
چندان دشواریست و شخصی بهوشیار است و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن  
بنابر امثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کاریست بقول **رَبِّهِ كَوْسَهُ** تک تیغ تلی که تو شرم کو که سر



و هر دس پیاسی به بین سه هوهر کار سه و هر مروی شغاف نام چیزی است که خلاف دل است و قوله تعالی  
 قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ضمیر مرفوع شغف راجع است بسوی یوسف و حبا نیز است از تشبیه یعنی قد شغف حب  
 یوسف زینجا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زینجا را دریده اندرون قلب او متمکن شده مثل طالب زید علما  
 یعنی طالب علم زید لیکن درین ایهام نسبت و تمیز مبالغ است پس شغف مرتبه از مراتب محبت نیست و آنچه کسی  
 تعلق خاطر را پنج نام نهاده باشد اصطلاح است و لا مشائیه فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیار است  
 منحصرا پنج نیست -

مکتوب ششم بعجزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر نیریزید علیه السلام

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین در باب طعن بر نیریزید علیه السلام  
 و جماعت راسه قول است امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه و رفته کبر از ان منع کرده و امام احمد بن حنبل  
 و اکثر متعین مثل ابن جوزی آنرا جایز داشته و ملا سعاد الدین نقض ازانی هم در شرح عقائد نفسی بهین قول رفته  
 و جماعتی درین ماده نظر بر اوله فریقین سکوت نموده اند و درین البته اضاعت وقت و اشتغال است بیه فائده  
 وجه قول حضرت امام اعظم آنست که امام احمد بن حنبل و بخاری از این عمر روایت کرده که رسول صلی الله علیه  
 و سلم شنیدیم که میگفت اللهم العن فلانا و فی روایة عنه اللهم العن اباسفیان اللهم العن الحارث  
 ابن هشام اللهم العن سهیل بن عمرو و اللهم العن صفوان بن امیة فقلت لیس لك من الاکثر  
 لیس او یقرب علیهم او یبعث بهم فاما هم کلامی قال بخاری فقیه علیهم کلام و اردی البخاری  
 عن ابی هریرة انه وجه استدلال آنکه حق تعالی رسول خود را از لعن لعائن منع فرموده که درین کار سخن  
 گفتن و بدو عا کردن نمیرسد احتیاطا عرض داشت اگر خدا خواهد آنها اسلام آرند و توبه شان قبول کند و اگر نخواهد بکفر  
 مصر دارد و آنها لعن بکند بجهت آنکه آنها ظالمان اند و در بعضی روایات مسلم آمده که در عل و ذکوان اهل بیه معونه  
 چون از ان سرور غدر کردند و مندر بن عمرو و انصاری و غیره هتقا و کس را از قرأ صحابه رضی الله عنهم اجمعین  
 قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم را سخت غم و الم بود و در اینها لعن میکرد و از ان این آیه نازل گشته  
 و از لعن ممنوع شده مروی است که جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله  
 ما بعثک لعلنا و لا یبغی با انما بعثک رحمة لیس لك من الامر شئ الا لیه یعنی ترا حق تعالی برای سن

العن الی غیره



صلی الله علیه وسلم فاطمة بصفتی بر منی ما اراها و یوذنی ما اذا احاطت بقی فیما یسری فاطمة یارہ لیتہ از من بچہ  
 خوش میکند و خوش میکند مرادنا خوش میکند از بچہ تا خوش میکند او را و اخر جرح احد و ابن ماجہ و الحاکم ان النبی  
 صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني  
 وروی احمد و البخاری فی الادب و الحاکم و غیر هم عن یعلی بن مرة حسین مفی و انما من حبیب  
 احب الله من احب حسینا و بغوی و غیره از انس بن عمارت روایت کردند ان ابی هذا یعنی الحسن  
 یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلیبصره این همه حادث  
 ولات دارند بر آنکه اید از حسین علیه السلام اید از آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مروی است  
 که این آیه در حق عایشه من نازل شده و قتیله منافقان بروی تهمت کردند در قضیه فاک ازین هم معلوم میشود  
 که هر که ازواج و اهل بیت پیغمبر اید کرده اید پیغمبر کرده و اید از خدا کرده و متقی من شده و عجبین است حکم کسیکه  
 اصحاب پیغمبر اسب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی صاحبی لا تخن و هم غرضنا  
 من بعدک فمن اجهل فینی اجهلهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذهم فقد اذانی  
 ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فینی شک ان یلحن رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل  
 و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شد  
 سلاطین نبی امیه بر منبر او آنحضرت ازین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 رَأَا عَاطِبَتَاكَ الْكُفْرَ وَلَا تَأْتِرُنَا فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ لَيْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ط بک  
 یای نبی امیه نازل شده قاسم صدای گفته چون شمار کردیم سلطنت نبی امیه هزار ماه بودند کم و نه زیاد یعنی  
 از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده ازین حدیث هم  
 معلوم میشود که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نذر سید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی  
 الْكُرْتَالُ لَنْ يَنْ بَكَ لَوْ نَعِمْتَ اللَّهُ كُفْرًا وَأَحْلَوْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُؤْسِ لَإِنْهُمْ يَصْلَوْنَهَا وَيَسْأَلُونَ الْقَرَارَ  
 ابن مروی از ابن عباس مفر روایت کرده که از عمر بن الخطاب رضه ازین آیت پرسیدم که آنها کیستند فرمودند  
 هم الا فخران من قریش بنو المغیره و بنو امیه اما بنو مغیره فکفیتهم یوم بدر و اما بنو امیه  
 فمتعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز بدر کشتل

شدند حق تعالی شمار از شر آنها کفایت کرد و بنوا می چندی در دنیا فرست داده شده اند و همچنین امام نبوی قول  
 عمر روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه و یحیی طریقی از امیر المومنین علی روایت  
 کرده دلیل دیگر قوله تعالی وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ  
 كَمَا اسْتَخْلَفْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ  
 حَقِّ فَوْضِهِمْ أَمَّا يَعْبُدُوا رَبِّي لَا يُشْرِكُوا بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ  
 هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان آورده اند یعنی اصحاب اعمال  
 صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد  
 موسی یوشع بن نون و کالب و حزقیل علیه السلام را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تائید کردند و عالم را با صلاح  
 آفریدند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم  
 خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از ان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت  
 کنند ما را و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا و الله  
 اعلم و الله اعلم بکلیه گفتند که رسول صلی الله علیه و سلم بعد نبوت ده سال در مکه با صحاب خود از کفار و اید و مامور بود و بصیر  
 پسر مامور شد به جرت سوی مدینه و قال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه  
 بعضی مردان میگفتند که هیچ روز بر نمی آید که مامون باشیم و سلاح نیمه ازمان این آیه نازل شد و این ابی هاشم  
 از برابر بن عازب روایت کرده که این آیه نازل شد و قتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را  
 انجام کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فرامی شد چنانچه حق تعالی موسی را تائید دین او وعده کرده بود  
 و در حیات او انجامز و وعده نشد حیث قال اِنَّا كَاخِرُهُمْ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ نَسْتَبِيْتُهُمْ فِي الْاَرْضِ موسی  
 علیه السلام در تیه وفات یافت بعد یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلا شام در بنی اسرائیل قسمت  
 کرد و همچنین وعده خدا تائید دین محمد صلی الله علیه و سلم در وقت خلفا را شدین بنجر گشت ابوبکر صدیق  
 بانی خیف و مردان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند و مسیله کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره  
 در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این امر بطریق متعدد از علی رضی الله عنه و در پنج ابلاغت  
 قول علی رضی الله عنه ان هذا الامم لم یکن نصره ولا جد لا یکتفون ولا یقله هودینه الذی

الظهور و جنة... الذي أعزاه وايداه حتى بلغ ما بلغ وطاع من حيث ما طلع ونحن على موعود  
من الله حين قال الله وعذابه الذي آمنوا منك الآية فانه مخلص وعده وناصر جنده  
انما قال رضي الله عنه پس دين آيه وپس است بر صحت نبوت كه اخبار است بغيب بقسيميكه بوقع آيه پس  
مبخره است وپس است بر صحت خلافت خلفاء اربعه اگر از اين آيت مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آيد وان  
محتاج است بآيه... در موعود و لم يبيها صحابه سوار زمانه خلفاء اربعه جمع نشده اند و دليل است بر صحت مذهب اهل  
و جنت و پيروان دين شان در مذهب خدا و بر جايان مذهب رافضی كه آنها ميگويند كه همه هميشه خالف مانده و تقية  
نكرده اند و امر و مديعي موعود و از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه ميگويند كه بعد ظهور مديعي اين وعده نخر خواهد شد  
كثيره است و از اين قول ممكن است چنينه مولى رسول صلى الله عليه وسلم از ان سرور روايت کرده فرمود كه خلافت بعد من  
سيه... اهل ايشه پيشتر مانده باشد رتبه گفت ايشمار خلافت ابو بكر دو سال و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان  
دوازده سال خلافت علي شش سال چنين بايام خلافت حسن بن علي سفينه اعتبار كسور نكرده و خلافت ابى بكر  
و سه سال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان دوازده سال و علي پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه  
محمد همدى سال شده و تير اين آيت دليل است بر كفر نيزه و انزال او و اتباع او حيث قال وَكُنْ كَفَرٌ بَعْدَ ذَلِكَ  
فَاُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ امام بقوى گفته كه اهل تفسير ميگويند كه اول كسيكه كفران اين نعمت كرده  
قاتلان عثمان بودند و تفسير ميگويد كه اين آيه اشاره است از نيزه و اتباع او كه قتل كرد حسين عليه السلام را و  
همچريان او را از اهل بيت نبوت و امانت كروى حرمت كرد ناموس آن سرور را و لشكر بدينه فرستاد و وفات  
كرد و مسجد رسول صلى الله عليه وسلم را كه روضه ايت از رياض جنت خراب كرده در واقع حربه خيزه با كردن زبان  
از بيان آن كوتاهى ميكنند و شجاعت بر سبت الله و عبيد الله بن زبير را كه نواسه ابو بكر و پسر ابن عمه آنحضرت بود  
كشتن تيرى از حسان روايت كرده كه حجاج كى از غلامان نيزه بود كسانى را كه در جيش كشته نينى از صحابه و تابعين  
يك يلكه و بلبست بنز كس و شمار آورده و سلم روايت كرده كه دقيقه حجاج عبيد الله بن زبير را كشت اسارت ابى بكر  
گفت كه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم ان فى ثقيف كذا ابا و مبيد افا المالكاب فواينا و اما المبيد  
فلا اذ لك الا اياه قال عبيد الله بن عتبه المالكاب هو المختار بن ابى عبيد و المبيد هو الحجاج بن يوسف چنين  
هناك گفته ده مسلمانان مرگيت كه نيزه رو زيكه حسين عليه السلام را كشت تيرها خواند و فخر كرد مضمون آن بيت ما

مذهب اهل  
بیت است  
و این آیه  
دلیل بر  
صحت آنست

که امروز از آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ایات این بیت سه دست است  
جناب ان لم انتقم من بنی احمد ما کان قد فعل و من راحل الگفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذنا  
علی دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم را بر منبر با سب میگردم و اینان هزار ماه درین مگر ای فرصت  
یا فکند بعد از آن حق تعالی از آنها انتقام کرد چنانچه از قاتلان کجی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از آنها باقی  
نماند و دست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزیدی بزد انجمه زیر صومعه راهی فرود آمدند بر آن  
صومعه مرقوم بود و از رجوانه قلعت حمید تا شفاعه جده یوم الحساب و از آن راهب پرسیدند که این بیت که  
نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است - غرض که کفر یزید از روایات معتبره و ثبات  
میشود پس او مستحق لعن است اگر چه دلین گفتن فائده نیست لیکن احب فی اللہ و البغض فی اللہ مقتضی  
آنست و اللہ اعلم -

### کلمات قدسیه

بسم اللہ الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات مسیله از این نیست  
باید شمر و - و طالبان خدا را از جهان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد و مهورست درین زمانه اگر کسی ابد  
توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بخدا باید  
همین مشغولی انشاء اللہ تعالی براه راست می آرد و خود بجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامر ضیه و  
معموری اوقات از خیرات و ترک مجالست با غیار و سوزن و نفس خود و حسن ظن و رقی سائر الناس استقامت  
باید فرمود و الاستقامه فوق الکلامه است و دنیا نقش بر جاب است **فرمود** در دلی بنجم این آن که پرواز  
بجای جان تو باشی بجان که پرواز دهد اللہ معکم انما کنتم و کثر انما لکم و السلام علیکم و رحمة اللہ و برکاته و الحمد للہ  
و الصلوة علی رسولہ محمد و آله اللہم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و الدنیا و یا ایها هم کمال متابعت سید المرسلین منو افقه  
صلی اللہ علیہ وسلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

### وصیت نامه

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلقنی من اصحاب المسلمین و ارحام المسلمات و من علینا ببعثه سید الانبیاء

او افضل الرسل والايمان بمن هو الاية الكبرى المستقر من هذا النعمة العظمى وصلى الله تعالى عليه وعلى آله واصحابه  
 واتباعه اجمعين والشكر على ما هدانا للإسلام وادخاها في علمه ووفقنا لاقتباس انوار علمائه الصالحين اوليائه الكاملين  
 تفضلوا شيخ احمد الفاروقى النقشبندى المجدد والاهل الثنائى والسيد السند محى الدين عبدالقادر الجيلانى غوث الثقلين  
 والسيد الفاضل الكامل معين الدين حسن النجوى رضى الله عنه وعن اسلامهم واخلافهم اجمعين وارجو من فضلكم  
 ان يمتني على اتباعهم ومجتبهم ويحقق بهم في دار القدر ما ذللك على الله بغيره لعمد احمد وصلوة فقير فقير محمد  
 شيار الله عثمانى خفى مجددي پاني تپى مینوسید که عمر این عاصی بهشتا دسال رسیده دیقین که عبارت از کس است  
 بر سر آه فرستی نگذاشته کلمه چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد که رعایت بعضی از ان برای ذات  
 فقیر مفید و ضرورت و برخی از ان برای دوستان و فرزندان ضرر و مفید است اگر نوع اول را رعایت نماید  
 روح فقیر از آنها خوشنود خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر نه در عاقبت دانسیک خواهد شد و اگر نوع ثانی  
 را رعایت خواهند کرد و غم آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید و اگر نه نتیجه خواهند دید نوع اول آنست که در پیش  
 و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کند و دو چادر زدن که حضرت ایشان شهید رضى الله عنه عنایت فرموده  
 بودند و ان تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است ضرورت نماز جنازه بجماعت کثیر دامام صالح مثل حافظ  
 محمد علی و یا حکیم سکوا یا حافظ پیر محمد بجا آید و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم دنیوی  
 مثل دهم و بستم و چهل و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زیاده از سه روز ناتم  
 کردن جان نرنگ داشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زمان رافع بلیغ نمایند در حالت حیات خود و فقیر این چنین با  
 راضی نبود و با اختیار خود کردن نداده و از کلمه و ورد و ختم قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه فقیر با خفا امداد  
 فرمایند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده المیت فی القبر کالغریق المنتظر من یتنظرون عساة  
 ما تلحقه من اب او اخ او صديق و بعد مردن من دواهی دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر  
 در حیات خود نصف موضع ننگه و الماک قصیه که در ملک خود داشت آنرا بهشت سهام قرار داده سه سهام بواله عیال  
 و دو سهام بصفیوة الله و یک سهام بفقیران و یک بفقیران و یک بفقیران و یک بفقیران و یک بفقیران و یک بفقیران  
 بخشیده هر یک را مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زیت خود محصول پنجم حصه با دو هر دو خیر میداد و باقی  
 را سه حصه کرده یک حصه برای خرج خود میداد و یک حصه بفقیران میداد و یک حصه بفقیران میداد و بعد مردن من

سلام نامه ای پادشاهان  
 غلام سیدان ابوالحسن  
 ابوالحسن  
 سیدان





ذلک انجبت از فضل الهی امید متعزت و ادم مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما سیرت همین عمل بهر سالمان  
 بلکه بنود هم هر کس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد از باطن  
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی دور گردد  
 نمیشود و امید بیزدان را دوستی و پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطر داری ناهنجاری را  
 دخل ندهد و بر روایت معتبر متقی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مباحث  
 دینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذہب روافض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر  
 علونب یار فاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و ختر کسی را نفی یا قسم بر نفس اگر چه صاحب  
 دولت عالی نسب باشد نباید داد و رقیاست سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پسید  
 عم که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است اما فلان  
 خاچه دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله  
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر بآن سر و شایسته بهم رساند و باطن ظاهر و صفای کبی و کبی و اعتقاد و عمل و عبادت و جهاد  
 آن کس همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابیه درجه از ان قاصر است همان قدر ویران قاص باید دانست  
 و از آن جهت کمال اتباع سنت سنی که او کیا نقشند به اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال مشابیه است کمال است  
 دلیل است بر تفصیلت شان و اگر محنت قاصر همان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر اساس  
 واجبات و ترک محرمات و مکرویات و تشبیهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات  
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات  
 و عادات از وی سر نشود رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقوا الشبهات استبرأ لدينہ  
 و عرہ و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین عن تعالی می فرماید ان اولیاء الله لا یلتصقون  
 نیستند و دوستان خدا اگر متقیان تقوی عبارت از ادائی واجبات و ترک محرمات و تشبیهات سنت نه از  
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات آنج محرمات رزائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاء و سمع  
 و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد در کتب فقه مبین اند  
 و اگر هست ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرکب محرمات شود پس در آنچه ملا

حقوق العباد باشد از آن اجتناب باید کرد حق تعالی کریم است و رسول و پیران عظام شفیع اند اینجا امید غفرت  
و حقوق العباد و در بخشش نمی آید آیات و احادیث و درین باب بسیار اند این رقمه عمل آن نتواند شد حدیث المسلم  
من سلم المسلمون من لسانه ویده و حدیث ان تخب للناس ما تخب لنفسك و نكلمهم بانك  
لنفسك و اینجا کافیت شمع می باشد و پی آنرا و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست  
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و بیک از نصح که برای دین و دنیا مفید است آنست که از اتباع خود وزن  
فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را رضی باشند و دوست دارند و از کثرت  
اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف و الا بطلاق و رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر را نخواست  
باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر در آنچه نصیحت  
امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق و باقران خود  
از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا  
جای فساد است برای معاملات دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر پا نشده مگر و تنبک با هم سازعت و  
مخاصمت کردند و از کسانی که اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسان و نکولی شمرند و سرنگون باید کرد و بیت  
آسایش و گیتی تفسیر این دو حرف است و باد و ستان ملطف باد دشمنان ملایه قال الله تعالی  
لَا تَقُمْ بِاللَّيْلِ حَىٰ أَحْسَنَ فَإِنَّ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقِمُهُ إِلَّا الذِّنُّ  
صَبْرًا وَمَا يُلْقِمُهُ إِلَّا الذُّوقُ حَظَّ عَظِيمٍ وَلَا تَأْيِنُ عُنُوكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْوَءٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ  
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی دفع بدی کن بخصمتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان به نیکولی کردن با آنها از خود  
دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو و او دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کنت از چنین مگر کسی که  
صبر میکند و مگر کسی که صاحب نصب بزرگ اند و اگر و سوسه شیطان برادرین کار نامشود و اعدا و نجویان پناه  
جوی بخدا بدینیکه خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی است که با وی بدی دنیا و دشمنی و ناخوشی باشد  
پاکسی که خالصا شد با وی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از آنها موافقت نکند تا که از عقائد  
فاسده تو به نکر اگر چه پیر یا پسر باشد قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا عَدُوِّي وَعَدُوِّي عَدُوُّكُمْ  
أَفَلَا يَسَاءُ إِلَى تَوَلَّوْا لَن تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ

در زمان فقیر همیشه علما شده آمدند که در هر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر احمد الله این دولت بهر ساینده بودند  
 بیا مژ در طاعت کرد و لیل الله و صفوة الله را هر چه خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت است و این قدر  
 عبارت قنای که فهمیدند اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانست کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند  
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات است علم عبارت است از استقن  
 حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه تکفل است و این علم  
 بدون دریا قن اول از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریا قن اقوال تابعین چند  
 آمده از چهار حجم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر کتابی بعضی روایات بی اصل نوشته اند  
 در یافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهمه علوم نیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه  
 ناشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی بهم غنی است از فنون حکمت  
 ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است

### فصل چهارم در برکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مژ اصحاب خدای عزوجل آن قیم طریقہ احمدیہ داعی سنت نبویہ  
 را دیرگاه داشته مسلمان را تمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنہ بعد سلام محبت مشام کشید  
 ضمیر منیر باد صحیفہ شریفہ کہ مشون بود بانواع الطاف و رود فرمود و فقیر زاده شفقت سامی پزشتہ  
 این فقیر و اولاد او تقریر نمود الحمد لله کہ اہل دل یا داین در ماندگان میکنند ازین مہر تو قہما مستحکم  
 میگردد احسن الله الیکم و ذکر کہ کم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن درانی دنیا من او اشارتی رفعت بود و چون ما  
 فقیر تا و قتیکہ داعیہ الی برای چیزی دارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال پیچ داعیہ نشدہ است  
 بظن و تخمین نتوان گفت قلمی شدہ بود کہ بعضی دقائق را بصورت اسولہ خواہم نوشت خاطر شتاق  
 آنکہ دقائق است خدا کند کہ زود آن وعدہ بنجر گردد و مولوی شاد الله مصابیح و مجبین استماع نمودند

مکتوبات شاه ولی الله محدث  
 در وقت مژ اصحاب قدس سرہ  
 پانہ قریبشان از صومعہ میرانم  
 نہا چہ و اندام حال مردم بنار  
 فخریست کہ خود مولود شاد  
 فقیرست و بلاد عرب را قہم  
 دیر نموده احوال مردم  
 دولت از ثقات بجا نشدہ  
 دقتیست کہ در کتاب است  
 و این کتاب در دست  
 استاد و سنیست  
 پیش و در کتاب  
 طار این کتابی  
 قوی و در مژ و نور  
 مثل ایشان در مژ و نور  
 یا نہ غیب و مژ و نور  
 بلکہ در مژ و نور  
 و چنین عزیزان  
 چہا این زمان کہ پختہ  
 و نہ دست

مستحق کتب است بلکه عشره متداوله اند یعنی توبه بهت سامی توقع است که آنینه ظهور رسد و بعد از آن احرام صحبت تشریف  
 نهند هر قدر یک وقت شریف گنجایش کند یک دو کلیه بجهت افزای این فقر شکسته بال میاید بود و السلام -  
 مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه خصوصاً و طریق صوفیه عموماً  
 و آن تمجلی انواع فضائل و فوائد را در گاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافران نام مقنوع گرداناد مکتوب  
 گرامی در دو نمود و صحبت مزاج شریف جمالی بجا آورده شدن بعد کرده بعد از خری اطلاع بر صحبت مزاج یافته  
 باشد که سبب سرور خواهد بود این سرور میخواهد که پیش از وقت معین مقصود حاصل نماید **صریح**  
 بزم برهم خورده بدست بجای آورده و آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریری نماید خالق نظرات و مالکنا صیه  
 محمذب آن می فرماید قهرزاده بابائنا و عا در حق خویش مجبسی اند - شاه اهل الله صاحب بعافیت اند سکن  
 فقر برده کرده میباشد درین مدت چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید شتاق ملاقات بیشتر  
 اند و السلام - مکتوب سوم نیز بنام صاحب - متع الله المسکین با فادات قیم طریق احمدیه دردی  
 ریاض طریق تبهجات النفس از کتبه آیین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه در دو فرمود  
 احمد بنده علی سلامم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرعواست که بدعای ظفر العجب کرم فرما باشد آنچه در باب  
 فضیلت آباء عبد الغنی جان اشارت رفته بود علی الارس والعین با حال با شرف انور و ملاکرم ابواب مکاتبات  
 مقنوع نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصود خواهد ماند و السلام و الاکرام فقیرزادگان هر  
 مستدعی و عاست و اوقات اجابت کرم فرما باشند - مکتوب چهارم نیز بنام صاحب خدای عزوجل آن  
 قیم طریق احمدیه را در گاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد - از فقیر ولی الله غفر  
 بعد سلام واضح باد که مولوی شاعر الله بار قیمه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد این جانب بسبب بضر  
 اسباب که شرح آن بسطی میخواهد اتفاق افتاد توقع است که در اوقات مرعوه و عای سلامت از اوقات ظاهراً  
 و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آید باشد و السلام - برادر میاں اهل الله شفا  
 یافته اند الا طیلی از جراحت با قیست امید داری است که آن نیز به شود از جاسه فقیر که فقیر اینجا است برده  
 کرده هستند ازین سبب نامه علیحه نوشته اند مکتوب پنجم بنام خواجه محمد امین در تحقیق مجلی از نسبت انحضرت  
 و تعییر وجود محبوب و بیان تعلیق انحضرت بنیازی از ملاهب فقها و ائمه اربعه برادر محمد امین اگر آینه شود

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه  
از طرق مشهوره مشابیه ترست گفتیم در اخلاص اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قدس  
در اتصال من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه  
حفظ صورت ذبینه حضرت حق است و در مدبر که هر آدمی اشاقل با جناب واقع است و آن صورت اجمالیه ذبینه  
حضرت حق است و این طائفه از او واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از ان اشغال کنند  
بحقیقه الحقائق واصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سرست تا چون مذهب شدند هر وقت که از اعمال کنند  
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاوه و خلافت و بشارت سلف با جمال خلف اقوی نزدیک من طریقه نقشبندیه است  
و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با اصول طریقه حنیف طریقه سهروردیه است اگر چه فقیرا  
مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزئی الله عما اهلها خیر الجزاء  
و فائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه  
در حسین هر یکی نوری یافتیم که آن نور غالب شده است و ریاست پیدا کرده جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده  
و آنرا متوارث یافتیم یا من بعد و آن با اصطلاح مانقظه بحت است اگر چه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی با اعتبار  
و یانت و علم و دیدیم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دوم آنکه صوفیه  
فرموده اند که بعد قنای بشریت وجود موهوب میدهند موسی اندر درخت آتش دید و سبزه زری شد آن درخت  
از نار به ثمر و در صحرای مریض و صاب و دل به انجمن دان و انجمن انکار یعنی قنای بشریت و وجود موهوب  
چیت گفتیم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمنه  
غالب ترست و آنکه نفس سبیه اند و آنکه ترست و آنکه نفس نطقیه و قوی ترست پس آدمی در ابتدای حال  
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهیمنه که آن غالب میکشد میر و چون توبه کرد و معتقد است  
شرع را در عقل خود جاداد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را بالیستی نماید الا بعد از اجازت شرع  
چه در باب سبیه و چه در باب شهویه بشریت او قانی شد در شرع و نفس او شرع باقی ماند و حدیث لایق من  
احد که حتی یکون هواه تبعاً لما یحسنت به اشارت بهین مقام است چون ازین مقام ترقی  
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با و لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را بالیستی نماید الا اتصال بنی

بله مانند توبه و انجذاب خاطر او را الهی منی فانی شد و حق و باقی گشت بحق و انجاد و راه پیش می آید یکی راه  
 نور القدس و حجر نبت و آن شاهراهی است بذات بخت و دو راه توحید افعال و صفات و انجملال اشیا و حقیقت  
 واحد و طلوع آن از کوه انار خود و نام هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت واحد بخمال خود بعد از تمام هر دور  
 یاری می آید با تندر با نکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم کلی حکم دیگری را میزاحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند  
 در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار دول با یار بجوارح و نفوس نلکه کارهای مناسب آن میکنند و در هر  
 کیفیت اتصال مشرف می شود و با لطیفه خفیه به معرفت حقیقه واحد مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند  
 و این در بیت اشاره بآست سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقیهیه برگدام مذهب است - گفتیم بقدر  
 امکان جمیع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و وضو و غسل و حج و بعضی واقع میشود که همه اهل مذاهب  
 صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی  
 اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنیم متعلق به مذهب است که  
 باشد و از همان مذاهب جواب میگویم خدای تعالی بهر مذهب ازین مذاهب مشهوره معترقی داده است الحمد للهِ  
 تعالی مکتوب ششم نیز بخواججه محمد امین در جواب بعض مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم - محب عز و بقدر  
 خواججه محمد امین سلمه الله تعالی - سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد  
 که آنچه در دل ازین باب العاشود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات  
 شتی دارد و وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سببیکه منبع آن  
 نزول صنوبر است و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات  
 شتی دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بنفس و آنچه از میان  
 لطائف عزیز شمار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد و وجهی است از وجوه که بروح نزدیک است و وجهی از وجوه  
 روح که بقلب مائل است پس غالب آنست و الله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت اویسیه یادداشتی  
 که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بر انس و الفت بیشتر بود و فتح کای این عزیزان نیز چنین باشد و استقلال  
 در همین موطن - مکتوب هفتم نیز بخواججه محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که  
 در باب خلعت و حصول این مرتبه عظمی با حضرت صلی الله علیه و سلم بواسطت بعض افراد است نوشته اند

ع  
 حجت سفایت از  
 مقامات سلوک به عظام  
 شاه ولی الله قدس سره  
 مد

ما بنا سببان نیز با شانه نشانه الله تعالی و اگر تا هم لطائف قدس است آنکه در جمیع این تفسیرها

و از آن فرد در نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ تعالیٰ بشودہ - سوال کرده بودند  
 کہ حضرت شیخ مجدد قدس اللہ تعالیٰ سر الغریر در مکتوب نو و چهارم از جلد ثالث و غیر آن تیز تصریح کرده اند  
 بآنکہ آنحضرت را علی اللہ علیہ وسلم بعد ہزار سال بواسطہ بعض افراد امت مقام خلعت حاصل شد و دعا  
 اللہ وصل علی محمد کا صلیت علی ابراہیم مستجاب گشت و باشارہ مفہوم میگردد کہ مراد از آن فرد  
 ذات حضرت مجدد است و این مقدمہ بظاہر مسرورہ اشکالات کثیرہ است از آن جملہ آنکہ توسط فروی از افراد  
 امت در حصول مقام خلعت کہ از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیہ  
 الصلوٰات و التسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شدہ اند کہ خدام و علما اگر برای  
 مولی و مخدوم لباسی فخر طیار کنند ہیچ قدرتی ایشانرا لازم نمی آید و قیہ ما فیہ از آن جملہ آنکہ در حدیث صحیح  
 وارد شدہ است الا ان الله اتخذه في خلیل كما اتخذ ابراهيم خلیلاً و این حدیث نص صریح  
 در اثبات خلعت مآں حضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبہ لا بعد ہزار سال مخالف حدیث صریح صحیح  
 باشد - گفتہ نشود کہ مراد ازین خلعت کہ درین حدیث وارد شدہ مطلق محبوبیت است نہ خلعت مصطلحہ  
 فلما اشکال زیر کہ تشبیہ بخلعت ابراہیم ازین تاویل ابا میکنند پس درین مسئلہ آنچه نزد تو متحقق شدہ باشد  
 نبویس باین سبب بخاطر رسید کہ ہر چہ در حالت رہبتہ توفیق تحریر آن باید نبوید - باید دانست کہ شفا ایش  
 راست و درست ولیکن در بعض اوقات حقیقۃ الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات تفصیل  
 و در بعض اوقات شیخ شیخی و در بعض اوقات بغیر حجاب و مستبقان کلام صوفیہ لاچارند از دانستن اجمال  
 و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی کہ قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل بدیشد پس ما شک نداریم  
 کہ در ہر طائفہ از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون  
 روح حضرت خاتم النبیین علیہ الصلوٰات و التسلیمات بسبب علوم مبدا تعین ایشان و عموم فیضی کہ بر دست  
 ایشان بر مردمان افشا شدہ است و بسبب غلو مقام و درہ نور کہ از جہر بہ حضرت ایشان سر بر آورده و لایسا آخری لا لایستی  
 ان خصیصہا ساغدا ہندہ عنفوان خیرۃ القدس و شیخ ان در پوش آن مطنہ آن و تمثیل و صورت و ہر چہ ازین قبیل  
 میتوان گفت شدہ است ہر فیضی جدید کہ در عالم پیدائی شود و بانگی بر روی کار می آید نیمہ خطیقۃ القدس نیز بسبب حجاب  
 بہتہ نفوس نمی آید کہ طبقہ بعد طبقہ پیدائی شوند اہل دل لباس است کہ این امر لا محالہ اوراک کنند و باین لفظ تعبیر

نماند که این کمالات اجمالاً انتخاب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقاعی حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفاسیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصر پیدا شود و انتشار آن جبر است شخصی باشد از کمال و آن جبر است با آن نور مجرب و منزه شمع تجلی اعظم و بنبایه اعراض آن جوهر نفیتم گردد و آن ظهور خودست بحسب طوار و لو دار و منظور خودست بحسب شخص در زمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم اشکال درین بیت باجمال و انبیا حسن و کرم کار شده و چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام چون این مقدمه محمد شد مقدمه دیگر تیر باید دانست که حقایق اجمالی که بر اهل الشرح ظاهر میشود چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه نقلی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و از عنوان آن حقایق اجمالیه فاضله بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بان مربوط میسازند و آن معارف فاضله را در پرده آن نقطه ادامی فرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این نقطه اعراض نظر کنند و طرح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معنیه فاضله سازند پس فیما بین فیه اقامت لفظ خلقت و استجابات و دعای اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دایره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز صیر دایره آن مرکز دایره تمامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز نگارن اشاره و اعتبار است اعتراض بشکل این مقدمات دارد و میگوید چنانکه در صورت رأیت اسد ایرامی اعتراض بقدر انبیا و اطهار اسد و یاد بر وزن و جوی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمد و بیان دوائر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دوره دیگر شده است که بعضی اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بخلیت جمیع پیدا کرده و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض متقدمه است مثلاً مسائل جبریت و انانیت که بری درین دوره مفصل ترست از ادوار سابقه و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجایش آن ندارد و با بجملة شیخ مجدد در باب این دوره اند و بسا معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بدست وی بسیاری از گرامان با دیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدو دارد و اکنون کائنات است و شکر نعمت و شکر نعمت شکر نعمت مفیض است شکر اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ از فرغ



ایمان و ان تجاوز کرده و سخن بی پرده و افشاده و مثل قول بختانیت علماء اهل سنت و معارف اجمالی که تقلید  
 انبیاء علیهم السلام اند کرده اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علماء مقصودست بر بیان خفیه  
 القدس و تجلی اعظم و آن متعین است در نفس کلیه زبان صورت را می که در مراتب متعین شود ازین تعین بساطت  
 اولی چند مرحله برترست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست است و درین صورت واجبست  
 قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجده داشته باشد این است آنچه نزدیک فقیه در شرح معانی  
 شیخ محمد متعین شده و اگر تحقیق و انشمنده در حل این اشکال سر و بیم مینماید گفت که غرض شیخ ثبات اصل  
 خلعت است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود و فیضان خلعت بر بنی آدم بآن  
 معنی که توسط و بعد از سال مردمان حصه از آن خلعت یا قند و در اینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که تفصیل اضافیه  
 مثل مقدار و متبوع عجم شدن توسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب جمعی هستند می شوند و انعام  
 حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند آن عالم داسطه عموم دعوت و مقتدا بودن آنحضرت بآن قوم  
 را خواهد بود و انکار آن مکاره است و الحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهر و باطناً و صلی الله علیه و سلم خیر خلقه محمد و آل و حجه و سلم  
 تسلیماً گیریم مکتوب هشتم نیز بخواججه محمد امین در کشف اسرار تفصیل نبوت بر ولایت برادرم خواججه محمد امین  
 اگر چه الله بشود و از سر تفصیل انبیا علیهم السلام بر او لیاضوان الله علیه سوال کرده بودند بدانند که تفاضل  
 در حقایق انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلاً سایه را بر سفید فضل  
 نهادن یا علو را بر جاف و راجح دانستن بغیر آنکه به نسبت این مریض یا به نسبت این حال قیاس کنند معقول  
 نیست هر حقیقت در حده ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باقیما  
 وجود بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار عرض و خصوصیت  
 بهتر است و نمیتوان گفت که لازم و آثار هر حقیقت باعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع  
 سلیم از تجویز این اطلاعات تماشایی میکند پس معنی تفصیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی کند و آنرا یک  
 حقیقت در اینجا انفع و ملایم تر باشد آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات لغرض آن موطن نکنند  
 از قرآن دانسته می شود که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفصیل می دهند و سطح نظر آن است که  
 گاو و اسپ هر دو با آدمی ملائمت دارند و آدمی را متمتع از هر یک میکنند پس باعتبار ملائم بودن با آدمی

ع  
 منتظر بجهت  
 ۲

ملاست دانند و کفایت حاجات او تامل کردیم فرسرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار با دشمنان  
و محب دنان است نفع میدهد و گاه در دیدیم که در حیل انقال و حسرت جواب که کار و هلاکین  
و تحب رست سود میرساند و سر و اولی اعظم داشتیم انداز فرقه ثانیه پس اسپ را برگردانیم و ترجیح دادیم و اگر  
در بعضی مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اجمال نمیکند و تخیل که بعضی افهام ضعیفه بشنود  
عاصی اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب استهوار آنها شده است نه افتند و للناس فیما  
لیعشقون هذا الهب ولیکن مجت ماور فرقه ایست که از ناحق ابقی الاشیاء حکماهی و عار حال ایشان  
و همچنین تریاک را بر هر هرجان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر بناتی باشد  
یا حیوانی کمال صورت است چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجه جمال حقیقه  
مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملاست دارند و آن یک  
سنا فرود یا این اجسام و آن دیگر ملایم استخوان یکی و استقیح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح  
یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیاء مفضوله در بعض احیان به نسبت بعض اشخاص نفع میباشد از اشیاء فاضله  
مانند گاه چون محتاج سقی ارض و اناره آن شویم ملایم تر میشود از اسب و چون بقتل شخصی موزی محتاج شویم  
زهر ملائمت تر میباشد از تریاک و چون با سنج محتاج شویم سنگ ملائمت تر است از ذهب فضه پس ملائمت در اکثر احوال  
و اشرف احوال اکرم افراد ملائمت و اقل احوال و اخس احوال و اوضاع افراد در نظری آدم فرقی پیدا کرد پس مضطر  
شده اند باثبات نوع از فضل فضل کلی فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت باید دانست که تفصیل باینجا اولیا  
نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی باصل خودش بلکه باعتبار موطنی است  
که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت میشود و آثار یکی ملائمت تر است در اینجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرام احوال از آثار آن  
دیگر و همین است معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افراذنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم  
ماند از ایشان و وجوب انقیاد ایشان را در سوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشهریم  
بر ایشان و مانند جاهل بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان را و حقوق خود ایشان را آشکار کردن و وجوه مضا  
و نیوید و اخرویه از میان ایشان بر انداختن و آنچه بآن ماند و در اینجا پنج شبهه نیست که انبیا افضل اند از اولیا  
جمع که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اجمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشان داده اند

شهر نجفی از کتبه

در کتبه  
در کتبه

در برین بحث قیاس باید کرد و تفصیل تخمین بر حضرت ترقی رضوان الله علیه که باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه نبی اوم در طاعت شریع و اطفای ناره نفسانیت ایشان در مخالفتات شریع و مانند آن پس کسیکه در اینجا تشکیک کرده است بملامحه قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند آن بمنزله سخن بی نبرده است و السلام - مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید و نزول وحی بواسطه ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت برادر محمد امین اگر الله تعالی بشهوده سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فردا آمدن وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد - بدانند که چون در ازل نبش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقه مطلقه متعین شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضویر بحر آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانی است بعلوم منزه از راه نفوس کالمه از میان نفوس نبی آدم بر قانون علومی که صورت انسان از تقاضا میکند در افراود خود با قضای اولی بدون شرط اشتغال با سبب کشف یا مقدمات اوله عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعینی و امتیازی پیدا کرده است و یکسادی جامع و مانع بهم رسانیده بعد از آن در عکس تجلی اعظم که در احجار بسته ملار اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت و بیخ علم انجا مبدع شد و تکریر بالا را الله و بایام الله و تبحر اراه المعاد و محاصره کفار و تعین احکام در عبادات و تألیف منبری و تألیف مدنی و دایره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند آن علوم بدو غیبی که از صلب خیره اله القدس برخاسته است و بهم ملار اعلی همه آنرا تعین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست و درین تعیین در لطفه عقلیه مکتوبه صلی الله علیه و سلم لباس نفث عربیت و اسلوب بدیع سوره آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بمردها ن رسانیدند و در تبلیغ آن جاریه شدند از جوارح الهی و بقوه غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاره هزار افواج ملائکه ملهم شدند بحیثیت آن و حفظ الفاظ آن و نبی آدم قرن یا بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان توه نمودند بخدای عز اسمو و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسط است و علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در آنجا جمع میشود صورت گرفت و طر ف و دستعی پیدا کرد پس قرآن قدیم باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منقول بواسطه ملک کرام بر السند عباد و مکتوب در مصاحف و تخیم ایشان در ملار فرشتگان و واجب تعظیم و کثیر البرکات و اما

تفصیل این سخن را در مکتوبات  
در صفحه ۱۴۴ و ۱۴۵

در بیان قدیم  
قرآن

موشور و حاجات نبی ادم که القدران لما قرئ له و متعین در ملا اعلی و عالم مثال و من بعد الله تعالی متفیض  
ازین حقیقت متعین در عالم مثال به واسطه و لو ان لی فی کل بنت شجرة لسانا لما استوفیت واجب حرمه  
و السلام - مکتوب و بهم در تحقیق معنی بعض ابیات - شنوی مولوی روم قدس سره - ابیات نیست  
بین بخوان استیاس الرسل ای کوه تا یظنوا انهم قد کذبوا به این قرأت خوان که تخفیف کذب به این بود که خوش  
بینی و محبت به در گمان افتاد جان انبیاء را تا غافل مگر می اشتیاق به جواب احمد بن محمد صاحب در آیه - حتی اذا  
استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنهما که بپوشید و فال میخواند و کذب  
تخفیف میخواند و تخفیف را مفید معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آلت تا و قیام که نا امید شدند  
پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که دروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمیع که ایمان آورده بودند بطره ابراهیم  
بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ به نسبت انبیاء مخطور ایشان شد و اگر کذب بخواه تخفیف خوانده شود معنی چنان  
باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی دروغ فرستاد با ایشان و این  
گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروقة عن عائشة قالت له وهو یسألها عن  
قول الله عز وجل حتی اذا استیاس الرسل قال قلت الذی بواکم کذبوا قالت عائشة  
کذبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل نعم لقد استیقنوا  
بذلك فقلت لها و ظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلك برجا  
قلت فما بال هذه الایة قالت هم اتباع الرسل الذین امنوا بربهم و صدقوهم و طال  
حلیهم البلا و استناخ عنهم النصر حتی اذا استیاس الرسل ف من کذبهم من قومهم و ظننت  
الرسل ان اتباعهم قد کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس که بخواه تخفیف  
میخواند میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید و زکن لول حتی یقول الرسول و الذین امنوا معاً  
من نصر الله و جای دیگر میفرماید و کتم توهمین قال بلی و لکن یطیرون قلبی و ان حضرت صلی الله  
علیه و سلم فرمودند نحن احق بالشک من ابراهیم و خطبه گفت تا منی خطبه پس شک و ظن اینجا مجاز است  
یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده در حقیقت وحی یا نا  
اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابهه سائر تشابهات قرآن است مثل یل یله مفسوق طارین

که بمعنی خواهر آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوه وظلوا انهم قد اخلفوا  
ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلز لو احدثه يقول الرسول والذین  
امنوا معه متی نصر الله فان صحیح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یحیط بالبال  
ویهجم فی القلب من شبه الوسوسة وحل بیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن  
الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسول الله  
الذین هم اعرف الناس بربههم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح  
مولوی فرأت ابن عباس اقتیاداً یمکنه توضیح فی فرامینده که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب  
یشود و احوال بنده را می بیند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رایی العین  
فرد می آید و فیه فی خاطر واضطراب بشریت رو می دهد بهین حالت احتجاب بطریق مجاز لظن تعبیر واقع شد  
مکتوب یا زوایا هم در ذکر شمه از مناقب ابوعبدالله محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی چشمه واسعه و بیا  
اشتمال کتاب مجید او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیة را محمد بن احمد بن الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و علی  
آله و سلم اباء در روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لئلا ناله رجال او رجل من هؤلاء  
یعنی اهل فارس و فی روایتی لئلا ناله رجال من هؤلاء بلا شاک تذکره میگردیم فقیر گفت امام ابوحنیفه  
درین حکم داخل است که خدای تعالی علم فقه را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اهل اسلام را با آن فقه  
مذهب گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت بهین مذهب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقالیهم بادشایان  
خفی اند و قضایا و اکثر مدرسان و اکثر عوام خفی و امام ابوعبدالله بخاری تیر داخل است که خدای تعالی علم حدیث  
را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث انحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه این مرقعه را بنام او پیوسته  
باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تقابلی داشت مانند حال اکثر متفقین عصر ما هم الله تعالی بطریق الصواب  
این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وی رحمه الله قوی بود و در حفظ حدیث و  
ضعیف بود و در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نداشت و متوجه بیان خود شدم  
و گفتم که شیخ ابن جریر تقریب میگویی محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث  
و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از تحقیقات

علیه که نشان آن بخاری بوده است و حاصل لواهی آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و در آن باب خبر استقامت  
 هر چه خواست بر زبان جاری ساخت و حاجه محمد امین گفتند آنچه مذکور شد بنهایت سفیدست اما حافظ ما  
 آنجا شش حفظ آن ندارد و اگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گرد و موافق استدعا ایشان است  
 از آن باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعين باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت  
 مدون نشد از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد سال دیگر بایه پایه مستحکم  
 میشد و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد دو صد سال حاصل بود احادیث شد و مرجع عالم درین فن گشت  
 پس اول چیزی که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تیسرست و در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین  
 بر ترویج آمدند و الفضل للمقدم تفصیل این کلیه آنکه بعد از مدوین احادیث چون اسحاق بن عمار و دیگران  
 بعضی احادیث مستفیضین اند که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم کس از اصحاب آنرا روایت کرده است  
 و از هر صحابی طریق شش برآمده است و روز بروز تنویر یافته و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد  
 از آن حدیث مشهور که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یاد و صحابی روایت کرده باز ازین  
 عزیز و طبقه کتاب تابعین یا ضعیفین یا کاتبین تابعین طرق متعدده پیاپی شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیة که در کتاب صحیح آنرا  
 غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علقه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقه  
 روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صحابا تابعین است  
 از وی جماعات لاتعد و لا تخفی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زبان  
 تدوین نرسیده و آن بر چند قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدده دارد و ما خارج خود که صحابی یا تابعی یا ضعیف  
 از کبار تابعین باشد یا ندارد آنچه طرق متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث  
 حسن است و آنچه تعدد طرق ندارد همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است باز حسن اگر بعضی  
 طرق او همه ثقات متصل بتبعین نکرده و شنود باشد و روایت از علما و معروفین بعد از آن و ضبط باشد مخصوص  
 میشود باسم صحیح و آنچه منسل ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسک  
 دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود و به مطلق حسن تعبیر کرده میشود و نیست اصطلاح تریندی و وی اول کسی است  
 که اسم حسن را نمونه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن بهم طریق از وی بحد صحت نرسید و تیسر حسن داخل است

و قلیل ماہوپس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرب و مخصوص گروانید بعضی از ان تنفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح  
 مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم رنسخ زده است بخاری است و اگر بخاری را نیز از تمیز صحیح از غیر صحیح فیصلتی  
 دیگر نباشد صدق حدیث لئالہ رجال من هؤلاء درست بودی زیرا کہ ایمان نہ ہمین نقد است و بس تفسیر و سیر  
 و سایر فنون حدیث موقوف علیہ ایمان است لامحالہ تکلیف کہ این خصلت منجورست درضال و دیگر بعد از این  
 باید دانست کہ بخاری بعد ماتین ظاهر شدہ و قبل از وی علما و فنون چند از علوم دینیہ تصانیف ساختہ بودند امام  
 و سفیان ثوری و در فقہ تصنیف کردہ بودند و ابن جریر و تفسیر و ابو عبیدہ و در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن  
 عقبہ و سیر و عبد اللہ بن مبارک و زرہد و مواعظ و کسائی و در بدا الخلق قصص انبیاء و یحیی بن معین و غیرہ و در معرفت  
 احوال صحابہ و تابعین و جمعی دیگر سائل داشتند در روایا و اب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقہ و در  
 تبتہ عن مثل جمیعہ بخاری اینہم علوم مدونہ را تا مل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقاد نمود پس قدری از علوم  
 کہ با حدیث صحیح کہ بشرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بہت مسلمانان را بہت  
 این علوم جمعی قاطعہ بودہ باشد کہ در ان تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداہتہ تا و قیقہ کسی جزئیات  
 و کلیات علمی را ندانند انتقاد او و تمییز آنچه از احادیث صحیح ثابت شدہ از غیر ان میسر نشد و اندیشہ چنانکہ اگر کسی گوید کہ  
 فلانی قواعد طبییہ را کہ در قانون مذکورست انتقاد نمودہ است و آنچه با دلہ صحیح ثابت شدہ از غیر ان ممتاز نمودہ است  
 بطریق بداہتہ دانستہ شود لامحالہ کہ جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساختہ است و بمیزانی کہ خدا تعالی بر او عطا فرمودہ  
 ہر یکی را سنجیدہ است و همچنین اگر کسی گوید کہ فلانی دیوان ابو طیب را انتقاد نمودہ است بالبداہتہ دانستہ شود کہ  
 عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک و درزیدہ و ادلہ مسائل انہا امتحان نمودہ و آنچه بکتاب اللہ یا حدیث  
 صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شدہ از غیر ان جدا ساختہ و کفی بذلک فضیلتہ و فقہا و اگر انصاف را کار فرمایم  
 ہیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم کہ در جمیع این فنون تکلم کردہ باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن است  
 یا دو فن غالباً ہیچکس را از متقدمین نمی یابیم کہ در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری  
 سخن گفتہ باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانستہ شود کہ امہات این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن انتقاد  
 نمودن کاری عظیمست و در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذہن و حفظ طرق حدیث و احتضار آن علوم  
 تا آنکہ امام احمد با آنہم بتجربہ اش گفتہ است کلامی کہ حاصل او آنست کہ ما را انتقاد سہ فن کہ سیر و تفسیر و بداہتہ

ف  
احادیث معتبره و در اخبار  
در این کتاب مذکور است

عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید باز زیاد کرده است بخاری و در هر یک از این فنون فوائد جلیله از  
موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق اختصار احادیث و مسائل متعلقه بآن تعلیم  
کرده است و طرق استدلال باشارات مخصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع هست که مقتضای  
تقها آنرا قبول نمیکند مانند استدلال بهر یکی از دو احتمال نقطه برای مسلمة و لکن اینها بعضی معتقدین مذاهب و بعضی نیست  
از علما که محل اعتراض در بعضی مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوز ترتیب و تقریر یاد در میان می آید و همیشه  
آنست که پیش از وی فن تبویب چندان نهمند نشده بود اهل علم را سطح نظر مطالب طلبیه میباشند تراجم و ترتیب  
شیشه صاف را نباشد گوسفال در و باش و زنده در و انشام را با این تکلف ناپاکار - مکتوب و دوازدهم در بیان  
دلیل واضح برای فرقه ناجیه محمد شده و السلام علی افضل انبیاء اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی توفیق  
اسلام یافت و در پی تعلیم شریع اسلام افتاد و در نیوا شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدد دارد و صاحب  
ترین طرقها طریقه شیعه امامیه است که در ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت اداری بما حنبیه  
زنها را تراست و صاحب گمراه سازند بیا تا من شریع اسلام بر طور امامیه را تعلیم نمایم بعد از آن باین عزیز  
فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است زیرا این مکرمان ترا  
گمراه سازند بیا تا مذہب امام ابو حنیفه را تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال در مانند ندانست که کدام را اختیار کند تا چند  
در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برد و بر ملا وقتیکه اوف ناس مجمع شدند  
تقریر مذہبین پیش ایشان بکن رسید که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان گفت  
و هر سان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و منی پاکیزه گشت و مقارن این حکایت  
خواجہ محمد امین را سوالی بنماطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران اعتقاد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتماد  
قابل نیست زیرا که در ملا دایران اگر این تنازع واقع میشد اوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسبب احادیث شافعه  
که عموم ناس بدعت بودن از انبیا دارند و استحسان آنها افتادند و همچنین است کلام در میان مذہب حق و فیمابینها  
که لایستی بعد از آن بنماطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسأله حجتی قاطعه بوده باشد که دلان حجت  
شکو و شبهات را گنجایش نبود و هر که آنرا دریافت بحقیقت امر مہندی شد و اگر نفس و شیطان از ان باز داشت  
نالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوحی که معذور نباشد بعد از آن در تعین آن حجت قاطعه بنماطر ایشان قلعی سپید



از فقیر غنی عنه طلب کشف آن نمودند گفتیم درین مسأله و در سایر مسائل که موقوف علیه شریع باشد لطف الهی مقتضی آن  
 شده است که از علوم حاصله مخزنه فی الصدور در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن  
 علوم مخزنه میسر نمی آید و در بعض افراد هوای نفوس یا الفت بر رسوم ملایع اتباع حجت قاطعه میگردد و هر چند تصدیق  
 آن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیقت شریعت خدا گردن نهادن با حکام قرآن و چنانکه در آن بفرمان حجت  
 مهده علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات اول چیزی که عقل آنرا بر خودش واجب میگردد آنست که تتبع  
 اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد پس روی آن اخبار بدین وجوه باید نمود زیرا که کلام مادر  
 شخصی است که تصدیق کرده است تکلیف الله تعالی عباد خود را با حکام و قصد خروج از عده تکلیف مصمم ساخته چنانکه  
 ذکر کردیم و چیزی که ما از نگوش خود از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج بخشم خود ندیده باشیم طریق علم آن خبر ترجیح  
 روایات ثقات نمیتواند بود و شائیا بر خود لازم میگردد آنکه اخبار اهل ملل از ایمه خود دو قسم می باشد نقل لفظ  
 صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار لفظی  
 را درین اقسام دو قسم نقل بالمعنی و آن تیر چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب  
 ملت است و ما خود از وی است و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسأله شاذ و نادر و مذکور و غیر معتبر باشد و معتبر در  
 حل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بایرع و اجتماع و پیشوای جماعه از مترسین ملت  
 جمعی که آثار گوش و حفظ و فهم و تدوین شریع و تحریر آن از ایشان دیده نشد و مترسین آن ملت با ایشان متوجه  
 نشدند پس قول این جمیع اهل و احقر است از آنکه در حل و عقد تأثیری داشته باشد قسم دیگر خبری است که اختلاف  
 فرق ملت در آن دفع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود اول در روایات تقریر میگردد باشند پس آنچه از ملت متواتر  
 یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او یار شود و اعلی اخبار است از صاحب ملت و حجت  
 خدای تعالی بالانزام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقا  
 و غیر آن قطعی است و حجت ثبوت آن لازم دان باین همتا اخبار شریعت از موجب آن توان گذشت و ثانیاً  
 عقل یثبات مسأله اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق  
 نوابت با جمیع حمله ملت با یکدیگر و در استنباط از شریع یا در تطبیق نصوص شریع بعضی بعضی و عقل هر قسم  
 را حکمی دیگر می نامند و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را امتزاع نمی کنند الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت

تفصیلش آنکه پیغمبران اولی الغر را خدای تعالی نفرستاده است الا برای آنکه امر خود بر زبان ایشان شایع گرداند  
و ایشان بهیچوجه در اقبال امر الهی تفسیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شریع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه  
بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغمبران متنبه نمی شدند  
و ایشان را بر غلط ایشان متنبه نمی ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق با شرع مجبور سازیده است  
یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و نظر کردن  
در منصب سالت و قصد حضرت حق اظهار دین خود را بر زبان ایشان مضمحل میگردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اول را  
از حمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوا خود باید ساخت و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند  
و غلط و در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع  
از هر طریق معتدلی که باشد و اخذ معانی شرع از هر صحابی و تابعی که سمعت حفظ دین و ورع در روایت متسم شد و طبقه  
اولی را پیشوای خود ساختند و ایشان را افضل نهادند و بر خود در معرفت شریع ایشان حاکم علم اند نه نوابت و اگر حاصل کلام  
ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شریع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا  
فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار وایت قبول نکردند الا یک طریقی فقط یا قولی  
احداث کردند که طبقه اولی از ان فاضل بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما از ان نفهمیم  
ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را تنسم ساختند یکذب یا جهل قابل رد و  
تشبیح اند و اختلاف ایشان قابل برانداختن و اختلافی که در تطبیق بعضی نصوص یا بعضی آن یا بسبب تشبیه  
استنباط از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از شن آن ابا نکرند اختلاف  
مقبول است در ایضا عقل تصدیق میکند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت از حکم دین و حکم عقل سلیم در استنباط  
شیعه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود و اختلافی که در علما اهل سنت حادث شده است حکم دین  
معدود داشتن هر کس است و اختیار را شبه باصول و اقربا بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی دانیک  
انگفتم که شیعه از نوابت اند بهیچست آنست که مذہب ایشان مبنی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر وقت  
امامی پیدا میشود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه میباشد بروی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلی الله  
یه و سلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

شیعه از نوابت اند

باین عقیده شیعیه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشند و دیگر شیعیه بگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر  
 خلاف حق بودند و روایت آنچنانست که میگوید آنکه خود با و این علامت نوابت است و دیگر اتباع خود  
 قرآن و حدیث را مشروط میگردانند با آنکه آنکه ایشان بان دلالت کرده باشند و این علامت نوابت است و دیگر  
 شیعیه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفایت تنگ داشته اند که آنچنانست که هدایت ایشان هندی نشده مگر آنکه  
 از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه  
 هدایت نمود و انتقال از یک راه به جهنم بر رویه دیگر را هدایت نتوان گفت بجا آنکه هدایتان عظیم و همچنین  
 مستقر از نوابت اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقاید آنست که بشریعت اول را قبول نکنند یا تا ویلات  
 بعیده از نظام هر مصروف نمایند و همچنین جماعاتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شریع را سهل  
 گرفته اند و بعضی از نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف تشریع  
 برای مقصود است از نوابت اند بلا شبهه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت  
 را و اخبار طبقه اول را تا مل نماید هیچ جایزین مقصد بوی استقامت نکند بجا آنکه هدایتان عظیم و همچنین زیاده  
 از نوابت اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب بذل سعی و نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خرد چ که زیر کمر بی شبه  
 قول محدث است و محال می نماید که شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت آنچنانکه  
 از این جماعه مستقر نشود بجا آنکه هدایتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند بهم خود را بر طبق احادیث آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم از هر طریق مستحکم می نمایند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با لاصالت بلکه بر  
 آن که این اخبار شریع و تفاهیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که  
 بمقتضای بشریعت جویده و ایشان در آن اراک حکم ضرورت اختلاف امر به مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که  
 مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است بر این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلاف  
 داشته باشند و فرغ آن خلاف کلا خلاف است و آن خلاف در نمود خلاف است و در حقیقت اتفاق این  
 جماعت بی شبهه علت اند اسن الله تعالی الیهم و کثر هم و نصرت هم و خذل اعداء هم و اینکه گفتیم از هر طریق مقتضای  
 که باشد روایت میکنند کلامیست مجمل تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافقین خود  
 عقل تام و مضبوط و افر و حفظ عظیم داشت و الا اینقسم خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و روایت حدیث

هم از نوابت اند

هم از نوابت اند

نیز از نوابت اند

اهتمام عظیم داشت و بر منبر تفریر آن میکرد و هیچکس از جماعتی که در خطب و حاضر میشد نماند و نگار نمی نمود و برخلاف  
 ارار خاصه او که دائره علم و دانش در آن ارا متسع بود کما لا یخفی بعد از آن جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و مطبوعات  
 محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند و با نظریاتی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی و همه  
 باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص  
 و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر میفرمود و از پیغمبر اهدی قدح در آن  
 اخبار بطور پیوسته بر خلاف حال آرا خاصه او که در دار و گیر کم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن  
 اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر بن خطاب و ادیم بعضی را شبانه بعضی یا قیوم و  
 اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف سیر که از لوازم تعدد روایات است کما لا  
 یخفی و همچنین عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابوموسی  
 و عبداللہ بن عمرو بن العاص و انس و ابوسعید و جابر و سلم و حمزہ بن ابی سافر الصحابه اما حفظ و ضبط و کوشش  
 تمام و حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان ظاهراً و اخبار بعضی را بعضی منطبق یا قیوم  
 الا اختلاف سیر پس جمعی که این اخبار را جمع اندازند و از جمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید نیست  
 که این قسم تفرقه برای کسی است که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که  
 بوجوه از وجوه تحریری و اجتهاد جمله ملت را از نو است بنا سازد و تابع جمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان  
 کامل گردد و پرده از روی کار برداشته شود اینست علیم که خدای تعالی تکلیف را بران وار ساخته است و در  
 اذیان ایشان اصل را کمزور نموده بوجه اجمال هر چند تفصیل آن دفری میطلبید و الحمد للہ و لا اله الا  
 ظاهراً و باطناً مکتوب سین و هم بجواب عرض داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد غیاث بن سید محمد  
 آیت اللہ بن سید السادات حضرت شاه علم اللہ نقشبندی المجددی رحمۃ اللہ علیہم جمیعین - سیادت و جنابت  
 مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر سید ابوسعید سلمه اللہ تعالی از فقیر ولی اللہ غنی عنه بعد سلام محبت التقریم  
 سطلحه نمایند الحمد للہ علی العافیتہ نامہ شکیبایی شامه شمل بر خیر و سلامت رسید الحمد للہ قلمی شده بود که حقیقت  
 و حدایت که با بجا از روی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشد و میگرد و الحمد للہ این کشف حقیقی  
 است و نفس الامر بر کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض ایجابی بنید باز چون حقیقتی که جامع احکام حد و

و قدم است و نام آن حقیقت بعرفنا مادی کل است فردی آید اراده متجده می بیند هر دو شهود حق است از جهت  
تصور نفس ناطقه همه از فوّه واحد نمی بیند - دیگر از پنج و شش جوری که از دار الحرب میگیرند و بغیر قاعده شکر تقسیم  
میشود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام شکر موجود است بسبب  
تقسیم هر یکی از حق و دیگر متمایزی گردد و با پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است فسخ بیخ نشود  
بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت و السلام بدست هر آینه این مصوبه احوال ظاهر باطن و  
نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان همانند - مکتوب چهارم در حکم نیز بواجب عرض داشت شاه ابوسعید  
سیادت آب حقائق و معارف آگاه سلمه الله تعالی - نوشته بودند که اولاً شهود میشود که ذات مبدا اثر ندارد  
تا متدّش که اثر از خود است فرق اینقدر که ذات مبدا صفات کامله غیر تنهایی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب  
غیر تنهایی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که ضرورت سیادت تا با حاصل این شهود ظهور استعدادات  
و جوهریه است در ظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تنهایی آن استعدادات جمیع صوفیه چه قایل بوحده و چه قایل  
بوحده شهود همه بر آن متفق اند باز نوشتند که شهود میشود که وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف  
قوالب تنیاز کمالات پیدا شد خود مصباح در جابه یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه سرخ  
و سبز فرد باشد نگهائی مختلف پیدا شود سیادت تا با این معرفت بوحده وجود یکشد باز نوشتند و چنین شهود  
میشود ذات که نور دقیق است و صفات در زید و فرس و حجر و غیره شهود میشود و در آن میان بنظر دقیق ذات  
هم شهود میگردد سیادت تا با آن نیز از شعبهای وحده وجود است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که غل  
قابلیات ذات وجود است در همه شهود و ظاهر است سیادت تا با آنچه بر لوح ضمیر ایشان شهود شده همه موافق  
مکاشفات صوفیه محققین است فلفلی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر  
لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یا داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید فرید  
باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یا ان گمان میکنند که بجزر استنطاق تمام شود و طول عمر ضعیف  
دارد با جمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن  
آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر سخره خالق با مخلوق است و چون مراتب  
و جوهریه و مراتب امکانیه متمایز شدند یکی بقهر و غرور دیگر بمقهوریت و ذل متصف شد - کلام شریعت راست است و السلام

مکتوب یا نزد احم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید رحم حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه  
 میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه بدقی  
 گذشته که احوال خیریت مال آن عزیز القدر نشینده بودم الحمد لله نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فارگشت  
 مبدأ را اجمال عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس سرور و از استدار آن تفرقه و وزن نیز این  
 همه موافق قاعده است راهی که سلف رفته اند همین راه است هیچ تردید و خطا ندارند باقی ماند ترقی آن موقوف بر توفیق  
 و بر پیشدن چنانکه این لطیفه خفیه تا آنکه پمانه خود بر نشود ترقی نشود مکتوب شما نزد احم نیز جواب عرض داشت  
 شاه ابوسعید رحم حق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله  
 عفی عنه بعد سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت الغریز القدر باطفال مسئول نامه مشکین شما سه  
 شکر احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیاء در مبداء می بنید و مبدأ از تفصیل  
 در اشیاء همان کیفیت است که موجودین بدین حق و در خلق و دیدن خلق در حق تعبیه کرده اند مبارک باشد خدای تعالی  
 انوار قوس مزید گردد و از فقیر محبت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای محبت مزاج و کشایش رزق داعی است خدا تعالی  
 بفضل و کرم خود قبول فرماید مکتوب به تقدیر احم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید رحم سیادت و نقابت  
 مرتبت خلاصه و دو مان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند  
 الحمد لله علی العافیه مکتوب بجهت اسلوب تفهیم معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را سرور و متعجب گردانید آنچه  
 نوشته بودند قاعده است تردد و ارجای ندهند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ و شهود میشود پس تطبیق خلود اهل  
 در نادر خلود اهل بهشت در بهشت با این سکا شفه چه قسم صورت بند صاحب من این رجوع کل که عارف را شهود  
 میگرد در رجوع و در زبان آینده نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که مابعد مکنه را باعتبار ذات او این است  
 که نیست و باعتبار موجود نیست که هست عارف میگوید که مابعد مکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ و انواع ارتباط واقع  
 یکی آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه مبدأ بازگشت بالفعل او را باعتبار مبدأ هر دو حیثیت ثابت است چنانکه در باب یک  
 و در ربط واقع است یکی آنکه یک را چند بار گردش و اودم ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرت احوال  
 بهین قدر باید غمید ثانی احوال صورت مبدأ و مرجع بوجه دیگر واقع خواهد شد و السلام مکتوب به تقدیر احم نیز جواب  
 عرض داشت شاه ابوسعید رحم سلمه الله الرحمن الرحیم حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلامت الانا کابر

میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت الترام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی عافیه الطریفین نامہ تشکین شامہ متضمن بعض مشاہدات متعلقہ بلطفہ غفیه و اخفی رسید در برابر آن شکر الہی بجا آورده شد این راه که میر فریدمان صراط مستقیم است که کابر اہل عرفان رفته اند پیچ و خدغہ خاطر ایشانرا مشوش نسازد و در حالت اولی صفتی از صفات مبدا و لازمی از لوازم ذات او بمنزلہ صنوبر نسبت آفتاب کہ بر نگاہی مختلفہ برآمده و ثانیاً ذات مبدا را بغیر ملاحظہ صفات و دیدند کہ در مظاہر مختلفہ طہور نمودہ فقیر این ہر دو حالت را منسوب بلطفہ غفیه میکند اما حالت ثانیہ بلند ترست از حالت اولی بعد از آن دیدند کہ از میان ایشان نوری میل میکند بجانب مبدا و آنجا مثل حجاب در آب متلاشی شدہ پیش این فقیر این حالت نمایش ست از حجبہت باجمہ انچہ خدای تعالی عطا کردہ است نعمتی ست عظیمہ بر آن از جان و دل شکر کند و متوقع مزید باشند و انچہ از نور محمد علی صاحبہ الصلوٰات و التسلیمات ویدہ اند نمایش ست از نسبت اولیہ سابق آرزوی این نسبت داشتند الحمد للہ کہ حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود و خواہ متفرق در اوقات صلوٰۃ خمس و خواہ یکجا ہزار بار در باب وجہ معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند ہر چہ میگذرد ہمہ حکمت حق ست و نافعست نسبت شما ہر چند بالفعل وجہ ما فعیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواهد شد و السلام فقیر زیاد و والدہ ایشان سلام میرساند و متوقع دعای خیر ہستند کہ دعای مومن برای برادر غائب ستجاب ست مکتوب نور و احکم بنہ و آقا عرض داشت سیادت و نقابت پناہ حقائق و معارف اگاہ سلامتہ الا کا بر سید ابوسعید سلمہ الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعہ نمایند الحمد لله علی العافیتہ و المسلمون من فضلہ ان یدیم العافیتہ لنا و لکم بعد انتظار بسیار قیمہ کریمہ متضمن بعض معارف و بعض اسرار و در یہ رسید چون شعر بعافیت و سلامت ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الہی شد نوشتہ بودند کہ ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشہور و مشہور کنند کنزاً مخفیاً اشارہ با دست بعد از آن انوار صفات کہ مبدا افعال ست نہظر مے آید فاحصیت ان اعراف رفرفی ست بآن بعد از آن تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات سرئی میگردد و فخلقت الخلق تلیم ست بآن این ہمہ معارف حقہ ست شکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و انچہ طلب جو بآن نمودند آنست کہ بمقتضای اظہار غلبہ قدرت ربوبیت آنست کہ شمل امواج دریا اعلام و ایجا دہیشہ باشد و تعطیل صفات ہوو دنیا یدو رین صورت خلود جنت و نار سحر ضہ میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

بعید صاحب من این سخن را بتاویل درست دریابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شئی واقع شود قدرت الهیه واسع است عالمی را بیرون از جهات و محدود ایجاد میکند و اعدام نماید اگر بشت و دوزخ معدوم شود چه باک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود دانست که در بشت دوزخ ایجاد و اعدام است بهشتی یک سیوه و پنجاه و دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند **لَمَّا فَخَّخَتْ جُلُودُهُمْ بَدَأَ لَهُمْ فِي الْخُلُقِ** ها روح شخص در بشت در یک صورت در می آید باز شکل دیگر بنماید باز باید دانست که بجد و امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچه بیک معنی گل تا دو ماه باقیست و به یک معنی پریچ گل تا یک روز نمی ماند چنان این ایجاد و سر ته است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حالت موجود و معدوم میشود با بجلد باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند همان مشهود خود را محکم گیرند و السلام

### مکتوب مدنی

مکتوب بستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الضعیف احمد المذنب العیوبی الشکر بن عبد الرحیم الدهلوی عفا الله تعالی عنه و وفقه لما یحییه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله الرومی ثم الحمدنی اوصله الله تعالی الی ما یرجوہ و تیمناه - اما بعد فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واصلی و اسلم علی نبیہ المصطفی و آله و اصحابہ اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی ما ذکرہ الشیخ الاکبر و تابعہ عن وحدۃ الشہود علی ما ذکرہ الشیخ المجد و هل یکمن التعلیق بینہما رضی الله تعالی عن الجميع وارضاهم - فاعلموا انوالی حکم الله ان کل زمان و کل قرن علماء اصحابهم فی تقاسیم رحمۃ الله عزوجل ان تا ملتم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع و لا فنون الادب و لا وقع عنہا کثیر بحث و انہ لم یزل الہام الحق یرزقہم صدورہم علماء بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ لم یخف علیکم ہذا المعنی و ان نصینا فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم رحمۃ الله ان یجتمع فی صدورنا علوم علماء ہذہ الامۃ متقولہا و منقولہا و مکتوفہا و یطبق بعضها علی بعض فیضعل الخلاف بینہا و یستقر کل قول فی مقارنہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقه و الکلام و التصوف و غیرہما بحمد الله و توفیقہ و اعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قالہ الخضر علیہ السلام کبر لحنی



لا مبدؤ ولا انتهى له وان المتكلمين بها كالأبرة المنموسة فيه لم ينقص من البشريتها وكالعصا في تشريبها منه هاجتها  
ثم تصدركم كل واحد لا ينسب الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا بما لا دون جمال له وعلى تفنيد اصفية بوصفة  
يفنى الزمان وفيه المالم يوصف وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستعملون فرفا من عرف سقط اشارة كل واحد  
والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن بالاختلاف العبارات وتنوع الاشارات  
ولم يقدر على التناول منها الى خيرة الاختلاف هناك بقى في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عييان الكلف والشجرة  
يلتمسونها ويداوونها فوجد بعضهم اوراقها وبعضهم اغصانها وبعضهم اوراقها وبعضهم ثمارها ثم قد وادى تخذلون فقال  
بعضهم ان الشجرة اجسام لمس قال الاخر انما هي اعدا وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنخوة وقال  
اخر في غاية الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحملولة وقال الاخر في غاية المرونة والعفوية  
وقال الاخر انما لها طعم لها اعلوا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت اقادهم جعل بعضهم  
يكذب بعضها وجعل بعضهم يسب بعضها فجار رجل آخر متميز منهم بالبصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي  
يحد الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كل واحدكم صحيح  
في الاصل خطأ باعتبار المحسوس ثم انه ارجح كل قول الى محسوسه ومن لكل اشارة سقطا يسقط عليه ثم ان العارفين بالحق  
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا وكشفهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدماء وتبيين مرامهم وبذلك لا  
يقدر في معرفتهم بالشيء ولا يفهم كما هم فان توجيه الكلام وتبيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذي  
يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود ونقطتان تطلقان في موضعين  
فأما تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود  
ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة بجملة التي يفنى العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمييز  
التي معرفة الخلق والشرعية عليها والشرع والعقل فخران عنهما مبدئان لما اتم بيان واو في اخبار هذا مقام يحل فيه  
بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء  
واحدة بوجه من الوجوه كثيرة مما يشوبه بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذت عن بعض اتباع  
شيخ آدم النبوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء على ما هي عليه فطر فاني وجها تباط الحديث  
بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض تجتمع في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس صورة واحدة

استوار ذات علی الشیخ والطبیقة الشمیة یا قیمة فی جمیع السمات لکن الشیخ المسمی باسم التماثل الابدائیة الصور المتوارة  
 علیہ بل تلك الصور فی تحقیقہ ہی التماثل لکن لا وجود لما الا بضم ضمیمہ ہی الشیخ وقرع عند اخرین ان العالم علم کما  
 الاسماء والصفات الطبعت فی مایا الامام المقابلة لتلك الاسماء والصفات لتلك ان القدرة تعالما عدم وهو العجز  
 فلما العکس صورة القدرة فی سره العجز است قدرة مکنته وعلی هذا القیاس سایر الصفات والوجود فیها علی هذا الاساس  
 قائمہ سبب الاول لیس بوحدة الوجود والثانی بوحدة الشهود وقد وقع عندنا ان الکاشفین صحیحان جمیعاً لکن القول  
 بان وحدة الشهود علی هذا المعنی لم یقبل فی الشیخ العربی سمویل الشیخ واتباعه بل حکما ان یقیناً یقولون بها وذلك لان  
 احصل هذا القول بعد التمزید والتخلص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم بدون استحقاق  
 الکافیة اضعف والنقص والحققة الوجودية اتم واتقوى بحیث یکن ان یقال للحقائق الاسکانية انها اعدام فطر فیها  
 صور الموجودات ولا خفاء ان هذا القول تنفق علیہ وهذا الذی سالتونی عنہ یحتاج الی تفصیل فاستمعوا لما یتلی علیکم  
 یا فان واعیة علموا حکم الشان اول یافهم المسلم ویخلص الیہ من نصوص الکتاب والسنة بل یخلص الی کل صاحب  
 عقل ان الحق عز وجل موجود برزئ شمل سایر الخیریات الا انه قدیم موثر فی العالم خالق لهم رزق یا هم و هذا العلم  
 بهوال الذی یجده فی صدره کل عاقل قبل ان یمارس ریاضة نفسانیة او یمین فی المعقول وهو الذی کلف به  
 الشرع الناس والشرع الالهی لم یكلف الناس الا بما اودعه الشرع عز وجل فی فطرتهم بحسب الصورة النوعیة  
 سواء کان ذلك الشئ المكلف به حلاً او عملاً ولم یخرج الشرع علیهم الا بما یدعی الیه فطرتهم وهو مستکن فیم قال الشرع  
 تبارک وتعالی فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدل خلق الله وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل مولود  
 یولد علی الفطرة السدیة وهذه صفة صحیحة واثارة صادقة مر بها تجلی من تجلیات الحق عز وجل قدیم برزئ فی قلب  
 الرحمان فیل ان یتحقق الزمان ویحی حدیث الحوادث وذلك لان النفوس البشریة لما انجذبا الیه شمل انجذاب  
 الحوادث الی المقناطیس وسیلا الیه شمل سبل النار الی جهة الفوق وسیل الارض الی جهة التحت ما اصدق قال  
 بعضهم قد صرحت مقناطیسها فقلوبنا یجذبها الیها الیک تمیل فسمی الحق عز وجل الوصول الی  
 هذا التجلی بعد الموت بقاء الله وجعل کل ما یمین الان سبل الوصول یتلج صدمه عنده  
 لما قد جعل کل ما یجده عنده او تعشق قلبه عنده اثماً والی هذا المعنی اشار النبی صلی الله علیه وسلم  
 حیث قال سترن ربکم عز وجل کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی روتیه فان استطعتم

لی  
 بیج روشن شدن

ان تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقيل غروبها فافعلوا وهذا التجلي هو ميزان الخير والشر كما  
 اشترنا اليه وهذا التجلي هو الذي يطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم  
 حين نزل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان في عظاما فوقه هوار وما تحته هوار وهو الذي اخبر عنه الصوفية  
 بقولهم ان الوجود ظهر في مظهرين مظهر واجب له التأثير والقهر والفعل والتشهر ومظهر ممكن له التأثير والانقهار والانفعال  
 واللوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العزني ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجدة انتهى فمزم  
 اثبت هذا التجلي كما هو اصاب الفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم ببرهم ومنز  
 لم مثبتة اخطأ الفطرة وبما بين الانبياء والاولياء في معرفتهم ببرهم وصار زنديقا وهربا كذا كذا كل من انكر علما او دعه  
 الحق في هذه فطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذا كل من المعلوم ان الفطرة التي يكون منكرا زنديقا  
 ان حقايق الاشياء ثابتة وان للاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالناس يحرق والماء يطفئ والزنجبيل حار  
 والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقل بذلك قاست عليه كج من نفسه على نفسه وكذا تبه الدلائل من نفسه  
 على نفسه وتقع في ثبوتات من تهافت الاقوال والاراد وقدر قفا من سنن الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمنع  
 التعدي من طور الفطرة وينهي عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النبي انما جرى على العقل في هذه  
 الصورة الانسانية فلوان انسانا استعمل في ذلك عقله وخاض في ذلك بما هو انسان كان منهيا عنه لكنهم يخوضون  
 بطور وراطور العقل وبما هم من البشر وباجماله فقد خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي تجلبوا عليه في علم آخر  
 وهو ان الاشياء المحقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي يتفارق هذه الاشياء المعدوم فاما قد تصور  
 امثلك مثلا ونقول انه ليس بموجود وقد تصوره ونقول انه موجود ولا بد ان المتصور الثاني يتفارق المتصور الاول  
 والذي يتفارق هو الوجود وهو الذي يكون مبدأا للقابلية والفاعلية في هذه الاشياء وتمايزه في الماهيات وهي  
 الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي يهايمها الفرس والانسان والحمار والبعر بهذه الاسماء التي بها  
 يقدر في نفسها لكل منها من الاحكام والاثار ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفيته انضمامها فيقول الوجود امر  
 اشترعي يوصف به الماهيات والاحكام لا يمكن جعل الماهية مابية ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة أقول هذا  
 القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود وجودا لكن ذكره في بحث الوجود الحقيقي فاما تذكره لا محالة  
 امر اشترعي اسميه بالوجود ونصف به الماهيات والانصاف به اثر من اثار جعل اجبا على وسبب له وقيل اجبا على

ابن عبد الله بن سبط بن طاهر  
 دار بركتكم وبارك الله فيكم  
 دار بركتكم وبارك الله فيكم  
 دار بركتكم وبارك الله فيكم

جميع ما فيه تشبيه وادب  
 غرض وكنه في الدين

مكتوب

جعل الماهية واحدا من نفسه وبعد اصدارها تنظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهورها على وجهها والقبالية ونحو ذلك  
فانهم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ باعتبار جهلهم بمراد الوجود  
فيه فانما نذكر قطعا امور استتارية في الخارج نسميها بالاسماء المختلقة ولا جرم انها انما ارجاعا على الحق ان هناك وجودات  
خاصة نسميها بالماهيات مخفية بين وجودين آخرين احدهما الوجود الواضح في المبدئ على هيكل الموجودات وهو مقدم  
على الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعيينات لبعض عمومها حاصل من ارتباط معلوم الماهية بحصول  
الكيفية فيه وبين الماهيات التي هي شيدون هذا الوجود المبسط وصورة العلية وثانيها الوجود المنتشر من ملاحظة  
الوجودات الخاصة اجمالاً فكل واحد من هذين العالمين اصاب الحق واخطأ في الاكتفاء بالاشياء في علمها ولا يفي علمها  
وقالت الصوفية القائل بوحدة الوجود الشيء الذي يكون في الخارج وتترتب عليه الاثار الخارجية لا يخلو من ان يكون  
في حصوله في الخارج وفي ترتيب الاثار الخارجية عليه محتاجا الى فهم قيمته او لا يكون محتاجا الى فهم قيمته فالاول هو الممكن  
والثاني هو الواجب وقد اوردنا في وقتنا ان هذه القيمة هو الوجود المبسط على هيكل الموجودات وهو شئ قائم بذاته مستقيم  
غيره وليس متعين في نفسه مختصا بنوع من الاثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علميا وعينا فكلما تنزلت  
صار متعينا مختصا بآثار خاصة واول مرتبة تنزل عليه تجليته ببيان على لا يخرج عنه شأن التبع ثم تنزل الى التفاصيل  
تلك الشأن الكلي في العلم دون العين ثم تنزل في تلك التفاصيل في العين كما كان في العلم وتحايق الممكنات عندهم  
هي صور تلك الذات المتكثرة بتلبس الشيون والاعتبارات فادع علم نفسه بتلبس بهذا الشأن كان ذلك حقيقة الممكن  
واذا علم نفسه بتلبس بذلك الشأن كان حقيقة الممكن آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقائق فادع تبين  
شروط وجوده ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة بمجولة الكيفية معلومة الماهية بذلك الوجود وفصل  
الوجودات انما مختصة بتلك حقيقة واقضى الوجودا بما بواسطه تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعيين  
ونظره في مظهر خاص فمضى الظهور بغيره وتعيينه واقضا نوع من الاثار دون غيرها ومظهر الشئ وصورة الخلق التي  
تعيين بها تلبس باحكامها وآثارها اقول في القول محم عقلا وكشفا فاما اذا قلت ان المتحقق في سعة التماس  
ليس الا بحسب فهو القائل والمقتول وهو آلة النقل وهو المركب وهو المكروب وهو السرج وهو السيف وهو الجوز  
وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو المازم وهو المنزوم وهو الصائل وهو الموصول عليه غير ان الجسم لم يتحقق  
اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقتراحها بالجسم



تصوره ذلك ليس بالثبوت وبالحجة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا للثبوت عن هذا الثبوت و  
عن هذا الوجود اى شئ ينبع مما فالذى وقع عندنا ان الوجود منبعه ومصدره الوجود المنبسط على هياكل الموجودات او النفس  
الرحاني او النفس الكلية اياها ثبتت قفل **ع** عبارة ان شئ وحسب واحد وكل الى ذاك بحال شبيهة وهو  
صادر من الذات الالهية وان الثبوت منبعه اقتضاه الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي فهو  
الذى تسميه الصوفية بالنزل العلمى لا يريدون بالعلم ان رسم صور الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه مرة  
واحده في المرتبة العقلية قائمة بالواجب لانفسها والنبين ذلك بمثال اذا وضعت النخات على الشمعة انتقش  
فيها الحروف المكتوبة في النخات فالحروف الظاهرة في الشمعة انما كانت بعلته فاعلته وهو النخاتم وحلته قابله وهى الشمعة  
وانما وجدت عند اجتماعها وانطباق احدتها على الاخر لكن النخاتم استعدادا قام به منذ كان النخاتم انه لو انطبق عليه  
شئ سوار كان شمعا او طينا فاض منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبل  
في نفس الامر قائما بالنخاتم فذلك كل ما وجد حينما من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت  
ومن حيث انه كمال للواجب ومقتضاه وهذا هو الذى تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكام بالعقل  
والنخات ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكيم تم تفتن بالبعقول الافلاك وليس هناك  
الارادة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا بشرط العقل وبواسطة  
والهيولى الصادرة منه بشرط النفس الكلية كما قال مولانا عبد الرحمن الجامى في بعض كلامه ذات مع الصادر  
الاول علة ثالثة ان موجود يست كد مرتبة ثالثة ظاهر يشود ويخفين ذات مع صادر اول وثالثى علة ثالثة  
امرى ثالث مست انتهى وكلها يشاهد بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من النكاح الحاصل بين الهيولى  
والنفس فمن ذلك ما هو قريب من النفس قد ظهر فيه احكامها ومنه ما ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى  
الا الشخص فليما جاء وقت صدور هذه الاشياء وتمت عليها بزر الوجود على حسب استعدادات الثابتة من  
قبل القائمة بالذات الالهية فبعد عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود وحكم ظهر باطن الوجود وانه وقعت بين كل الوجود  
وباطنه نسبة معلومة الاثنية مجزولة الكيفية وقالوا الاعيان باثمت راحة الوجود ويريدون ان الذى يصدر من النار  
انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود فمما القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكثفا وقد حام حول جميع  
الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان الذات متحد في الذاتية فمخلقة في الاوصاف انما هو بهذا المعنى ومن قال

سأى الحق  
الحاصل بينهما

بان العالمين في السبيل الاول والصورة العامة الخبيثة لم يجد من هذه القاعة كل البعد وقد اعترف بقرينات  
 هذه القاعة من حيث يدري ولا يدري وقد شمرنا سابقا الى القول بان وجود الشيء عين حقيقة لا يصاد من هذه  
 المسئلة وكذلك القول بان الوجود حقيقة انتزاعية لا يصاد منها وكل قول مختل ينطبق عليه حتى ههنا مسئلة مشككة قد  
 صعبت على الفكرة القائمة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود عين الذات الواجبة او صاورة منها بطرقي الابداع  
 ولا بد من تحرير محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيحيط القولان فاقول الشبهة  
 ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشر لا بشر والشيء بشر لا بشر والشيء غير حاله بالنسبة  
 الى افراده فانما لا شك ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية  
 والوحدة الاعتبارية والحال الاولى لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقرنا لم يرتب  
 ظهور الشيء في مظاهره وتعيينه في بعض محكماته وهذا ما على منسنتين احدهما المنزلة التي يعبر عنها بالصدور والابداع  
 والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعيين الاعتباري وبعد هذا القول اختلف اقوالهم في الوجود المبسط على سبيل كل  
 الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القنوي في اول كتاب مفتح الغيبة صاد من الذات الالهية وقال  
 مولانا عبد الرحمن الساجي بان الفرق بين الذات الالهية والصاد والاول اعتباري هي شرحه للمعاني بعد  
 ايراد سوال وجواب في هذا المعنى تحقيق المستكشف بان ذات مفيض ست ايا اعتبار نسبت عموم وانما  
 برحقائق ممكنات واين نسبت از امور اعتبارية ست پس ذات مانو باين نسبت از امور اعتبارية باشد وفي نفسها  
 از امور حقيقي انتهى راجح عندي هو المذهب الاول كيف ومايزا وجودات الخاصة في الاحكام وثبوتها في  
 انفسها من اجلي البدييات فالتميز الذي به يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لا محالة وان كان اسم التميز  
 والتعيين يشمله والاعم كمين بين الافراد وبين نوعها والافرق الاعتباري المنقطع بانقطاع الاعتبار وكذلك  
 بين كل خاص وعام الى ان يرتقى الامر الى الذات الالهية لا يقال الصوفية يميزون ان استحقاق الالهية  
 اعتبارات واضافات لاحقة بالوجود لا نقول الصوفية يقولون بان الخارج للمار بها غير الموارد وان الانسان  
 غير النفس وان كان الوجود يشمله كلها فلا حرم انهم الاول اعتبارات والاضافات معنى لا يراهم هذا التجايز الذي  
 يكون منشار لاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية او لا معنى بحقيقة الكثرة  
 الا تامة الاحكام واختلاف الاتماز وتجايز الحقائق التي هي الوجودات الخاصة لاحتمالها في اصل الوجود وعدم

رجعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على سائر الوجودات كلها فقولهم هذا اثبات للتنزل والظهور لا اثبات بمنزلة دون  
 منزلة من منزلة التنزل والصوفية حيث قالوا العالم عين الحق بالاراد والحق الوجودات الخاصة بالحاصل من تنزل  
 الوجود الى مراتب شتى بل ارادوا افاضة معنى التنزل والظهور فكما ان المعقولي يقولون زيد دهم وواحد يعني به التماثل في  
 النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجاع والاسد  
 واحد يعني المشابهة في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنيون تعيينه كلف في الوجود والمنبسط وقيام  
 الوجود بالحق الاول لا بعده لان في التماثل بالكلية قال فانهم من مرتبة الوجود حكمي وارادوا كحفظ مراتب كني زنديقية  
 وحيث قالوا بالتنزل ارادوا معنى ليعلم المنزلة ليقال سبب انك اثبت الحق الاول والصا در منه فلما بان الوجود  
 والتحقيق شيئا ما فلا يصح ان يقال انه انا انه ليس بوجوده ولذلك انه غير موجود وان كان الوجود دسما فالكلام  
 جاري في هذا الوجود ولا بد ان الاول وانه في المرتبتين جميعا لا نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا شوت  
 في نفس الامر بمنزلة انبساط لا خوال وان قشيت عن النقش وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بالحق  
 والتقديم ليس بالمنزلة الثانية المسماة بالتعيين الاعتباري هي التي ترد بها الفطرة السليمة للمجولة على التصديق بتحقيق  
 تماثل ما فيها بينها والارادة الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابراع ونحو ذلك بل يضطر اليه غير ان  
 هذه الاصول اعني العقل والنفس الهيولي كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه  
 كما صورنا في استعداد نقوش الحاتم القائم بالنقوش المنطبقة في الشبهة القائمة بها وكذلك النفس عين  
 الهيولي من وجه ونضرب لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا الكثرة الكليات حتى حكم العقل بان شئ  
 لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجدت في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس الهيولي كالفرق بين الكلي الذي يحكم  
 العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وليس للهيولي عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في صورة  
 الشخص والتعيين فهي مع هذا البرور هيولي فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل باليوسم الفرق  
 الاعتباري وبالحاجة فذلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوبات الصفات الثمانية موجودة  
 في الخارج فلما بدأنا تمييزه من الذات الواجبة في الخارج ولكل صفة عدم يقابلها فللعالم عدم يقابلها وهو اجل  
 وللقدره عدم يقابلها وهو الخبز وملك العدمات لها تمييز في علم الحق فصارت بذلك التمييز مزايا الاسماء والصفات  
 ونحوها في انوارها فتحات المسكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبقة في الاعدام المتعابلة لها فالاعدام بمنزلة



المادة وتلك الهيئات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة السخلة في المادة فتتعلق الممكنات عند الشيخ  
ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انها هي عدمات الحركات فيها انوار الاسماء والصفات  
وتلك العدمات وذلك الانكاس انها كانت في العلم ولكن الفاعل المختار قبل مجده اذ اشار ان يوجد ما بهيته  
من الالهييات في الخارج جعلها متصفة بالوجود الظلي فيصير موجود في الخارج بالوجود الظلي وانما حلت اقواله  
في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود في الوهم الا ان الله تعالى انفسه  
في تلك الطريقة فصار موجودا متقنا اقوال اعلم ان نقطة تتعلق الممكنات تطلق على تلك الوجودات الخاصة  
فلما انسان حقيقة ولفرس حقيقة ولما حقيقة تلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فتتعلق الممكنات  
ما يعطيه العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وتعلق الاشياء ثابته وثابتها  
الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت بضميتها هي الوجود وصارت موجودة  
والا كانت معدومة وتعلقها في هذا المعنى اي التي ليس فيها المعقولي بالما هيئات الا ان المعقولي عقل انها امور  
ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حيث يدري او لا يدري ولم يعقل ارتباطها بالاول  
الاول وثبوتها بالفيض الا قدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود  
عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي  
فصرف ان الذات المقدسة تجلت اولا على نفسها بان علمت بنفسها وبما هو مقتضى نفسها وبكلماتها القايم بها  
وامكان تطويعها بباطون شتى وعلمها ذلك بوعين الاقتضار عند التحقيق وليس المراد بالعلم التام صور  
الاشياء في نفسها ثم كان استعداد المظاهر الكلية الفعالة الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وكان استعداد المظاهر  
الخبرية المنعقدة المنعقدة السليطة يسمى باعيان الممكنات فتتعلق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الخلق  
الاول المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدمة وهي ان احدى القبيلتين منطبقة على الاخرى فكل ما في  
الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فتتعلق الممكنات وحقائق الاسماء ضد هم مقابلات احدى القبيلتين في  
غاية القوة والتام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة  
والنقصان هو عدم ما في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجه من الوجوه فلما جرم هناك اصل الامر  
ثابت في احد الطرفين على الوجود الا تم تفرج في الطرفين الاخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن حاصل

الاسماء وقرينة المكنات في هذه المرتبة فليجاء بها لثان لثانها صحتها احد هما ان حقائق المكنات هي الاسماء والصفات متميزة  
 في مرتبة العلم والثانية ان حقائق المكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المتعاقبة اما اولها فمما  
 بين العبارتين الاخر فاضيف لاليعاب به عند المفتشين من حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى  
 مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاول معشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا المتطاهرة في الجمع عشقا وهذا  
 اصطلاح صاحب للمعاني ثم ان المعشوق يتبدل الى عاشقه ويتجذب اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا  
 مجذوبا ومزاجا بالمكان في قصته سيدنا ابراهيم عليه السلام حيث لا يدرى فاهتدى الى  
 الذي فطره وقد كمن حال الافات ان به الذي فطره منزه عن هذه الذنائب وقد تيسر في العاشق الى معشوقه  
 ويسير اليه بالرياضات البنيية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا سالكا ومسير  
 وحبا وقد يتبدل المعشوق وتيسر في العاشق فيجتبعان في الوسط وهذا السالك ينوبه بوارق الطرفين فيقال له  
 السالك المجذوب والمحجب المحبوب والمرتب والمراد معنى هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في قلب الشخص الاكبر وان  
 لهذا التجلي انبساطا ونشرا في حظيرة القدس وان له عكسا ومجالي في الملام الا على فينطبق على هذا التجلي الاسماء  
 القدسية والتسعون وان الله تعالى ارادة علينا بعد عين وعلما متجيدا ورضا متجدا بحسب هذا التجلي فلهذا التجلي مع  
 ما في حيزه هو الذي يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذاب السحابة الى المطايع قد ذكرنا ذلك  
 في صدر هذا المقالة واليه السيرة والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد يقتضي الاسباب الخفية الى ان  
 يريد الحق اصطفا عبدا وهو جاري في غلوا نفسه لا يشهر بما يريد منه فسمي مراد وقد يقصده بالرياضات البدنية  
 وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودع في اصل جبلته فسمي مراد وقد كس باجتماع من الحق وسعي من نفسه  
 ويكون له تارات يتقدم سعيه في بعضها ويغدير من الغيب في البعض والاخره يحس ذلك في حالة واحدة من  
 حيزين فيكون جامعا لمرتبتي الاما في المشرعين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون  
 مجذوبا وباسم ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال رب من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالحجة قد نفهم  
 العارضا اصل استعداد في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجزوه من بين الاسماء فينسب اليه فيقال  
 حقيقة تعين اسم الرحمن واسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد معترف بهذا القول في كثير من مكاتيبه و  
 بالجملة فقول بان حقائق المكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعدام المتعاقبة اما ليس من انحاء

کلام الشیخ ابن العربی واتباعه وکم لهم من تصریح او تلویح بحد المعنی وقد اوتانا الى وجه المسئلة فلما احتاجت ههنا الى  
 نقل کلامهم والاطاب لسر و تصریحاً بهم و تلویحاً بهم والقول بان حقایق المملکات هی الاسماء بمعنى ان الاسماء  
 المتصلة فی الوجود لها ظل فی الطرف المقابل لیسى باعیان المملکات او بمعنى ان العارف له رب بن الاسماء  
 وهو حقيقة التي يرجع اليها ليس مخالفاً لكلام الشيخ المجدد ووشننا لا قننا برهین كثيرة من کلامه علی کلامه فمحل  
 کلام الشيخ المجدد انه وجد بعضاً من مقالات الشيخ ابن العربی واتباعه فحمله علی ما يخالف وجدانه وملك فائدة علمية  
 لا منزهة كسفية والفئات لا يخلو منها العلماء ولا يضر علوم مقامهم ان يوجد في بعض کلامهم قليلاً فائدة ما وقوله  
 تمايز الصفات الثمانية لایسلمه الصوفية بل هی عين الواجب عندهم بمعنى ان الذات كیفی كفايتها وليس عند  
 المتكلمين دليل يدل علی ذلك لا نقلی ولا عقلی اما الاول فلان فائده ما فی الباب ان هناك حقيقة يصح إطلاق  
 اسمهم والعلم ونحوها عرفاً وفئة اما ان هناك صفات تمايزه فكل واحد من النصف من نفسه عقل ان الناس  
 اذا استعملوا افعال الصفات واسماها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها لازمة علی الذات اصلاً لكنهم  
 يلتفتون الى صدور الآثار لا غير فان من رأى شيئاً يتحرك ويمشي ويحسن تسمية حيا بسبب هذه الآثار ولا  
 يلتفت الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من التدریقات الفلسفية واما الثاني  
 فلان العقل ما شهد الا بكونه بحيث يصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك ينحصر في زيادة الصفات فكل من  
 انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض فی محلها القائمة بهوصوفاتها هو اعظم التشديد فان  
 قال قائل هذا نذهب الی السنته فحب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهورة لما بانحصر ما روى  
 عن احد منهم انه تكلم فی الصفات اهل ہی زائدة اولاد علی تقدير زيادتها اهل ہی امور استزاعية او حاجتية واما  
 هذا الفرق من المتأخرين التي تدعى بنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة فی الدين  
 واستعمالها لم يقله احد من السلف فحق رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله فی ان العالم موجود فله جی  
 بوجوده ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذا المقصود ان الوجودات الخاصة متعقبة بحيث يصدرها  
 اشاراً بسوا سخی هذا التحقيق وجوداً خارجياً ووجوداً هسيا متقناً وان سالتوني عن الحق الصريح قلت ان الذات  
 الالهية من حيث هی هی اجل من ان تكون فی الخارج او فی الاعیان اذا خارج اسم للنفس الرحالی وسنة  
 الاعیان كناية عنهم للمحق تجلی عظیم هو فی الخارج ویوصف الحق بانه فی الخارج او فی العالم بشرط هذا التجلی وان سالتني

ال  
 عقل كارب  
 انزله فلما كان في ١١١



و در تلقی می آرد غم تحصیل و بارشغل و دوری عزلی می بینم و چون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم و تغییر است از  
 مناصب جاه به بیان آفاقی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل میشود کسی باطل بهی ساز و کوبی  
 بهی باز و اگر من یاد آن بهمانیکردم چه میکردم و اشارت است بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه  
 مثال معنی است از معالی بی نشانی در بعض حالات از تمایل بحتایق بے می برد می تحقیق را از نظم من  
 برون دیدم و خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم و اشاره است بان که در معارفی که تعلق بشرب بی ندارد  
 تعلیه شخصی پسندیده نیست - حجاب و صل مطلوب است دل بستن بمطلبها و این اگر ترک مطلبها نمیکردم  
 چه میکردم و اشاره است بآنکه توحید را در شرط اعظم سلوک است و منها ناگزیر تو منم می بے نظیر و در گذران  
 بعد ازین از ناگزیر من ترش شوق ترم از صد پدر و در من آویز و مرا محکم گیر و غیر من گریا تو بالستر بود و آن دبا  
 و عذابت و سیر و درین سه بیت اشاره کرده شد بمسلمات حقیقه الحقایق با سالک جان من در  
 بهر یار خود و بسوخت و من عذاب الهجر اجری یا حیر بے قرارم روز و شب بے روی یار و باز بناروی یارم  
 یا قدیر و اندر و نم بے جانش تا رشد و کس شود یارب بوصلش مستنیر و ای برادر بعد ازین هشیار باش  
 و فرق میکن در میان شیر و شیر و منها سامی کرمی کن که بهوش خود افتم و من بار خودم خود از ووش  
 خود افتم و مثل می جوشان که تخم برد افتد و جوشی زده بر خود از جوش خود افتم و از هرین مویم جوش می دیگر  
 از فوط تا کس را غوش خود افتم و زین تیز زبانی آرد و دلم من و خوش آنکه زانے خاموش خود افتم و این  
 غزل از مراثیات بحر بیست - مستغفلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات  
 تشوق است بحال اتصال بانفادانا و آن حالیت نادر الوقوع اتصال عبارت است از انجا ذاب روح و معرفت  
 سر و قار انا از یقط لطیفه خفیه و منها تا کی محنت بھوری و دوری بکشم و نازنین و ظنم سوی وطن باز روم  
 و تا کی هدی سنگ بود شیده من و گوهری از دلم سوی حدت باز روم و تا کی بسته زنجیر تعلق باشم و اهوے  
 از ختم سوی فتن باز روم و بوی جان میرسد از باوین در و جهان و شاه ملک تیم سوی یمن باز روم و  
 غرض ازین ابیات تشوق است بعالم تجر و در فرق اعلی و تفجیر از بنیات و نیه فاسقه که واسطه وقت و خوش  
 حال و منیر و روح میشود و مکتوب است و دوم - در شرح رباعیات - الحمد لله خالق الفهموم  
 و علم العلوم و صل الله علی خیر خلق محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین - اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنہ که سابق

رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم بحال شوق بر دلم خواب محمد امین اکرم الله بشهوده  
تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که در آن دو بیت نهاده شد فمن تملک الرباعیات  
رباعی علمی که نه مانع از مشکوٰۃ نبی است و الله که سیرانی از ان نشیبی است به جای که بود جلوه حق حاکم وقت  
تایید شدن حکم خرد بولیبی است و درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخذ آن شرع محمدی نیست نامرئی  
و اشتغال بآن منافی سلوک است و منها دانی که چه بود پنج قدیم ای دلدار به شغل دل تو ظاهر و باطن بیا به  
این را شوی از درس عوارف عارف و دان من و گریه بگیر از احراز درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار  
درین راه جمع ظاهر و باطن است ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را  
میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصاً پنجم و شش باب که درین مسئله واقع است و اگر کسی ثانی را میخواهد  
بهتر از صحبت احرار یان یافته نمیشود و منها در مذہب است از باب غرور و ذکر که بود عاقل از انوار حضور  
در حاشیه نفی شواذ خلق نفور و در جانب اثبات بر وسوسه غفور و شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن  
از خلق و اثبات محبت حضرت حق و منها مستی و در شرط طریق افتاد است بهیست شدن کار که  
نکستار دست و در ذکر خفی بهر تخیل کردن و شرط است و ناستا و طریقم یا دست حضرت والد قدس سر تخیل  
به هر شرط شرط میگردند که هیچ هست و ظهور و له بدون آن نمیشود و منها خواهی که منی صرف محبت نوشی و  
باید که بتفحیل علایق کوشی و دل را از خیالات جهان صرف کنی و چشم از صور جمیع عالم پوشی و اشارت است  
به نگا داشت و نظر بر قدم و دل در و منها در عشق تو از جمله جهان بگذریم و در هر چه بجز یاد تو از ان بگذریم  
مقصود من بنده بجز وصل تو نیست و اندر طلبت از دل و جان بگذریم و اشارت است به بازگشت در انظار ذکر  
و فتنه بعد دفعه و منها دایم دل من پیش تو حاضر باشد و چشم بر رخ خوب تو ناظر باشد و در مذہب ماست که حلی  
و صریح و اگر سوسه و اگر خطر خاطر باشد و اشارت است به دوام یاد داشت و منها دانی چه بود سهل کشید کار  
و در شرب باهل دل وجود عدمات و تحصیل عدم بدان بسی مانع و در نفی خواطر و در سدهات و عدم غیبت  
را گویند یعنی نیان ماسوی و وجود عدم بلکه غیبت را گویند واصل و تحصیل آن عزم قوی و همت فشانان  
همه چیز است از دل و منها خوش آنکه با نور و وضو نگین است و زیرا که طهارت از اصول دین است و  
تسویه دل و نفی خواطر خواهی و قوی در نیو و صوفش نیست و در جمع خاطر و تسویه دل و از ان خطرات تجدید

طهارت فائده دارد و منہما تحصیل عدم اگر ندانی کردن + باید نظر اہل فناء را بستن + این داء ضلال را دوائی  
 بہترین + در حکمت اہل دل نخواہی دیدن + یعنی نظر قبول این طائفہ کیمیای عجیب است در تحصیل عدم و ازالہ  
 خطرات پریشان و منہما انانکہ را و ناس بہمی رستند با بچہ انوار قدم پیوستند + فیض قدس از بہت ایشان بیخ  
 دروازہ فیض قدس ایشان ہستند یعنی توجہ با روح طیبہ مشائخ در تنذیب روح و سر نفع بلوغ دارد و منہما  
 آن ذات کہ از قید بہت بیرون است + از حیطہ اسما و صفت بیرونست + ہر مرتبہ ان ذات نشانی دارد + ہر چہ  
 از تعبیر سیمتہ بیرون است و منہما ہر مدرکہ شد مظهر آن یا عجیب + ظاہر شدہ از صورتش انا عجیب + در روح  
 دل اثر بہت کنی صورت او + پیدا شود از روح دل اسرار عجیب + و منہما قومی بکلمات احرف موصوف +  
 جمع تملوات اسما معروف + شخصی کہ ازین قوم قدم پیش نہاد + گشت است باین صورت ذہنی مشغوف  
 + درین سہ رباعی اشارت کردہ شد تحقیق توجہ بوجہ خاص کہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ بان ارشاد کردند  
 و آن پرورش کردن صورت ذہنیہ حضرت حق است کہ ہر مدرکہ آدمی تمثیل شوند مانند مثل تجلی صورتی در تخیلہ  
 و ہر چیزے را چہ وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورت ذہنی وجود خارجی چنانکہ تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی  
 نزدیک اہل دعوت ثابت است بچنین تاثیر این وجود ذہنی نزدیک نقشبند ثابت شدہ و منہما اسے  
 دوست تولی دیدہ و بیانی من + شنوائی و دوائی و گویائی من + عشق تو ہم تو دل غمدیدہ من + اندر  
 دل غمدیدہ شکیبائی من + اشارت است بتوحید حق تعالی و الحمد للہ اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً و صلی اللہ علی  
 خیر خلق محمد وآلہ و صحبہ اجمعین - مکتوب بہت و سوہم در شرح ابیات - الحمد للہ و سلام علی عبادہ  
 الذین صطفی اما بعد میگویہ فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ سابق شوق برادر محمد امین اکرمہ اللہ شہودہ باعث  
 آن شد کہ بعض معارف عامضہ در نیکوترین لباس کہ لباس نظم است بیان کردہ شود و الحال شوق ایشان  
 تقاضای آن میکند کہ زیر ہر بیتی اشارتی لطیف کردہ شود بان سہرقت کہ دران مودع است شعر  
 الا طال شوق الابرار الی لقائی + وانی لاشد شوقا الیہم منہم + من ندانم باوہ ام یا باوہ را پیانہ ام +  
 عاشق شوریدہ ام یا عاشق باجانانہ ام + درین بیت اشارہ کردہ شد بمقام حیرت کہ از مقامات لطیفہ حقیقت  
 کہ سالک درین مقام تقریر نمی کند در میان وجودات خاصہ کہ باسیات معبر میشود و در میان وجود مطلق کہ  
 ظاہر شدہ است در وجودات خاصہ و اندیاز نمی نماید در میان اسکام خاصہ مظاهر وجود تائیدی را عاشق گوید و دیگر

مستوق و موم را عشق **س** بتلاوی حیرتم جان گویمت با جان جان **س** اصطلاح شوق بسیارست و من  
دیوانه ام **س** درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت از وجوئات خاصه است و جان جان  
عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجوئات خاصه **س** شوق موسی در ظهور او را بطور او را به در نهاد  
شمع آتش میزند بر روانه ام **س** اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و شخص ظهور میشود  
در صورت خاصه که مقتضی استعداد دوست لایکون التجلی الالبعد را استعداد التجلی له و آتش زدن عبارت از فلق و  
بقیقراری و اوان است **س** باجمال و آتش حسن و گدازد و کار شد چشم او را سرمه یا زلف او را شانه ام **س** درین  
بیت اشارت است بحکمت ظهور احوال است که تمام بعضی مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی در ذات خود  
از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود و تمثیل حسن ذاتی بچشم  
مستوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و بچنان زلف و شانه **س** میل هر عنصر بود  
سوی مقر صلیش **س** جذبه اصل است هر شورش متانده ام **س** اشارت است بحقیقت محبت و اینست که آن میل  
حضرت وجود است در ظاهر مقیده بجان با طلاق مثل میل هر عنصر بمقر اصلی خود **س** غافل از خود مانده صورت  
چو رشده آینه **س** تا ترا بشانم جان از خود بیگانه ام **س** اشارت است باستغراق در اتصال یعنی سرور روح در کار خود بجد  
باشد و سالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و بصورت مثل **س**  
ای امین برستم نام تجده و تمت است **س** در ازل پیش از زمان تعیم شده میخانه ام **س** اشارت است بآنکه محبت ذاتی  
قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که اصل او توحید وجود است با طلاق و آن قبل از زمان است و میخانه  
اشارت بجوان مراتب طلاق است و اسحق لند او را و آخر او ظاهر او باطن او مکتوب است و چهارم  
در منظومات **س** فراغت یا فتم از ج و عجم **س** چو احرام سر کوفی تو بستم **س** چو دیدم روی نیه بای تو جانانا **س**  
از تشویش وجود خویش رستم **س** بیاساقی بده جام شرابی **س** که بخور صبوحی الستم **س** ایضا محبت نام جوش  
طبع و میل نفس اگر باشد **س** سراهل محبت در دو عالم گاو خراشده ز نازک طبع غیر از خود نایمانی آید **س**  
درخت بیدار دیدیم دامن بزم باشد **س** بو سفت مشربان رنگ تعلق در نیگیرد **س** اگر نقش زنی بر روی  
دریا بے اثر باشد **س** صفائی طبع میجوای ز صحبت دامن اندر کش **س** که آب و درازم دم همیشه با صفا باشد **س**  
ایضا فراج صاف طبع اثر از غیر غرت نمیدارد **س** مگر گرد آب صاف چون یکجا وطن گیر **س** و فر



صفا باخث باطن تیرگای جمیع میگرد و بر دالوده را چون در دشتین تاشاکن **ف** در هر زه گردی  
 مانع نور دل ست ای هوشمند و سیل تانشت یکجا باطنش صافی نشد **د** وای دروسن بر جمع اضداد تو  
 نیازم به نیک ریز دل جروح من هستی و مرهم هم به جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوب به قیامت  
 ینمای و دم عیسی و مرهم هم به درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن جمیع ست در تعلق قلب و انس روح  
 در یک حالت و تادی از ان یک و التذ از ان و دیگر سیکه **د** توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن به  
 توی مقصود اهل دل توی مشتاق به هم هم به نیک منبع در نیا تخلف نواره میجو شد به مزاج حرص قارون  
 ز بهر ایسم و هم هم به بخاری از زمین خیر و با وجود آینه گوی باران ریزان ست گاهی برف و شبنم هم به  
 درین سه بیت اشارت ست با ضحلال حقائق متخالفه در یک تحقیق و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه  
 بسبب امتیاز صور و سیال **د** کدای طرفه نیرنگی درین کاشانه سرزادی به که عالم پای کوب از دست عشقت  
 گشت و آدم هم به درین بیت اشارت ست بسبب نانی عشق در جمیع عالم به فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اجز  
 خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد و بآنکه بسبب سر بیان آن مصلحت کلیه است مکتوب است  
 و پنجم شرح غریکه بقضین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند **د** نخستین باده کاند را جام کردند به  
 مزاجش عکس آن گفتم کردند به هوید باشد در امکان صورت حق به آن صورت جهان را رام کردند به بی نیست  
 تفصیلی از ان روی به مکارم را با اتمام کردند به شراب وحدت از خجانه غیب به مراجع ازل در کام کردند  
 چون غلطمه زیستیا به سر و حرفان ستی از من دام کردند به تحقیق را که مستور از نظر بود به ما مشهود خاص  
 و عام کردند پس آنکه موج دریا باز گردید به اتمام فنا اگر ام کردند به امین رفیع دقیقه با تو گویم به بخود آغاز  
 و نیز انجام کردند به غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعیین مراد و از باده و جام و  
 استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد  
 و از باده کمال او با فاضله صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض و اجبی که عبارت از تجلی اعظم است  
 با صطلح ما و حقیقه محمدیه با صطلح صاحب فتوحات و درین نظم حدودل با وضع از مستی چشم ساقی کرده شد  
 گفته آمد که مخرج بان باده کرده شده است عکس روی آن یا گفتم دیگر آنکه کمالی که در طبقه نبی آدم ظاهر  
 شده و اتمام خواص نوعیه و استیفاء احکام لطایف ایشان بان متحقق شده بواسطه اجار بهتة فسر او

کمال است که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه و جوییه است و فی الحقیقت بهشت لا تحم مکارم الا خلاقا  
و این اشاره به همین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد کلمات و جوییه نواخته اند و در نشان  
دنیا از ایشان آنگاه که استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب  
هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بان  
حقیقت مجروره بوجهی از وجود ملثفت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با جساد  
و چه مفارقه از آنها و معاد این نفوس اضحلال است در تجلی اعظم و شمول شدن بقبض آن بوجهی که انوار وسط  
ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پدید آید و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق  
ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده اند که تجلی اعظم مبدأ و معاد نفوس کامله است.

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد و غوث الاقطاب و الایاد  
مظهر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبداللہ المشہر بشاہ غلام علی  
قدس سره که بخدمت شاه ابوسعید صاحب حمہ اللہ تعالیٰ نوشته  
شده است درین کتاب اضافه کرده میشود

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزاده عالی نسب و الاحب حضرت شہابوسعید صاحب سلکم برکم  
السلام علیکم ورحمۃ اللہ ورنیوالا این فقیر را مرض خارش و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت  
نشستن و برخاستن خیلی دشوار علاوه اینکه درد در کمر از چندی ظاهر شده که نماز بر اقعار خواندن هم محال  
حضرت شاه رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین بهر دو شخص بر سبیل بدلیتہ پیش شما باضرور باشند  
پس در نیوقت که اشتداد امرض بجدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستمه ضروری آمده  
در نیوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت  
برای بیمار داری ای پنهان خود گرفته اند آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب  
شما مع تبرکات جدیدہ روانہ کرده شد تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر را بحسب ظاہر صحت محال

و افسوس که شما اینقدر تاخیر نمیائید و درین معامله تاخیر میکنید و می بینم که منصب آخر مقامات این  
خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر از آن در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپایه  
مانشسته اید و قیومیت بشما عطا کردند و سواي شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست مجبورید  
این خطا خود را جبریده روانه این صوبه نمایند و بنور دار احمد سعید را بجای خود انجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه  
و درود و استغفار و ختم کل طیبه و قرآن مجید و ختم پیران کبار و بقای جان نثار و اتباع حبیب مصطفی مدد فرمایند  
و السلام مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحیم بجناب صاحبزاده عالی نسب لایت حسب حضرت شاه  
ابوسعید صاحب احمد بنی صاحب جلاله الله المتقین امانا بعد از سلام سنون و دعای عافیت بخون  
و واضح بیناید که مکرر توبه های فقیر برائے طلب شما فرستاده شد معلوم نیست که بخدمت میرسد یا در راه  
تلف می شوند احوال مزاج فقیر بسیار رقیم طاقت نشستن نمائده بهجوم امراض و نذار الرحیل و ده لونه فقیر را  
بجز زیدن شما هیچ آرزوی نیست بلکه از غیب القامی شود که ابوسعید را باید طلبید و روح مبارک حضرت  
مجدد رضی الله تعالی عنه بر این باعث است و دیده ام که شما بران راست خود نشانده ام و منصبی که  
آثار آن عنقریب عاید بشما میشود و مقوض نموده خانقاه شما را مبارک با وجلد تر بیایند و توکلا علی الله اینجا  
آمده بنشینید اگر الله تعالی مرا بیا مرزید بصدقه پیران کبار و رضی الله تعالی عنهم از توجه و همت قاصر نیستم  
هر چه فتوح از غیب رسد صرف ما بحتاج خود و وابسته های خود نمائند و آنچه باقی مانده بر فقر تقسیم کنم بهر اهل  
خانقاه و اکثر مردمان شهر شما را میخواهند مثل احمد یار و ابراهیم بیگ و میر نور و مولوی عظیم و مولوی شیر محمد  
جمع مردمان شهر بارها میگویند که میان ابوسعید لائق اند که در اینجا نشینند و حضرت شاه عبدالعزیز صاحب  
و اکثر اعزّه شهر بر اخلاق حسنه و مسکن و شکست و حفظ و دشمنی و بردباری شما نظر کرده مجوز طلبیدن شما  
بلاشکر گشت غیر میشوند بهر صورت ما زرم اینجا شوند و چو پادشاه یار و کارزاری بیایند اجرة کماران اینجا داده خواهند  
اجتماع اهل خانقاه بر این شد ایشا زایعنی شما را باید طلبید و مرا نیز الهام کردند که قابلیت این کار فقط در  
شماست بعد استخار بیایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشید و در آن طریق شریفه فرمایند و تدبیر  
معاش را حواله بخند حسبنا الله و نعم الوکیل و عده الهی کافی ست بگذار و بیایا وقت ما آخر رسد چند  
انفاس باقی مانده را ببینید و فیض ما را دریادید شاید این آرزو بوقوع آید بصیبت مرگ آرزو کنم چو شو

لعل انواران من نور علی  
 انوار خود و از ان نصیب  
 بشویم سست بعد از ان  
 از ان غوث ارض و جهان  
 شوی سلطان قدوة در ان  
 نب عبد السلام قدوة در ان  
 اوه صاحب حدیث و مقام  
 نب علیه السلام در ان  
 اولیای حق صفای ان  
 قدس السیاق علی السیاق  
 نامی شاه ۱۰۰ ست و ان  
 نبیست سست  
 کمال تر از ان  
 نیست



اللہ تعالیٰ توفیق ہمتانہ و اتباع سنت و محبت مشائخ و ترک دائرہ و یاس از خلق امید از خدا سبحانہ و توکل  
 اینہما را جمیع دوستان مراد من افتادہ خاک پیر عمر بر بادہ دادہ و این حالات عطا فرماید بہنرا انفعال نویسم  
 زیر کہ مرشدان در تجرید اجازت نامہا ہر دو نقطہ مینویسند پس میگویم دست ایشان کہ بہتر از دست من است  
 دست من است بیعت بخدمت اینہما کہ اقوی در پیہ سعادت و نجات است بیعت من است اللہ تعالیٰ  
 مبارک فرماید بشیر طیکہ از اہل دنیا اعراض نمایند و پاشکستہ بر ورق بصدق وعدہ کریم مطلق جل سلطانہ  
 نشینند و ایشانند ارکان طریقہ من و حاصل توجہات سالہای من اللہم و قفنی و یا ہم طر ضایک و مہضات  
 حبیبک صلی اللہ علیہ وسلم و اجعل آخرتہا خیر من الاولیٰ آمین آمین آمین

## باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمہ رسالہ اسرار العارفين و سیر الطالبین  
 شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

## بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله أجمعين  
 اما بعد خانہ ہای فقیر و یران شدند و شہر بایش بے بنیاد و فقر رحلت کردند و گذشتند و متبشمان  
 و مترسمان بسیار شدند اما ناکہ نشنوند بہ غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل  
 و غش و عقد و حسد و کبر و غضب و حرص دریا و القاد و عداوت و درغبت امارت و صحبت سلاطین  
 و امرا و اہل قلم و اہل حرام کہ دل ایمیند و چون شہادت ہیچ کسان مقبول نیست اقتدارشان و  
 کلاہیکہ خلق از ایشان چگونہ روایا شد فلہذا خواستم کہ کتابی نویسم در علم سالکان و فقرا و عارفان تا اللہ  
 عزم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفين نامش نہادم  
 و سوال میکنم از خدا کہ توفیق اتمامش دہد چنانکہ بشیر و غش و اود و ما النصر الامن عند اللہ و ہو علی

کل شیء قدیر و بالا جیه سیرت بنده از نزدیک حق تعالی و تقدس دست ندهد مگر بدوری از خلق چنانکه نزدیکی  
خلق از ذکر الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میدار پس نزدیکی او بدون دوری خلق  
صورت ندهد و تعالی شان چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا  
راست نیاید سیرت شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات و سمیه اش فانی و صفات حمیده اش  
باقی چه یکیکه چیزی از صفات بشریه در یافت و امریکه دیگر را بران دلالت کند و راه نماید بر و ظاهر  
نشده صلاحیت شیخ ندارد و او خود محتاج به تبحری و مرشد که او را معرفت و طریقت آموزد و کذا قال  
الشیخ ابو الفیث البینی رحمه الله علیه سیرت هر که صوف و جیه پوشید تقیه چوپ و لذت نیک خورد و باسلامین  
و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه انجمن است در لباس انبیا و اهل سلوک نیامیزد و زریده باشد و خوش  
او انکرده سیرت فقیر را مخالفت ملوک و سلامین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش نمیرد و روایت  
از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم قاتل که دوامی ندارد  
و فرسود رضی الله عنه علم معرفت است و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود  
روایت است از ابوالحسن نوری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بدکار نیکو کار شود و همچنان  
نیکو کار بدکار گردد و هر که این مسئله را انکار کند بطلان و گمراه و زندقه است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم الصحیة توفیر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت است  
اهل عالم را سیرت سالک باید که بذكر مشغول باشد تا آنکه هر موی از موهای بدنش زبانی باشد  
سیرت اصل در اقامت سلوک و ریاضت نفس و ثمره ارادت انیت که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء  
و سلامین جدا نمیشود و در سیرت باید که از تمامی فضول بجز فضول نظر فضول کلام و طعام جملة صحت  
معاویه یکبار به کتاب کند سیرت روایت است از ابوبکر شبلی رحمه الله علیه که گفت مرید را خصوصاً و طاعت مولا را باید که غیر  
حاجت کلام نکند سیرت هرگاه مرید از خلوة دختر نه بیرون آید سر خود بر قدم شیخ هند بطریق شکو و منت و این بعضی فقهائیه  
که این فعل کافر میشود و اکثری بعد کفر نیز قائل شده اند که این تحت است نه عبادت زیرا که شیخ گمراهی مرید نیست سیرت اصل  
در طریق فقیر بر پیکر کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حب لدنیا راس کل خطیئة  
و فتنه و البیت سیرت هر یک که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذكر مشغول شود

و شستن میان خلق نه پسند و سوا می مراقبه و آن نظر کردن است در منیبات بعضا یقین بهیچ عالم ملکوت  
و بعض گفته اند مراقبه مراعات سیرت است برای ملاحظه غیب بهر طریقه و ملاحظه سیرت خلوت ترک دادن احتیاط مردم است  
اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن است از تمام اذکار سوا ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن  
ست بذكر و مدت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص الله اربعین صلیا کما  
ظهرت نیامع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزلت و در شدن است از اهل زمانه تبرک طبع و انزاد و انزاد  
و شوره آتش بزم پرستگاری سیرة صحبت غنی و اهل دنیا قلبت من لایمیلانند خود با الله نهاده چون قلب مومن بهیچ  
سنگ دکلوخ گردد پس بر تپه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که  
گفت هرگاه بینی مردی را که به حاجت با مردم احتیاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را می طلبد پس بدانکه  
او نزدیک و مردود است و دزدی است از دزدان دنیا سیرة روایت است از ابو زید بسطامی رحمه الله علیه که  
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و احتیاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة  
شیخی که بر قانون نهی اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله بود  
از قطع الطریق و دزدان دین است سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدین  
مردم و گمراه کننده مردم کسی است که غم دنیا خورد و پیریدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از قوت شمارد و  
طلبه که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روزی و دار و صدقه  
فطر واجب گردانیده سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است قلب سلیم قلب غنی  
و قلب شهید قلب سلیم آنست که بر معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب غنی آنکه از هر چیزی بخدای عزوجل  
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا با عارف  
میرد باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه اینچنین است گمراه است و گمراه کننده  
سیرة میرد را نیز بد که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا را می ست پس ذره از آن بهیچ قطره خون  
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشایخ طریقت گفته اند که صحبت تو نگران فقیر را هم  
قاتل است که او را دای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بهر چیز  
چه محبت دنیا و دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری عظیم خواهد رسید سیرة زکات

از ذوالنون مصری رحمه الله علیه که گفت هر کس شب بخت و در دلش غل یا غش است یا یکی از مسلمانان  
نام او از دیوان فقر محو کرده شود بعضی محققان گفته اند غش در مذہب شان این است که برادر مسلمان  
خود را بنامش یاد کند سیرت بدان ای طالب که هر گاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت  
دل داده و اسیر طغف مردم دنیا شده پس بروست گریستن بر نفس خودش زیر که فقر کناره گرفتار است  
از حب دنیا - سیرت فقر را در تمام مذاهب اتملا طاهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه  
فرمود علی ابن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقری است که بر دل سیر آید و نیکوترین امیری است که بر  
در فقر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود و اهل ابن عبد الله تستری را خواند تا دعا کند  
و بنظر شفا و شفقتش نگرد و آن برکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سهیل بجان خود آمد و سه سال عزت  
اختیار کرد و سیرت هر که همیشه بدین مشغول باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی است  
عظیم و راه نجات از اهل دنیا ذکر الله است تعالی و تقدس سیرت قدم اول در راه سالکان و عارفان  
بریدن علائق است با نطیقه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طَلِبُ الدُّنْيَا كَالْكَافِرِ طَلِبُ الْآلِهَاءِ  
لِلْفُورِ و از اکثر اهل سلوک منقول است که هر گاه مہمی یا امری عظیم کی را از ایشان پیش آمدی یا رجب  
صوف یا کسار پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پاد یا در سار و نداشتہ مناہجہ بحق سبحانه کردی و فی الحال متجرب  
شدی و بدانکه زنجیر یا رس در گردن یا در پا انداختن منحن است و سنت و او دست علی بنیا و علی الصلوٰۃ  
و السلام که مراد از آن - بوسی غایت تواضع و انکسار و اقتضای حضور و رقت قلب است دیگر نیست و بدین است  
انچه روایت است از بعضی تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بر پشت شان اثر تازیانه  
داشت پیش عبد الله بن عمر رفتم و گفتم که امیر المؤمنین را دیدم که بر پشت شان اثر تازیانه داشت گفت  
سبحان الله کدام است که امیر المؤمنین را تازیانه زند او را هر روزی خلوتی است که در آن خلوت محاسبه  
نفس میکند و شب جمعه و روزه و روزه نفس خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی - و الحمد لله  
علی الاتقان و علی رسول الصلوٰۃ والسلام



## فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۷	مکتوب هشتم ایضا	۳	باب اول از کتاب کلمات طیبات شتم است
۸	مکتوب نهم در بیان اینکه چگونه بطور سلوک نایک بجز خود فائز گردد		بر چهار فصل
۸	مکتوب دهم ایضا	۳	فصل اول در کاتب حضرت غوث الثقلین
۹	مکتوب یازدهم ایضا	۳	مکتوب اول در مکتب ششم خود پسندی و شمره آن ذکر
۱۰	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چگونه بطور سلوک نماید		آیات قرآنی که مناسب این معنی وارد گردیده
	که بجز خود فائز گردد	۴	مکتوب دوم در امر تیر سینه از روز قیامت و محاسبه آن
۷	مکتوب سیزدهم ایضا		و شمره آن ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۷	مکتوب چهاردهم ایضا	۵	مکتوب سوم در اتعاض از تعاضل و مسخ و شستن بخت
۱۱	مکتوب پانزدهم در بیان اموری که سالک را از ان اجتناب		دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
	کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی	۶	مکتوب چهارم در بیان نوانیت قلب شمره آن که از اشارت
۱۳	فصل دوم در کاتب حضرت مرزا صاحب شهید رح		کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۷	مکتوب اول در بیان حسب نسب شریف	۷	مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائدیکه از ناچیز شمرده
۱۳	مکتوب دوم در وصفه اعراض که احوال متوسلان		حیات دنیاوی حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
	طریق احمدیه موافق دعوی او شان نیست	۷	مکتوب ششم در بیان ثمراتیکه از توبه و فکر نمودن
۱۴	مکتوب سوم در بیان معنی نقطه نسبت با صلاطین و صفیه		و معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
۱۴	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی		مناسب این معنی
۱۷	مکتوب پنجم در جواب شبهاتی که بر کلام حضرت محمد و پیغمبر	۷	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک را گردان
۱۸	مکتوب ششم در جواب شبهاتی که بر مقامات حضرت		رسیده شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشارت
	مجدور نمیکند		بآن مقامات از آنها برآید

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۹	دوازده از قریش خواهند بود	۱۹	مکتوب هفتم در بیان فضل یکی بزرگوار حضرت
۲۰	مکتوب هشتم در توجیه مالیت حضرت عائشه از حضرت امیر المومنین علی رضی	۲۰	مکتوب نهم در بیان معنی قول صوفیه صوفی تا خود از کافر
۲۱	مکتوب نهم در بیان التزام اتباع سنت	۲۱	فرنگ بدتر نداند و از کافر فرنگ بدتر است
۲۲	سندی و تحصیل مرتبه حضور و جمعیت و آگاهی	۲۲	مکتوب دهم در دفع شبهه که نسیه صبر دلی که بلبا و شریک
۲۳	مکتوب دهم در بیان بخت و درجات طریقه	۲۳	بتیلا بود و عابدی دفع آن نکرد و صبر حضرت ایوب
۲۴	مکتوب یازدهم در دفع شبهه که نسیه صبر دلی که بلبا و شریک	۲۴	علیه السلام که دعا بخت دفع بلا نمود لازم می آید
۲۵	مکتوب بیستم در بیان التزام اتباع سنت	۲۵	مکتوب چهاردهم در بیان ذکر جبر و ذکر خفی
۲۶	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت	۲۶	مکتوب دوازدهم در بیان مسئله سماع
۲۷	مکتوب بیست و دویم در بیان التزام اتباع سنت	۲۷	مکتوب سیزدهم در مسئله حیر و اختیار
۲۸	مکتوب بیست و سوم در بیان التزام اتباع سنت	۲۸	مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند
۲۹	مکتوب بیست و چهارم در بیان التزام اتباع سنت	۲۹	مکتوب پانزدهم در بیان رفع سیاه
۳۰	مکتوب بیست و پنجم در بیان التزام اتباع سنت	۳۰	مکتوب شانزدهم در بیان عمل با شیوه انتقال
۳۱	مکتوب بیست و ششم در بیان التزام اتباع سنت	۳۱	از مذاهبی بجهت
۳۲	مکتوب بیست و هفتم در بیان التزام اتباع سنت	۳۲	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت
۳۳	مکتوب بیست و هشتم در بیان التزام اتباع سنت	۳۳	و جماعت و رقی معاویه بن ابی سفیان
۳۴	مکتوب بیست و نهم در بیان التزام اتباع سنت	۳۴	مکتوب نهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۵	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت	۳۵	در رقی صحابه و اهل بیت رضی الله عنهم
۳۶	مکتوب بیست و یازدهم در بیان التزام اتباع سنت	۳۶	مکتوب نوزدهم در بیان خلفاء که موافق حدیث است
۳۷	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۳۸	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت		
۳۹	مکتوب بیست و دویم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۰	مکتوب بیست و سوم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۱	مکتوب بیست و چهارم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۲	مکتوب بیست و پنجم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۳	مکتوب بیست و ششم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۴	مکتوب بیست و هفتم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۵	مکتوب بیست و هشتم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۶	مکتوب بیست و نهم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۷	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۸	مکتوب بیست و یازدهم در بیان التزام اتباع سنت		
۴۹	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۰	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۱	مکتوب بیست و دویم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۲	مکتوب بیست و سوم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۳	مکتوب بیست و چهارم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۴	مکتوب بیست و پنجم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۵	مکتوب بیست و ششم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۶	مکتوب بیست و هفتم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۷	مکتوب بیست و هشتم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۸	مکتوب بیست و نهم در بیان التزام اتباع سنت		
۵۹	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۰	مکتوب بیست و یازدهم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۱	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۲	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۳	مکتوب بیست و دویم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۴	مکتوب بیست و سوم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۵	مکتوب بیست و چهارم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۶	مکتوب بیست و پنجم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۷	مکتوب بیست و ششم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۸	مکتوب بیست و هفتم در بیان التزام اتباع سنت		
۶۹	مکتوب بیست و هشتم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۰	مکتوب بیست و نهم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۱	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۲	مکتوب بیست و یازدهم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۳	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۴	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۵	مکتوب بیست و دویم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۶	مکتوب بیست و سوم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۷	مکتوب بیست و چهارم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۸	مکتوب بیست و پنجم در بیان التزام اتباع سنت		
۷۹	مکتوب بیست و ششم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۰	مکتوب بیست و هفتم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۱	مکتوب بیست و هشتم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۲	مکتوب بیست و نهم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۳	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۴	مکتوب بیست و یازدهم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۵	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۶	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۷	مکتوب بیست و دویم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۸	مکتوب بیست و سوم در بیان التزام اتباع سنت		
۸۹	مکتوب بیست و چهارم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۰	مکتوب بیست و پنجم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۱	مکتوب بیست و ششم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۲	مکتوب بیست و هفتم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۳	مکتوب بیست و هشتم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۴	مکتوب بیست و نهم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۵	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۶	مکتوب بیست و یازدهم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۷	مکتوب بیست و دهم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۸	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت		
۹۹	مکتوب بیست و دویم در بیان التزام اتباع سنت		
۱۰۰	مکتوب بیست و سوم در بیان التزام اتباع سنت		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه		وشغل طریقت
۵۲	مکتوب پنجاهم در سفارش میر اسد الله	۴۸	مکتوب سی و سوم در تسلی مکتوب الیه
۵۳	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر	۴۹	مکتوب سی و چهارم مشتمل بر اجازت سوره لایلاف
۵۴	مکتوب پنجاه و دوم مشتمل بر احوال سفر خود		برای دفع اعدا و ترتیب آن
۵۵	مکتوب پنجاه و سوم در سفارش حضرت میر سلیمان	۵۰	مکتوب سی و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف
۵۶	مکتوب پنجاه و چهارم مشتمل بر احوال سفر خود		و در عارضه البحر
۵۷	مکتوب پنجاه و پنجم در تعزیت میر سلیمان	۵۱	مکتوب سی و ششم در سفارش لاله برج لال
۵۸	مکتوب پنجاه و ششم باطلاع ضعف جسمانی و سفر		مکتوب سی و هفتم مشتمل بر نصائح
	وطن اصلی		مکتوب سی و هشتم ایضاً
۵۹	مکتوب پنجاه و هفتم در تعزیت میر محمد کر خان صاحب		مکتوب سی و نهم ایضاً
۶۰	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند	۵۲	مکتوب چهل و نهم در اجازت خرب البحر
۶۱	مکتوب پنجاه و نهم محتوی باین مضمون که فلا		مکتوب چهل و یکم مشتمل بر مضامین نصیحت آمیز
	را روی رجوع بطریق دیگر است	۵۳	مکتوب چهل و دوم در بیان تنفسا حالات سفر
۶۲	مکتوب شصتم در سفارش		مکتوب الیه و مضامین نصیحت آمیز
۶۳	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف	۵۴	مکتوب چهل و سوم در سفارش نیر علیخان
۶۴	قال زدن در حدیث شریف نیاید و مگر منوع نیست		مکتوب چهل و چهارم در سفارش ظفر علی خان
۶۵	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار بهایم	۵۵	مکتوب چهل و پنجم در سفارش میر اسد الله
	و تدبیر باید کرد	۵۶	مکتوب چهل و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف
۶۶	مکتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد حسین صاحب		صبح و شام در تعزیت مولوی غلام بکلی
۶۷	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه	۵۷	مکتوب چهل و هفتم در بعضی احوال میان عزیز الله
۶۸	مکتوب شصت و پنجم مکتوب مضامین نصیحت آمیز		مکتوب چهل و هشتم در سفارش میر بهجو



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۳	مکتوب یازدهم	۱۵۳	کلمات قدسیه آنحضرت
۱۵۴	مکتوب شانزدهم	۱۵۴	وصیت نامه آنحضرت
۱۵۵	مکتوب هفدهم	۱۵۵	فصل چهارم در مکتوبات مولانا شاه ولی الله صاحب
۱۵۶	مکتوب هیجدهم	۱۵۶	الدهلوی رحمه
۱۵۷	مکتوب نوزدهم	۱۵۷	مکتوب اول بنام مرزا صاحب
۱۵۸	مکتوب بیستم	۱۵۸	مکتوب دوم بنام مرزا صاحب
۱۵۹	مکتوب بیست و یکم در حدیث و وجود و شهود و جمیع	۱۵۹	مکتوب سوم بنام مرزا صاحب
۱۶۰	مکتوب بیست و دو در شرح بعضی اشعار آنحضرت	۱۶۰	مکتوب چهارم بنام مرزا صاحب
۱۶۱	مکتوب بیست و سه در شرح رباعیات آنحضرت	۱۶۱	مکتوب پنجم بنام خواجه محمد امین در تحقیق محمل ازلیت آنحضرت
۱۶۲	مکتوب بیست و چهار در شرح ابیات	۱۶۲	و تبیین وجود و محبوب و بیان تقلید آنحضرت
۱۶۳	مکتوب بیست و پنجم در منظومات	۱۶۳	مکتوب ششم بنام خواجه محمد امین در جواب بعضی سائلین
۱۶۴	مکتوب بیست و ششم در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول	۱۶۴	مکتوب هفتم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات مکتوب
۱۶۵	غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند	۱۶۵	حضرت مجدد زمان
۱۶۶	از بعضی مکاتیب شاه غلام علی صاحب رحم	۱۶۶	مکتوب هشتم بنام خواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل
۲۰۰	باب دوم در ترجمه اسرار العارفین	۱۶۷	ثبوت بر ولایت
<p>الحمد لله علی احسانه که درین ایام سمیت النیام کتاب</p> <p>فیض انساب یعنی کلمات طلیات از مکتوبات حضرت</p> <p>پیران پیر و مکتوبات و مکتوبات حضرت میرزا اسد الله صاحب</p> <p>مشهد و حضرت تاجی شاه ولی الله بانی تری و حضرت شاه</p> <p>غلام علی شاه و حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی و</p> <p>اسرار هم معترجه سائر اسرار العارفین بحسب تصحیح و</p> <p>تفیس صاف و پاکیزه بمطبع مجتبیای در بی با هم موجود</p> <p>محمد عبد الاحد علیه السلام مطبوع گشته تا کنون در</p> <p>صاحبان گردیده فقط</p>		۱۶۷	مکتوب نهم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
		۱۶۸	ابو اسد ملا محمد
		۱۶۹	مکتوب دهم در تحقیق بعضی اشعار حضرت مولانا روم
		۱۷۰	علیه الرحمة
		۱۷۱	مکتوب یازدهم در ذکر شمه از مناقب امام بخاری علیه الرحمة
		۱۷۲	مکتوب دوازدهم در بیان دلیلی واضح بر فقر حاجیه
		۱۷۳	مکتوب سیزدهم در جواب عرض داشت حضرت شاه ابو
		۱۷۴	صاحب رحم
		۱۷۵	مکتوب چهاردهم
		۱۷۶	ایضاً



ف. ۳۰  
ن.

DUE DATE

۱۴۲۵/۵

۲۶/۲۸

